

۳

۳

پروترهای جهان متحد شوید!

ما

بین‌المللی

مجله تئوریک و اطلاعاتی

۱۳۵۹

فهرست مقالات این شماره :

صفحه	عنوان	نویسندگان مقاله ها
۳	بنفایت سی و پنجمین سالروز پیدروزی تاریخی	-
۱۲ - ۳	درسهای جنگ جهانی دوم ودوران معاصر	پاول باتف
۱۹ - ۱۲	بامراجعه به تجربه مقاومت	پلی خروئیس واپس
۲۴ - ۱۹	خاطره ووظیفه	جیمس آلد ریچ
۳۱ - ۲۵	آتش کوشیسم معاصر و ویژگی های مبارزه با آن	-
۴۶ - ۳۷	باید سازمانی بود انقلابی	آندره آس فانتیس
۵۰ - ۴۳	امریکای مرکزی : توده ها بحرکت درمیآیند	میلتون رنه پاروس
۵۸ - ۵۱	" همگرایی دشوارها " در برابر واقعیات	<u>وسلاو کلیچاک</u> ربرت فرانسیس
۶۶ - ۵۹	ازدیچ انقلاب	ح . بهراس

بهمناسبت سی و پنجمین سالروز تاریخی

هیئت تحریریه مجله بهمناسبت سی و پنجمین سالروز پیروزی تاریخی بر آلمان
هیتلری رشته سخن را به سه تن از شرکت کنندگان در جنگ جهانی دوم
میدهد. این سه تن عبارتند از ژنرال پاول باتف از امرای مشهور ارتش
شوروی، پلی خرونیس و ایس فرمانده گردان نیروهای مقاومت یونان لاس و
عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان و جیس آلدریچ نویسنده انگلیسی
و خبرنگار جبهه جنگ.

درسهای جنگ جهانی دوم و دوران معاصر

پاول باتف

صدر کمیته شوروی پیشکسوتان
جنگ، ارتشبد، قهرمان
اتحاد شوروی

اینک مردم شوروی و تمام بشریت مترقی برای سی و پنجمین بار سالروز پیروزی بزرگ بر آلمان
هیتلری را برگزار میکنند. این پیروزی در تاریخ بمنزله یکی از رویدادهای تعیین کننده ای درج
و ثبت شده است که تا حدود زیادی سرنوشت جامعه بشری و سیمای کنونی جهان را معین کرده
است.

آلمان فاشیستی بهنگام حمله عهد شکنانه خود به اتحاد جماهیر شوروی منابع اقتصادی تمام
اروپایی را که به اسارت درآورده بود در اختیار داشت. آلمان در آن زمان ارتشی را در اختیار
داشت که تجربه جنگی آموخته و خوبی مسلح شده بود، بارو حیه واید و لویزی جنگی نازیم
سختگیرانه پرورش یافته و آماده بود که با اطاعت از امروهررد راه برقراری "سلطه و حاکمیت آریایی"
بر جهان و گسترش نامحدود "فضای حیاتی" کذایی برای نژاد برتر ژرمن با جنگ و ندان بچنگد
ورگ و اسارت برای سایر خلقهایی که "کم ارزش ترند" به ارمغان آورد (۱).

۱ - بطور مثال در پیشنهادهای "وزارت خاور" هیتلری برای نقشه اصلی "مشرق" نابودی
بقیه زیر نویس در صفحه مقابل

حتی تصور اینهم در هوا راسته که تازه اروپا بلکه تمام جهان در صورتیکه - ۱۰۱ شوری به رهبری حزب کمونیست خود قادر نبودند راه را بر طاعون فاشیسم سد کنند و سه سیس هیتلری را متوقف ساخته و در هم شکنند و خلقها را از بردگی و انهدام نجات بخشند امروز چگونه بنظر میآید . عظمت این قهرمانی هیچگاه جلاد و رخسش خود را از دست نمیدهد .

طی سالهایی که از بهار پیروزی یعنی هنگامیکه توپ ها در اروپا خاموش شدند نگذشته چند نسل انسانها بدنیآمده به زندگی مستقل اجتماعی گام نهاده اند . آنها میخواهند بدانند در این امرها آنکه نیروهای ارتجاعی افراطی که بر تانک های تجار و کارخانه خود واید فلولوی ضد انسانی خویش را پنهان نمیکردند ، توانستند در هشتاد و هفتاد و هشتاد و نه (جنگی که بیش از ۵۰ میلیون قربانی را بگور صبر) مقصر کیست . آنها میخواهند این راهم بدانند که ستون فقرات درنده فاشیسم چگونه در هم شکسته شد و چه سان اجازه داد شد که بر تانکهای خائفانان تسلط بر جهان آن تحقق یابد . بالاخره آنها نگران این هستند که برای ممانعت از درگیری جنگ جهانی جدید که بمزاتب خونبارتر از جنگ گذشته خواهد بود و فلاکت های بیشماری برای جامعه بشری به بار میآورد ، چه باید کرد .

تمام اینها مسائل بسیار جد و صریح هستند . زیر اینها های تاریخی بسیاری از خط وخصایف وضع معاصر جهان را باید در جریان و حاصل جنگ گذشته جستجو کرد و درک و تفسیر تاریخ و خصیلت و نتایج آن جنگ در مبارزه ای که امروز هم میان نیروهای سوسیالیسم و ترقی و صلح و نیروهای جنگ و ارتجاع در جریان است از اهمیت ثابت و مداوم برخوردار است .

از پایان جنگ جهانی دوم به بعد حالا دیگر نه فقط برای اینکه تمام خلقها در تمام قارهها صمته شوند که " رازی که جنگ در وطن آن بد بد میآید چقدر بزرگ است . . . " (۱) بلکه برای این نیز که تاریخ پیدایش جنگ جهانی دوم را بگریز از اینها رازی نباشد ، وقت کافی گذشته است . و کسی اگر در همصاحبین نشده است نگاه آن به پیچوجبه بگردن خلقهای جهان نیست . در جهان هنوز نیروهای ، که کم هم نیستند ، وجود دارند که در اینکه حقایق در باره جنگ جهانی دوم بر توده های مردم معلوم گردد ، زینفع نیستند . تبلیغاتی هم وجود دارد که در تحریف تاریخ تخصص پیدا کرده اند . در ضمن باید گفت که این تبلیغات فقط تبلیغات آشکارا سوسیالیستی و سوسیالیستی نیستند . خیر ، آقایان لیبرال ها و حتی برخی که خود را " سوسیالیست " هم مینامند و دانشندان و سیاستمداران در مسئله ای که مربوط به عمل و جریان جنگ جهانی دوم است نمیتوانند جلوی هوی و هوس خود را بگیرند و در نتیجه آنها را با پرده مفاکود تاریخی می پوشانند . نازیسم را می آرایند و تبرئه میکنند و با اینکه بعکس ارج و اهمیت قهرمانی نجات بخش مردم شوروی را کاهش میدهند .

کاربرد انجام میدهد که میگویند گویا هیتلر اصولا نمیخواست به " جنگ بزرگی " دست بزند (۲) و گویا اقدامات وی که در نتیجه آنها تمام اروپا بزرگترین فاشیست ها افتاد فقط زنجیری از تصادفات پیش بینی نشده بود که یکی دیگری را بدنبال میآورد و حمله هیتلر به اتحاد شوروی هم گویا اقدام

بقیه زیر نویس از صفحه پیش

و تمهید ۴۶ تا ۵۱ میلیون لیستانی ، روس ، اوکراینی ، اهالی بلوروس (حتی بلفاریقا) و اسکان . ۱۰ میلیون آلمانی در سرزمین های آزاد شد همیشه بینی شد بود . ولی هدف نهایی این نقشه هیتلر اینها نبود . کلبه اهالی لیستان و اتحاد جماهیر شوروی " تارهای اورال " یعنی انهدام ۱۲۰ تا ۱۴۰ میلیون نفر بود صامت . ۱ - لنین ، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی) ، جلد ۴ ، صفحه ۴۱۸ . ۲ - مورخ انگلیسی لیدل هارت نیز ، بطور مثال ، در این مورد مطالبی نوشته است : رجوع کنید به :

History of the second World War, Ed. Liddel Hart. Vol. 8 Paulton
Bristol, 1968, p. 3232.

اجباری پیش گیری کننده ای بود که میبایست اروپا را از "خطر شوروی" و "تهدید کمونیسم" برهاند". به این قبیل اظهارات با تمام پوچی و بی معنائی و دروغ بودن آنها اینک کسانی استناد میکنند که میخواهند مانند هیتر، در زمان خودش، نقشه های واقعی سطره جهانی را و امپریالیستی خویش را زیر حجاب هیستری ضد شوروی و ضد کمونیستی مخفی سازند، و شور و شوق و تحایل مردم با آزادی و استقلال را سرکوب نمایند و تاریخ را به عقب برگردانند. بهمین سبب، من بخودم اجازه میدهم درباره اوضاع و احوال واقعی که در زمینه آن جنگ آغاز شد و درباره نقشه ها و نیات کشورهای محور و مخالفان غربی آنها و اتحاد جماهیر شوروی باختصار مطالبی بیان دارم.

در این تردیدی نیست که اوضاع و شرایط بین المللی در آستانه آغاز جنگ بفرنج و متضاد بود. آن اوضاع و احوال را میتوان از طرفی با تهدید تضاد های امپریالیستی میان دو گروه از کشورهای سرمایه داری یعنی فرانسه، انگلستان و ایالات متحده آمریکا و آلمان و ایتالیا و ژاپن و از طرف دیگر با نفرت و انزجار مشترکی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی که این دو گروه متخاصم را متحد میکرد تشریح و تعریف نمود. البته در پاریس و لندن و واشنگتن، آلمان، ژاپن و ایتالیا را بمنزله دشمن بالقوه ارزیابی میکردند. ولی این امر مانع از آن نمیشد که محافل حاکیه کشورهای غربی از "پیمان ضد کمینترن" (۱) با رضایت خاطر استقبال نکنند و در عین حال پیشنهاد های متعدد در اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد سیستم قابل اطمینان امنیت جمعی در اروپا رد نکنند. امپریالیسم بریتانیا، فرانسه و آمریکا آماده گذشت به تجاوز کار بود و حاضر بود جمهوری اسپانیا را هم فدای خود کند (۲) و اتریش را به هیتر بدهد و قرارداد تحمیلی مونیخ درباره تقسیم چکسلواکی را امضاء کند. با آنکه تمام این گذشت ها زیر پرده جملات پرسروصدا ی ضرورت "حفظ صلح" انجام میشد، در پس آنها این امید واری وجود داشت که تالیات تجاوز کارانه فاشیسم را میتوان متوجه شرق ساخت و علیه اتحاد جماهیر شوروی بکاربرد.

میلیاردها دلار، پوند و فرانک از گاو و صدوق های انحصار های غربی به گاو و صدوق های کمینترن های نظامی هیتر و بانکهای آلمان سرازیر شد. این کمک سخاوتمندانه به آلمان امکان داد که فقط طی چهار سال و اندی (از ۱۹۳۵ تا زمستان سال ۱۹۳۹) تعداد لشکرهای خود را از ۳۱ لشکر تا ۱۰۲ لشکر و تعداد کل افراد نیروهای مسلح را طی هفت سال پیش از جنگ از ۱۰۵ هزار به ستمیلیون و هفتصد و پنجاه و پنج هزار نفر برساند، یعنی آنرا بیش از ۳۵ بار افزایش دهد. طی این سالها تولیدات جنگی ۲۲ برابر شد. محافل حاکیه کشورهای غربی که آنوقت کمونیسم و آنوقت سوسیالیسم چشمشان را بسته بود، نمیخواستند ببینند و باور نکنند که اغماض و گذشت نسبت به تجاوز کارانه فاشیسم برای کشورهای خود آنها با زیان آور و برای موجودیت خود آنها خطری مستقیم است.

۱ - اتحاد آلمان هیتر و ژاپن میلیتاریستی را که قرارداد آن در سال ۱۹۳۶ با امضاء رسید و علیه اتحاد جماهیر شوروی بود چنین مینامند. در سال ۱۹۳۷ ایتالیا همه این قرارداد را ملحق شد.
 ۲ - من هم مانند سایر مبارزان اینتربرنگ در اسپانیا و جمهوریخواهان اسپانیا یعنی شرکت کنندگان در جنگ های داخلی اسپانیا، هیچوقت نمیتوانم فراموش کنم که کمیته کذابی عدم مداخله در امور اسپانیا ی لندن چگونه جملاتی درباره حفظ صلح نیا تخود را مخفی میکرد و جمهوری بی سلاح اسپانیا و مدافعان نرا را به لطف و مرحمت فرانکو، هیتر و موسولینی واگذار کرد.

در ضمن هیلتروحتی بنظر اینهم نبود که نقشه‌های توسعه طلبانه خویش را نه نسبت به شوروی و منفصبت با غرب مخفی نگهدارد. تمایلات تجار و کارخانه فاشیسم آلمان مدتها پیش از جنگ در کتاب "نبرد من" هیلتروفرمول بندی شده بود و هیلتروخیال نداشت از آنها چشم پنهانند. آنها کمال جدیت و بطور همصاحبانه تدارک نظامی، سیاسی، اقتصادی وایدیولوژیک جنگ را میدید و در ضمن به فکر اینکه خود را در چهارچوب جنگی محلی، منطقه‌ای و جزئی هم محدود کند نبود. سیاست گذشت و همراهِ با تجار و کار، تشویق و ترغیب وی و عدم مداخله در اقدامات ارتجاع که همه در سمت سرکوب علاقه و تمایل خلقها به آزادی و دموکراسی بود، بالاخره ثمراتی به بار آورد که کاملاً با آنچه تدوین کنندگان آن در نظر داشتند متضاد بود. کاپیتولاسیون اخلاقی دموکراسی‌های غربی در مقابل هیلترو فقط به افسارگسیختگی فاشیسم انجامید. نخستین ضربه‌های ماسهین جنگی فاشیسم بر سر کسانی فرود آمد که میلیتاریسم آلمان را زیرپروپال خود گرفته و پرورش دادند، آنرا سرپانگهداشتمه و صلح کردند. جنگ جهانی دوم نهمتا به درگیری امریالیسم و سوسیالیسم، یا نیروی ارتجاع و ترقی اجتماعی، بلکه بمنزله درگیری میان دو گروه بندی امریالیستی و سفاکترضافع امریالیستی آغاز شد.

این درس بسیار مهم تاریخی است که تاکنون نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. ایمن درس نوینیاد آور میشود که منشأ و علت اولیه جنگهای امریالیسم، سیاست تجار و کارخانه و گرایش آن به تابع ساختن و برکردن خلقها است.

درك این نکته ضروری است. فرض کنیم امروز شاه‌هدان فاجعه اسپانیا تمداد کمی در قیود حیات باشند، ولی خاطره ترازوی شیلی هنوز زنده است. فرض کنیم بسیاری از مردم "قوانین ترازوی" هیلتروی را فراموش کرده اند و بیا میخواستند فراموش کنند ولی قوانین نژاد پرستانه در جمهوری افریقای جنوبی و راسیسم در ایالات متحده آمریکا هنوز وجود دارد، ارد و گاههای مرگ پهل پُت و محاصره جمعی مردم هنوز موجود است. نیروهای بسیاری وجود دارند که ما بلند برای کشورهای در حال رشدی که آزادی خود را بدست آورده اند سرنوشتی نظیر سرنوشت جمهوری اسپانیا و شیلی فراهم کنند. امروز همه ما شاه‌هد این هستیم که چگونه دستگاههای دولتی آمریکا و دول سایر کشورهای سرمایه‌داری از نقشه‌های تجار و کارخانه و سیطره جویانه بکن حمایت میکنند و آنرا با وسائل تکنیکی و تکنولوژی جنگی مجهز میسازند. در ضمن همه اینها از نوبت جارج و جنجال هیستریک در باره "خطر شوروی" و "تهدید کمونیسم" همراه است. برآستی که درست گفته اند کسیکه مایل نیست چیزی یاد بگیرد نمیتواند چیزی بیاموزد!

در سهای جنگ جهانی دوم مردم را به هشجاری و بیداری نسبت به د ماضی امریالیسم فرامیخواند و میطلبد که تجار و کاران را آرام نکند، بلکه نقشه‌های آنان را فاش ساخته و برهم زند، اقدامات مخاطره آمیز آنها را دفع کنند و صفوف نیروهای ضد امریالیستی را استحکام بخشند. هنگامیکه سخن بر سر مسئله جنگ و صلح است پیروی از سیاست کبک که با احساس کمترین خطر پیروش را زیر پر و پنهان میکند عاقبت خوشی ندارد. سیاست صلح و ستانه واقعی عبارت از سیاستی است که بد و ترس و وا همه از تهدیدات امریالیستی بطور پیگیر و مصرا نه موانعی را که مانع زندگی خلقها در صلح است و از موجودیت و همکاری آنها مانع بعمل میآورد از پیش پا بردارد. سیاست اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن پیش از جنگ درست چنین سیاستی بود، در سالهای جنگ نیز این چنین بود و تا امروز هم اینطور باقی مانده است. رفیق ل. برژنف در بیرگل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و صد رهیت رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی این سیاست را چنین توصیف میکند:

" ما موافق با منافع و خود داری و برخوردی سنجیده ایم . ولی در عین حال ما در صورت لزوم طرفدار مقابل با تجا و زمینهاشیم " (۱) .

متجاوزان فاشیست در عرصه های جنگ کبیر میهنی با مقاومتی سخت و نابود کننده مواجه گردیدند . نسلی که من بدان تعلق دارم خوب بخاطر دارد که سیاستمداران غرب و مبلغین جنگ کمیکوشیدند . آلمان هیتلری را به حمله بسوی " شرق " و علیه اتحاد شوروی برانگیزند چگونه تلاش میکردند در مردم تصوراتی درباره عدم استحکام و انسجام جامعه شوروی و ضعف اقتصادی و نظامی کشور شوروی بوجود آورند . حتی پس از حمله هیتلریه اتحاد شوروی نه فقط ژنرالهای فاشیست بلکه برخی از " پیامبران و غیبگویان " از میان متفقین ما حدس میزدند که اتحاد شوروی مدت درازی مقاومت نخواهد کرد و تا فرارسیدن زمستان مسکو تصرف خواهد شد و نظیر اینها .

تاریخ بطرز مقتعی به پیش بینی هائی از این نوع پاسخ داد . جنگ ، بهیچ وجه و بهیچ بودن امید های امپریالیسم جهانی را به ضعف جامعه شوروی و از هم پاشیده شدن کشور کثیرالمنطقه شوروی نشان داد . تمام مملکت های اتحاد جماهیر شوروی که گرد حزب کمونیست و دولت شوروی متحد و یکپارچه شده بودند با قاع از میهن سوسیالیستی خویش برخاستند . در ضمن سازمان سیاسی ، اقتصادی و نظامی جامعه شوروی تا اندازه ای محکم و شایسته زمین از پشته آزمایش درآمد که اتحاد شوروی حتی با از دست دادن بخش شایان توجهی از سرزمین های خود در نخستین مرحله جنگ در سخت ترین شرایط دشوار ترین نبردهای دفاعی و نقل و انتقال صنایع و اهالی موفق شد در اول مرحله هیتلری که تا آن هنگام طعم شکست را نچشیده بود ، ابتدا متوقف سازد و سپس تارومار نماید و در عین انجام رسالت عظیم انترناسیونالیستی آزاد بیخش به خلقهای عیدیده ای در رهائیشان از حاکمیت جا برانه فاشیسم کمکی قاطع و تعیین کننده مبدول دارد . این امر احترام بسیار زیادی برای کشور ما کسب کرد و مشکل بیسابقه ای و وجهه کشور شوروی را بالا برد .

در عین حال ، پس از حمله هیتلری به اتحاد شوروی خود خصلت جنگ جهانی دوم هم تغییر کرد . این جنگ از رگی روی دیگر و گروه بندی امپریالیستی به نبردهائی بخش خلقها علیه فاشیسم و مبارزه انقلابی نیروهای سوسیالیسم ، ترقی و آزادی و دموکراسی و صلح علیه نیروهای ضد انقلاب و تجاوز علیه دیکتاتوری تروریستی ضد بشری مبدل شد .

نیروهای ارتجاع امپریالیستی موفق نشدند هدف عمده خود را که نابودی و یا تضعیف نخستین کشور سوسیالیستی جهان و یاد و برگردن آن از عرصه سیاست (حداقل برای مدتی طولانی) بود ، تحقق بخشند . پیروزی بر فاشیسم فقط پیروزی نیروهای مسلح سوسیالیستی بر نیروهای مسلح آلمان هیتلری نبود . این پیروزی نظام سوسیالیستی بر سرمایه داری ، پیروزی سازمان اقتصادی سوسیالیستی بر سازمان اقتصادی سرمایه داری ، پیروزی وحدت اجتماعی - سیاسی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی و میهن پرستی شوروی و دوستی خلقها بر ایدئولوژی ناسیونالیستی ، شوینیستی ضد انسانی و خود خواهانه و فرد گرایانه امپریالیسم و فاشیسم بود .

مردم شوروی برای صحنی که خلقهای ایالات متحده آمریکا ، انگلستان ، کانادا و سایر کشورهای دموکراتیک آلمان فاشیستی دارندارچی شایسته آن قائلند . برادری و همزیستی که در نبردها آید پدید شده ما را با میهن پرستان لهستان ، چکسلواکی ، یوگوسلاوی و فرانسه و سایر نژاد جبهه مقاومت در تمام کشورهای که هیتلر اشغال کرده بود و مملکت های کشورهای آلمان نازی گسسته

دولت‌های طرفدارفاشیزم را در کشور خود ماقط کرده و سلاح خویش را علیه رایش هیتلری بر سر گردانند پیوند میدهد. تاریخ مردانگی کمونیست‌ها و ضدفاشیزم‌های اروپا و تمام کسانی را که به منکوب کردن فاشیزم کمک و یاری کردند، فراموش نخواهد کرد.

ولی حقیقت تاریخی چنین است: سنگینی بار جنگ بیک اندازه بر دوش شرکت کنندگان در آن نبود. سنگینی عمده این بار را مردم شوروی و همچنین طبقه کارگرو تمام زحمتکشان کشورهای دیگر شرکت کننده در ائتلاف ضد هیتلری متحمل شدند. بورژوازی بی‌زمان خیلی کمتری خسارت دید. علاوه بر این سرمایه داران در این جنگ سودهای کلانی بردند.

در رینگ‌های جبهه شوروی-آلمان نیروهای عمده آلمان هیتلری و متحدین آن یعنی ایتالیای فاشیستی و رژیم‌های طرفدارفاشیزم مجارستان، رومانی، فنلاند و غیره شرکت جستند. در "جهاد مقدس" علیه اتحاد شوروی انواع گوناگون دواطلبان از سایر کشورهای اروپائی نیز شرکت کردند که "لشکر آبی" از اسپانیا و فاشیزم‌های کشورهای اشغال شده را تشکیل دادند. در دوشوارترین روزهای نخستین مرحله جنگ برای مردم شوروی تعداد نفرات ارتش‌های کشورهای محور در جبهه خاور ۱ تا ۲ برابر تعدادی بود که علیه نیروی متفقین در غرب می جنگید (۱). اتحاد شوروی در میدانهای جنگ، در اردو و گام‌های مرگ هیتلری و در نتیجه تضییق و فشارهای فاشیستی و بیماری و گرسنگی در سرزمین‌های اشغالی بیش از ۲ میلیون نفر تلفات داشت که تقریباً ۲ برابر تلفات انگلستان و ایالات متحده آمریکا با هم است. زین‌های مادی که هیتلریها در سرزمین‌های اشغالی به کشور وارد ساختند به ۱۳۸ میلیارد دلار (به قیمت‌های آن‌موقع) بالغ میگردد. در عین حال انحصارات امریکاطی سالهای جنگ بیش از ۱۱۵ میلیارد دلار رسود بردند.

واقعیات و فاکت‌ها چنین است. من آنها را بمنظور اعلام دعاوی ویژه ای از طرف مردم شوروی برای احقاق حقوق ویژه و یا بر شمردن خدمات ویژه یا دآوری نمیکنم (اگرچه این واقعیتی انکارناپذیر است). با خاطرنشان ساختن دل‌آوری و قهرمانی بزرگ مردم شوروی من فقط میخواهم این نکته را تاکید کنم که پیروزی بر فاشیزم و حق استفاده از صلح و زندگی صلح آمیز را ما به بهای بی اندازه گرانی بدست آوردیم و همین سبب ما از این حق دفاع کردیم و در هر اوضاع و احوالی از آن بطور پیگیر بودیم و انحراف برای خودمان و برای تمام جامعه بشری دفاع میکنیم و دفاع خواهیم کرد.

استحکام مواضع بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل جامعه کشورهای سوسیالیستی همه موجبات پیدایش تغییرات عمیق در تناسب نیروها در جهان فراهم آورد. نتیجه جنگ نه فقط

۱ - وضع علاوه بر این، بدین سبب دوشوارتر گردید که اتحاد جماهیر شوروی مجبور بود نیروهای عظیمی را در خاور و در منظر دفع تجاوز احتمالی میلیتاریست‌های ژاپن نگهدارد. اگرچه در آن هنگام چین به بلوک کشورهای ضد تجاوزکاری پیوست، ولی روی کمک آن نمیشد حساب کرد. در روزهای سخت و اضطراب آمیز برای اتحاد شوروی چنان کایشک، بمبکس، ازبشی بسیار ساختن آتش جنگ میان ژاپن و اتحاد شوروی پیروی میکرد و مائوتسه دون هم، هنگامیکه ارتشهای فاشیزم‌ها بمسکونزد یک شدند، نه فقط بفکر این نبود که با تشدید عملیات در شمال چین، ارتش ژاپن را کاملاً در حمله به اتحاد شوروی بود درگیر در جنگ نگهدارد، بلکه دستور داد عملیات جنگی را کاهش دهند و برای نبرد با ژاپن هم فقط در درصد از نیروهای خود را اختصاص داد. (در این مورد رجوع کنید به اثر و. ای. چویکف. مائویت در چین. مجله "جهان نو" (بزرگان روسی)، شماره ۱۲، سال ۱۹۲۹).

سرکوهی فاشیسم آلمان و ایتالیا و میلیتاریسم ژاپن ، بلکه تضعیف سراسر جهان سرمایه داری و بحران عمیق جامعه بورژوازی بطور کلی بود . پس از جنگ جهانی دوم امکانات امپریالیسم برای بازچسب قرار دادن سرنوشت خلقها طبق دلخواه خویش محدود شد و محدود تر هم میشود . بیهودگی تلاش و کوشش آن برای اینکه بکلمه زور رگیری تاریخی با سوسیالیسم را بصورت خود سرانجام بخشد کاملا روشن گردید . باردیگر هنوز لنین در پیش بینی های دقیق و رواندیشانه در این مورد ظاهر گشت که " هر نوع تلاش و کوششی که برای حمله بروسیه بعمل آید و هر نوع تدابیر و اقدامات جنگی که علیه روسیه انجام گیرد . . . تمام آنها نقش بر آب خواهد شد . پس از هر کوششی که از طرف دشمنان ما بعمل آید ، از رگیری و نبرد نیرومند تر آنچه که قبلا بودیم بیرون خواهیم آمد " (۱) .

پیروزی برنیسروهای فاشیسم و ارتجاع به افزایش نفوذ اندیشه ویرانگر سوسیالیسم و به گسترش بیسابقه دامنه جنبش آزاد بیخشم ملی ، دموکراتیک و ضد امپریالیستی انجامید .

البته تبلیغات بورژوازی از هیچ کوششی برای اثبات این موضوع فروگذار نمیکند که گویا پیروزی نظام اجتماعی نو در یک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا " روی سر نیزه شوروی آورده شده است " ، گویا فروپاشی سریع سیستم استعماری امپریالیسم که پس از جنگ آغاز گردید ، نتیجه نوعی " نفوذ " شوروی و سعی آن در مطیع و منقاد ساختن سایر خلقها و به تبعیت خود در آوردن سرزمین های دیگران است .

من بعنوان فردی که تمام زندگی مرتبط با اجرای سیاست کشور شوروی و دفاع از آن و بسا تکامل و پیشرفت نیروهای مسلح آن بوده است میخواهم بدین مناسبت مطالب زیر را بیان کنم . کشور سوسیالیستی ما که به سرشت و ماهیت طبقاتی خود صادق و وفادار است نه پیش از جنگ ، نه در جریان آن و نه پس از جنگ هدف اشغال سرزمین های دیگران و باسارت در آوردن سایر خلقها را در برابر خود قرار داد و نمیتوانست قرار دهد . نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی به هد فهای دیگر خدمت میکند . این نیروها در سر آغاز تشکیل حاکمیت شوروی بوسیله لنین " برای تامین حاکمیت کامل توده های زحمتکش و از میان بردن هر نوع امکاناتی بمنظور احیای حاکمیت استثمارگران " (۲) ایجاد گردید و در طول تمام تاریخ موجود پستان در عین دفاع و تحکیم پیروزی اکثر وظایف عمیقاً انترناسیونالیستی را انجام میدادند و " بهترین و نیرومندترین پشتیبانی را نسبت به پرولتاریای تمام کشورهای مبارزه بسیار دشوار و سخت آنها علیه بورژوازی کشور خودشان " (۳) ، بعمل میآوردند .

این درک عمیق دین و فریضه انترناسیونالیستی خود را مردم شوروی نه در سالهای پیش از جنگ و نه در دوران جنگ لحظه ای هم رها نکردند . در همان دشوارترین روزهای آغاز جنگ ای . و . ستالین صد رکبته دولتی دفاع اتحاد جماهیر شوروی در سخنرانی رادیویی سوم ژوئیه سال ۱۹۴۱ بنام حزب کمونیست و مردم شوروی اعلام داشت که هدف از " جنگ میهنی علیه ستگران فاشیست نه فقط ازین بردن خطری است که بر کشور ما فرود آمده ، بلکه کمک به تمام خلقهای اروپا که زیر یوغ فاشیسم گرفتارند و در وندابند نیز میباشد " (۴) . مردم شوروی بر رهبری حزب کمونیست " جنگ کبیر میهنی برای

۱ - لنین ، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی) ، جلد ۴۱ ، صفحه ۳۵۶ .

۲ - قرارها و قطعنامه های کنگره های شورا های جمهوری سوسیالیستی فدراتیو شوروی روسیه (بزبان روسی) جلد ۱ ، مسکو ۱۹۵۹ ، صفحه ۲۸ .

۳ - لنین ، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی) ، جلد ۳۵ ، صفحه ۳۹۲ .

۴ - روزنامه " پراودا " ۳ ژوئیه سال ۱۹۴۱ .

آزادی و وطن خویش را به مبارزه در راه آزادی و استقلال تمام خلقهایی که با سارت و برادری فاشیست ها درآمده بودند مبدل کردند. در عملیات جنگی خراج ازمیرهای اتحاد جماهیر شوروی در اروپا و آسیا که به آزادی اراضی بوسنت و میلیون و پانصد هزار کیلومتر مربع انجامید (در آن هنگام در این سرزمین هائز دیک به ۲۰۰ میلیون نفر زندگی میکردند) بیش از ۹۰ واحد عملیاتی ارتش شوروی بصورت جبهه ها، نیروی دریایی، ارتش ها و ناوگان ها شرکت جستند. گمانیکه موفق به شرکت در این لشکرکشی آزادی بخش شدن بخاطر دارند که اهالی شهرها و دهکده های که سالیان درازی زیر ستم فاشیستی رنج میکشیدند با جمشوروشوعفی از ارتش شوروی استقبال میکردند، و صفوف بی پایان افرادی را که از زندانها و اردوگاههای هیتلری (از روس و اوکراینی و هلندی گرفته تا فرانسوی و لهستانی) نجات یافته و میمپهن خود باز میگشتند نیز بیاد دارند.

صربازان شوروی بدون آنکه در امور داخلی کشورها و سرزمین های آزاد شده مداخله کنند به اهالی در احیای اقتصاد کشور، تامین اهالی با مواد مصرفی لازم، حمل و نقل و رساندن آب و نیروی برق کمک میکردند. تمام شرایط لازم برای اینکه خلقها خود بتوانند، آزادانه، ارگانهای حاکمیت محلی را برگزینند و راه پیشرفت کشور خویش را تعیین کنند فراهم گردید.

در ضمن باید گفت که برای ما غیر متروقیه و درازا انتظار نبود که خلقهای اکثر کشورهای که ما آزاد ساخته بودیم پس از احیای دولت و حاکمیت خویش راه پیشرفت دموکراسی توده ای و سوسیالیستی و راه تجدید ساختمان انقلابی جامعه را برگزینند. آنها مایل به بازگشت براه و رسم و نظم و نسق پیش از جنگ و بازگشت آن نیروهای طبقاتی به حکومت کفید آنها خیانت کردند، آنان را به جنگ و دندان فاشیسم سپردند و به دشت های جنگ و اشغال و وطنشان دچار کردند، نبودند.

قهرمانی جاویدان انترناسیونالیستی مردم شوروی تاثیر عظیمی در سر نوشت تمام جامعه بشری داشت. جامعه سوسیالیستی طلی که طی سالهای پس از پایان جنگ جهانی دوم تشکیل گردید و استحکام یافت به نیروی عظیم استوار و تکیه گاه مطمئن خلقها در مبارزه در راه صلح و آزادی ملی و اجتماعی مبدل شد. اتحاد شوروی و کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی بطور بیگسر از سیاست پیروی میکنند که در جهت تحقق کاهش تشنج بین الطلی و تکمیل کاهش تشنج سیاسی با کاهش و خامت در عرصه نظامی است و مضرانه خواستار انجام برنامه وسیع واقع بینانه صلحی میباشند که پاسخگوی منافع تمام خلقها است و در رکنگره های بیست و چهارم و بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگره های احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی تهیه و تدوین گردیده است.

این سیاست طی همین مدت هم ثمرات محسوسه برای جامعه بشری ببار آورده و درآینده نیز بار خواهد آورد که عمده ترین آنها این است که هم اکنون ۳۵ سال است که جهان از وحشت جنگهای عالمگیر برکنار است. بطوریکه رفیق برژنف در پاسخ به خبرنگار روزنامه "پراودا" یاد آور شد در این امر توفیق بدست آمده که "سیکل فاجعه آمیزی که عبارت بود از جنگ جهانی، فاصله زمانی کوتاه صلح و از نو جنگ جهانی در هم شکسته شود" (۱). مردم شوروی و دوستان ما یعنی خلقهای کشورهای سوسیالیستی برادر و تمام گمانیکه در راه صلح، کاهش تشنج و همزیستی مسالمت آمیز کشورهای که دارای نظام اجتماعی مختلفند مبارز میکنند بحق به این نتیجه تاریخی که بدست آمده فخر و میاهات میکنند. ولی سالم شدن اوضاع بین الطلی مطابق میل محافل ارتجاعی امپریالیستی نیست. آنها از تدارک مسائل مادی جنگ دست بردارنمیکنند. در ایالات متحده آمریکا و کشورهای ناتو بطور مداوم بودجه های نظامی را افزایش میدهند و سابقه تسلیحاتی را تشدید

میکنند . اوضاع بویژه در مرز سالهای ۷۰ و ۸۰ بفرنج و پیچیده شد . در برنامه تازه نظامی پنجماله پنتاگون گسترش با زهم بیشتر صابقه تسلیحاتی پیش بینی شده است . در نظر گرفته شده است که در همین سال مالی ۱۹۸۰ ، ۱۶۰ میلیارد دلار یعنی بیش از یک چهارم بودجه کشور برای مقاصد نظامی اعتبار داده شود و حدس زده میشود که تا سال ۱۹۸۵ این رقم تا ۲۵۰ میلیارد دلار افزایش داده شود . دولت امریکا در نظر دارد در اروپا نصل تازه ای از سلاحهای هسته ای و موشک های بایرد متوسط را مستقر سازد و امضای قرارداد ۲ ساله را هم متوقف کرده است .

نیروهای امپریالیستی در عین حال با تشدید تدارکات نظامی ، میگویند تمام نیروهای ارتجاع بین المللی را بر پایه آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم و آزاد شده را برهم زند ، جنبش های آزاد بیخشم ملی و انقلابی در موکراتیک را متفرق و پراکنده ساخته و سرکوب نمایند و حقایق تاریخی و از جمله حقایق مربوط به جنگ جهانی دوم را تحریف میکنند و سعی دارند مقاصد تجار و کارخانه ای را که اتحاد شوروی با آنها پیگانه است ، بدان نسبت دهند . و اشنگتن برای گسترش دامنه توسعه طلسمی خویش در مناطق مختلف جهان ، تابع ساختن کشورهای آسیا و افریقا به سیاست سیطره جویانه خود ، غارت ثروت های طبیعی آنها و استفاده از اراضی این کشورها در نقشه های استراتژیکی خویش که علیه سوسیالیسم و جنبش های آزاد بیخشم ملی است بهانه لازم دارد . به همین سبب هم میگوید هر طور و از هر راهی شده چنین بهانه ای بوجود آورد .

ولی حالا دیگر دوران پیش از جنگ نیست و حتی وضع جهان با سالهای ۵۰ هم بسیار فرق دارد . در مقابل نقشه های نظامی امپریالیسم جامع منبر و مند کشورهای سوسیالیستی ، جنبش آزاد بیخشم ملی ، احزاب کمونیست و کارگری و جنبش بصر وسیع طرفداران صلح قرار گرفته است . در همکامی که در گذشته وابسته بودند تجربه زندگی مستقل و پیروی از سیاست مستقل کمسب کرده اند و خلقها حالا دیگر از زبانیهای نیروهای امپریالیستی بهتر سرور میآورند و بهتر درک میکنند که در ستان شان در کجا و دشمنان شان در کجا هستند . تضاد ی که میان تمام خلقها و تمام دولت های بورژوازی وجود دارد و در گذشته ، همانطور که نشانداد ، فقط مورد توجه اقلیت کوچک آگاه و با اطلاعی بود (۱) اینک با شدت تمام رویه آشکار شدن است .

از رصهای تاریخ و از جمله در صهای جنگ جهانی دوم چنین بر میآید که مبارزه علیه جنگ از هر زمان دیگری هنگامی موفق آمیز تر است که جنگ هنوز آغاز نشده باشد . در سالهای جنگ جهانی دوم توده های مردم در کشورهای ائتلاف ضد هیتلری موفق شدند جنگ را از مسیر امپریالیستی آن خارج ساخته و بدان خصلت آزاد بیخشم و عادلانه بدهند و این نیز بطور عینی به مغلوب شدن نیروهای ارتجاع امپریالیستی و پیروزی سوسیالیسم کمک کرد . در شرایط معاصر امکان جلوگیری از جنگ تازه جهانی تا حد و زیادی وابسته به توده های مردم و به درک خطری است که تجار و امپریالیستی به همراه دارد .

از جنگ جهانی با سماعی مشترک کشورهای سوسیالیستی ، طبقه کارگر جهانی ، جنبش آزاد بیخشم ملی ، تمام کشورهای صلحدوست و سازمانها و جنبش های اجتماعی میتوان جلوگیری کرد و صلح استوار و پایدار را واقعا روی زمین تامین کرد .

آنچه مربوط به اتحاد شوروی میشود باید گفت بطوریکه در این باره رفیق برژنف از نو اعلام داشت (در سخنرانی خود بهنگام ملاقات با انتخاب کنندگان در ۲۲ فوریه سال جاری) ما را نمیتوان ترساند ، نیروها و امکانات ما عظیم است . ما متحدین ما همواره قادریم از خود دفاع کنیم و هر اقدام خصمانه ای را دفع نمائیم . ما به برنامه صلحی که کنگره های بیست و چهارم و بیست و پنجم حزبمان تهیه نمودند وین کرد وفاداریم . ما در مقابل " دکترین " همیستری جنگی و مسابقت صلیحی حاشی پُرتب و تاب ، در کترین مبارزه پیگیر و رها صلح و امنیت خلقها را ارائه میکنیم ، هرچم سیاست خارجی لنهنی خود و هرچم صلح و استقلال خلقها و هرچم پیشرفت و ترقی اجتماعی را با کمال اطمینان برافراشته نگه میداریم .

پلی خرونتقی و ایسی با مراجعه به تجربه مقاومت

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست
یونان

در تزه های کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان بمناسبت یونان همن کنگره حزب (۱) که در ماه مه سال ۱۹۷۸ برگزار گردید قید شده است که تجربه چندین ساله مبارزات مردم در راتر قسی ، بویژه در دوران جنبش مقاومت که زیر پرچم جبهه آزاد بیخش ملی (۰ . آ . ۰) ، جریان داشت و منن کلا ملی و همیقا در موکراتیک مردم یونان که بر پایه آن مبارزه بوجود آمد در شمار ویژگیهای کشور ما است . تجزیه و تحلیل این تجربه و مطالعه و مرور رسپهای آن مقدم بر هر چیزی بد انجبت جالب است که اوضاع بین المللی در حال حاضر پیش از هر زمان دیگری ایجا ب میکند که ماهیت سیاست ضد خلقی و ضد ملی امپریالیسم ، اقدامات و هدهدها و نقشه های آن که با امید و آرزو و منافع خلقها و با آرمان آزادی ، استقلال و امنیت آنها آشکارا و بشدت در تضاد است بر اساس نمونه های مشخص تاریخی قاش و بر ملا گردد . تجربه مبارزه آزاد بیخش مردم یونان در رسالهای اشغال فاشیستی (سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۴۴) بدین مناسبت بویژه عبرت آموزنده است . این تجربه امکان میدهد که ما از نزدیک به چهره واقعی امپریالیسم و همدستان آن بنگریم ، به دروغین بودن اظهارات آنان در باره صلح یقین حاصل کنیم و به عیب بودن تلاش آنها برای اینکه خود را مدافع منافع خلقها قلمداد کنند ، پی ببریم .

جنبش مقاومت که در دوران اشغال فاشیستی در یونان جریان داشت ، در عین اینکه عالیهترین شکل فعالیت ضد فاشیستی و ضد جنگ کمونیست های یونان بود جریانی است که از دوران پیش از جنگ سرچشمه میگردد . حزب کمونیست یونان که اعتصابها و تظاهرات توده ای زحمتکشان را رهبری میکرد در ژوئن سال ۱۹۳۴ کنگره ضد فاشیستی سراسری یونان را برگزار کرد و با احزاب سوسیالیست ، سوسیال دموکرات و حزب دهقانان و سمجمع سنتد یکااش که در آنهنگام موجود بود موافقتنامه ای در باره مبارزه مشترک علیه فاشیسم که در کشور گسترش مییافت ، منعقد ساخت .

قراره های هفتمین کنگره کمینترن که در ماههای ژوئیه - اوت سال ۱۹۳۵ برگزار گردید اهمیت فراوانی برای تحکیم وحدت نیروهای ضد فاشیست داشت . در گزارش گ . دی میتروف وظیفه عمده جنبش کمونیستی جهانی معین شده بود . این وظیفه عبارت بود از احیای وحدت طبقه کارگر و بران پایه ایجا جبهه گسترده ضد فاشیست خلق در تمام کشورهای عالیه فاشیسمی که سر

۱ - تزه های کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان بمناسبت یونان همن کنگره حزب . آتن ، سال ۱۹۷۸ ، ص ۱۳۱ .

میرسید و جنگی که تدارک میدید .

کمینترن که نیروی هدایت کننده و عمده اش حزب بلشویکهای اتحاد شوروی بود ، طبق استراتژی و تاکتیک مارکسیستی - لنینیستی نسبت به جنگ ها ، طبقه کارگر و کمونیست های تمام کشورها را فراخواند تا رهبری نیروی ضد جنگ را بعهده گیرند و طبقه انترناسیونالیستی خود را که عبارت از تحکیم موضع اتحاد شوروی و دفاع از آن در مبارزه علیه جنگی بود که فرامیرسید ، انجام دهند .

در بیانیه کمینترن بنامیت ماه مه (سال ۱۹۴۰) گفته میشود " صفوف خود را به کشور بزرگ سوسیالیسم پیوند دهید ، از سیاست صلح آن که بیانگراید و آرزوی خلقهای تمام کشورها است ، دفاع کنید " .

ایجاد جبهه های یخچ در کشورهای اروپا ، بمنظور مبارزه علیه فاشیسم و جنگ عامل قاطع افزایش نفوذ و اعتبار کمونیست ها میان زحمتکشان و اساسی بود که جنبش مقاومت در اروپا روی آن پی ریزی و آغاز شد . حزب کمونیست یونان در انجام قرارهای کمینترن پیش از آغاز جنگ توانست در امر متحد ساختن نیروهای صلحدوست و ضد فاشیست به موفقیت های جدی نائل گردد (۱) . این موضوع بهیچوجه موافق میل طبقات حاکمه کشور و میان آنها یعنی امپریالیست های انگلستان نبود . ارتجاع دیکتاتوری سلطنتی خشن و فاشیستی متکاساس را برقرار کرد . هزاران ضد فاشیست و کمونیست یونانی به زندان افکنده شدند و یا به اردوگاههای کار اجباری روانه گردیدند . حزب کمونیست یونان علیرغم تعقیب و پیگرد ضرباتی که رژیم دیکتاتوری بدان وارد ساخت مردم را از تجاوز فاشیستی باخبر ساخت ، آنان را برای مقاومت و دفع تجاوز آماده کرد و همگان را بدفاع از سرزمین های ملی خویش فراخواند . ارتش یونان هم بمحمله متقابله که " نخستین حمله متقابله موفقیت آمیز علیه نیروهای مسلح ایتالیا متفق آلمان فاشیستی در اروپا آغاز جنگ بود " دست زد . " یونان به این موفقیت در درجه اول در برتوپشتیانی خلق (تکیه ازن است . پ . و) که از میهن خود در مقابل اشغالگران دفاع میکرد ، نائل شد . . . مبارزه آن یکی از مظاهر بارز و آشکار تغییر خصلت جنگ جهانی دوم و تبدیل تدریجی آن به جنگ ضد فاشیسم و آزاد بیخش بود " (۲)

آغاز جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی علیه آلمان هیتلری عامل نیرومندی برای اعتلای مبارزه آزاد بیخش ملی در یونان بود . در ژوئیه سال ۱۹۴۱ ششمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان بیانیه ای خطاب به تمام کمونیست های یونان انتشار داد که در آن مبارزه مردم علیه اشغالگران را بمنزله نبرد ضد فاشیستی و آزاد بیخش ملی ارزیابی کرد . حزب کمونیست یونان به سردم ، احزاب و جنبش های مختلف سیاسی مراجعه کرد و از آنان خواست سازمان واحدی بوجود آورند و تمام نیروهای مقاومت علیه اشغالگران را در آن متحد سازند . در کوههای یونان شمالی نخستین گروهها و دسته های پارتیزان (چریک) بوجود آورده شد . میهن پرستان یونان در سراسر کشور به مبارکاری و ساپوتاژ پرداختند و قشایر و تبلیغ علیه اشغالگران آلمانی و ایتالیایی و عمال و دستیاران محلی آنها را آغاز کردند .

۱ - بطور مثال در اواسط سال ۱۹۳۶ حزب کمونیست یونان موفق به بهم پیوستن اتحادیه های کارگری کشور در یک فدراسیون شد و این امر به طبقه کارگر امکان داد نیروی خود را برای مقابله با فاشیسم متحد سازد .

۲ - تاریخ جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۵ ، جلد ۳ ، مسکو ۱۹۷۴ ، صفحه ۱۵۸ .

پارتیزان‌های یونانی از مبارزات قهرمانانه مدافعان کشور سوسیالیسم ، مدافعان مسکو و ولینگراد ، سواستوپول و استالینگراد الهام‌میگرفتند . میان قیام کنندگان و تمام مردم اعتقاد به اینکه در بدست آوردن پیروزی نقش قاطع راتحاد شوروی ایفاء خواهد کرد استوار و مستحکم گردید . حتی هنگامیکه دستجات ارتش هیتلری به استالینگراد نزدیک شدند میان دسته‌های پارتیزان‌های یونان ، که هنوز کوچک و پراکنده بودند ، اعتقاد استوار به اینکه ارتش سرخ پیروز خواهد شد حکمفرما بود .

در سپتامبر سال ۱۹۴۱ بابتکار حزب کمونیست یونان جبهه آزاد بیخشم ملی ایجاد گردید (۱۰ . ۱۰ . ۴۱ م) . حزب کمونیست ، حزب دهقانان (آگرار) ، حزب سوسیالیستی متحد ، حزب رادیکال و دیگر سازمانهای اجتماعی - سیاسی و احزاب مترقی این جبهه را تشکیل میدادند . در تاریخ جدید یونان برای نخستین بار چنین وحدت‌گسترده‌ای از نیروهای خلق حاصل شده بود . (۱۰ . ۱۰ . ۴۱ م) . توده‌ای ترین سازمان جنبش مقاومت در کشور بود . سازمانهای مقاومت که تابع کمیته مرکزی (۱۰ . ۱۰ . ۴۱ م) بودند در هر موسمه و در هر بخش شهر و روستا ایجاد میگردد . این سازمانها اعتصابهای توده‌ای کارگران و کارمندان را رهبری میکردند و تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه اشغالگران را سازمان میدادند . میهن پرستان کشتی‌های دشمن و محموله و مهمات آنها را منفجر میکردند ، انبارهای اسلحه ارتش هیتلری را نابود میساختند ، قطارهای ارتشی نیروهای آلمان و ایتالیا را از خط خارج ساخته و در هم میکوبیدند ، هواپیماهای دشمن را در فرودگاه‌ها آتش میزدند و سپه‌های تسلکراف و تلفن را قطع میکردند .

مبارزه علیه اشغالگران فاشیست که کمونیست‌ها آنرا رهبری میکردند ، نیازمند وحدت تمام گروههای مسلح مقاومت در یک سازمان واحد نظامی با فرماندهی واحد بود . بدین منظور در اواخر سال ۱۹۴۱ (۱۰ . ۱۰ . ۴۱ م) ارتش توده‌ای آزاد بیخشم یونان یعنی ال‌اس را ایجاد کرد که دسته‌های پارتیزانی که علیه اشغالگران عمل میکردند در آن متحد شدند . طی سال ۱۹۴۲ ال‌اس استحکام بیشتری یافت و از سال ۱۹۴۳ در سراسر اراضی اشغال شده یونان به عملیات جنگی پرداخت . تا پائیز همان سال ال‌اس نزدیک به یک سوم اراضی کشور را آزاد کرد .

عملیات ارتش شوروی در یاسکو - کیشینیف و پس از آن تارومار ساختن هیتلریها در بالکان در پائیز سال ۱۹۴۴ نیروهای آلمان فاشیستی را در وضع بحرانی قرار دادند . اواخر اکتبر همین سال نیروهای ال‌اس تمام سرزمین‌های یونان را با استثنای چند جزیره از نیروهای اشغالگران پاک ساختند . ال‌اس سهم بزرگی در پیروزی و غلبه مردم و خلقهای آزادخواه بر آلمان هیتلری و شرکای آن دارا میباشد . ارتش توده‌ای آزاد بیخشم از ماه مه سال ۱۹۴۳ تا نوامبر سال ۱۹۴۴ به ۳۲۷ جنگ و ییکار دست زد که در جریان آنها طبق آمار ناگامی که در دست است نیروهای هیتلری در یونان بیش از ۱۹ هزار کشته ، ۸ هزار زخمی و ۵ هزار اسیر جنگی داشته است . عملیات نظامی میهن پرستان یونان که در صفوف ال‌اس می‌جنگیدند ، مورد ستایش و تحسین همگان واقع شد .

در مناطق آزاد شده پایه‌های حاکمیت دموکراتیک خلق که عبارت بود از : شوراهای خلق ارگانهای پلیس و دادگاههای انتخابی برقرار میگردد . در مارس سال ۱۹۴۴ کمیته مپامسی آزادی ملی ایجاد گردید که در واقع وظیفه دولت موقت دموکراتیک را انجام میداد و در ماه آوریل انتخابات شورای ملی (ارگان عالی قانونگذاری) برگزار شد که در آن یک میلیون و هشتصد هزار نفر شرکت کردند . انتخابات هم در مناطق آزاد شده و هم در نواحی که هنوز در تصرف اشغالگران

بود انجام شد. بدین ترتیب، هنوز مدتها پیش از آزادی کامل کشور شرایط مقدّماتی واقعی برای تجدید یونان، پس از آمدن اشغالگران، به کشوری واقعا مستقل، آزاد و دموکراتیک فراهم میشد. تکامل و گسترش موفقیت آمیز جنبش مقاومت در کشور و فراروشی آن به انقلاب توده ای دموکراتیک نتیجه تأثیریک سلسله عوامل داخلی و خارجی بود. عامل عمده این بود که، «اولا شکست نقشه های "جنگ برق آسیا" هیتلر علیه اتحاد شوروی و پس از آن نمرض موفقیت آمیز ارتشهای شوروی نیروهای اساسی فاشیستی را مجبور به توقف در جبهه خاورساخته و امکان نمیداد که از آنها بمنظور ضربه وارد آوردن بر جنبشهای آزاد بیخوش که در کشورهای تحت اشغال فاشیست ها جریان داشت استفاده شود، ثانيا، همسته اصلی و نیروی رهبری کننده در عهد مقاومت حزب کمونیست بود که توانست بسرعت با اتحادیه شیکه وسیع سازمانها و کمیته های خویش صفوف خود را تجدید سازمان دهد و در سال ۱۹۴۴ صدها هزار عضو داشته باشد. کمونیست ها موفق شدند در زمینه (ا.آ.م.ه) اتحاد گسترده طبقاتی را با دهقانان و قشرهای متوسط شهری و بخشی از بورژوازی ملی میهن پرست برهبری پرولتاریا بوجود آورند و توانستند توده ها را با برنامه عمل روشنی در مبارزه ضد فاشیستی مجهز سازند. ثالثا در آن موقع نیروهای ارتجاعی طرفدار فاشیست ها و امپریالیست ها در داخل کشور ضعیف بودند و سیاست ضد ملی که به اشغال کشور منجر گردیده بود از نفوذ و اعتبار آنها میان مردم میکاست. دولت تشکیل شده در صهاجرت هم (در قاهره) که کشور را بدست هیتلر و موسولینی سپرده بود ارج و اعتباری نداشت.

ولی ایجاد ارگانهای حاکمیت خلق تقریباً در صراسر کشور، افزایش نفوذ حزب کمونیست یونان و فراروشی مبارز آزاد بیخوش ملی به انقلاب دموکراتیک توده ای، هم در دولت صهاجرت و هم عناصر ارتجاعی در کشور در رجه اول امپریالیست های انگلستان را جدا بپهراس افکند. نیروهای ارتجاعی و طرفدار انگلستان با امپریالیست های بریتانیا که تلاش میکردند مانع از برقراری حاکمیت خلق در کشور پس از آزادی شوند، به ایجاد دسته های مصلح در یونان، بطور عمده بمنظور مبارزه با جنبش خلق و علیه الاس، پرداختند.

در سال ۱۹۴۴، امپریالیست های انگلستان به عبث بودن مساعی خود بمنظور سرکوب (ا.آ.م.ه) و الاس و سیله نیروهای ارتجاعی خود یونان، واقف گردیدند. لذا بخشی از نیروهای خود در جبهه ایतालیا ربه یونان منتقل ساخته و هجوم علیه الاس را آغاز کردند (۱). مداخله گران حاکمیت را از دست خلق بد آورده و بار دیگر آنرا به احزاب قدیمی سپردند که با اشغالگران همکاری میکردند و با اصولا در مبارزه آزاد بیخوش ملی شرکت نمیکردند. در نتیجه مداخله مسلحانه مستقیم، انگلستان موفق شد رژیم ربه یونان تحصیل کند که با صداقت کامل به منافع سرمایه خد متعبر کرد. انگلستان همچنین توانست کشور را در حالت وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی به امپریالیسم نگهدارد و بدین ترتیب راه را برای غارتگری و دشمن ترین امپریالیسم در دوران معاصر یعنی امپریالیسم ایالات متحده امریکا هموار ساخت.

۱ - سوم در صا هر سال ۱۹۴۴ مردم در آتن تظاهرات انبوهی برپا داشتند که در حد و حدود هزار نفر در آن شرکت جستند. آنها از دولت میخواستند از سیاست تابع ساختن مبارزات آزاد بیخوش ملی وضد فاشیستی به مقاصد و نیات امپریالیست های انگلستان پیروی نکنند. این تظاهرات را پلیس و ارتش انگلستان با تیراندازی بروی مردم بخاک و خون کشیدند. پس از این رویداد جنگهای خونینی میان نیروهای ارتجاع یونان و ارتش انگلستان از یکسو و نیروهای جنبش آزاد بیخوش (ا.آ.م.ه) از سوی دیگر آغاز گردید.

در دوران پس از مداخله خارجی و شکست سال ۱۹۴۴، جنبش مقاومت ملی مورد شدیدترین فشارها و تعقیب و پیگرد قرار گرفت. در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان به هشتمین کنگره حزب قید گردیده است که «دهها هزارتن از مبارزان و مقدم بر همه کمونیست‌ها با زداشته گردیده، شکنجه شدند و بطرز فوجیعی به هلاکت رسیدند. فقط در نخستین ماههای بعد از امضا ماهده و آرکیز (۱) بیش از هزارتن و وحشیانه بقتل رسیدند. تعداد زندانیان به بیش از ۷۵ هزار نفر و تعداد کسانی که مورد تعقیب بودند به ۶۵ هزار نفر میرسد (۲)».

جنبه آزاد بیخشم ملی برغم این شکست نقش بسیار بزرگی در تاریخ مبارزه آزاد بیخشم مردم یونان ایفاء کرد. برای نخستین بار در کشور زیر پرچم (۱۹۴۰ م.) حاکمیتی ایجاد گردید که انجام تحولات و درگرونی‌های بنیادی را آغاز کرد. نیروی رهبری کننده این جنبش میهن پرستانه در آزادی کشور و استقرار حاکمیت خلق طبقه کارگر و پیشتر از آن حزب کمونیست بود. در این جنبش دهقانان متحد صدیق طبقه کارگر بودند. در این اتحاد همچنین قشرهای متوسط، بخشی از بورژوازی و روشنفکران هم شرکت داشتند. در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان به هشتمین کنگره حزب در اوت سال ۱۹۶۱ تاکید شده است که: «جنبش (۱۹۴۰ م.) بهنگام اشغال فاشیستی با اندازه ای نیرومند بود که برغم دشواریهای موجود، و نیروهای ارتجاع یونان قادر به جلوگیری از غلبه نهائی آن نبودند. اگر اشتباهاتی از طرف مارخ نصیاد (۳) این امکان وجود داشت که خلق در برابر مداخله امپریالیستی خارجی و تانکها و هواپیماهای امپریالیسم انگلستان پایداری پیروزندانه ای نشان میداد و آزادی و استقلال خود را بدست آورده و تثبیت میکرد» (۴). سیاست جبهه گسترده خلق که در سالهای حاکمیت فاشیسم از آزمايشهای بسیار سخت بیرون آمد، پس از آزادی یونان از اشغالگران هم اهمیت خود را حفظ کرد. مبارزه در راه ایجاد اتحادها و سایر اشکال همکاری با نیروهای دموکراتیک کشورمانند گذشته (تا استقرار دیکتاتوری نظامی فاشیستی در سال ۱۹۶۷) مشی کلی حزب کمونیست یونان را تشکیل میداد. پس از پایان جنگ داخلی (سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۹) بلوک سیاسی کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و سایر دموکراتها یعنی بلوک واحد دموکراتیک چپ (۱۹۴۰ م.) ایجاد شد که بتدریج در زندگی سیاسی کشور بمثابه حزب نیروهای چپ و مترقی و بر پایه برنامه ای که به برنامه حزب کمونیست یونان بسیار نزدیک بود (هدف نهائی انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی) شروع به فعالیت کرد.

۱ - قرارداد ای که رهبری (۱۹۴۰ م.) در فوریه سال ۱۹۴۵ با دولت ناپلاستیراس که در آن هنگام بر سر کار بود در آرکیز نزدیک آتن با مضاء رسانید. بر اساس این قرارداد ارتشهای ایلاس خلع سلاح شدند و سلاحها به ارگانهای دولتی تحویل داده شد.

۲ - هشتمین کنگره حزب کمونیست یونان، مسکو، سال ۱۹۶۲، صفحه ۸۳.

۳ - صحبت بهر سراشتباهات راستگرایانه ایست که رهبری حزب کمونیست یونان در سالهای اشغال کشور مرتکب گردید. از جمله رهبری بموقع این مطلب را درنگرد کرد فرماندهی انگلستان در خاور میانه ضمن انعقاد قرارداد اتفاق و اتحاد با (۱۹۴۰ م.) و تابع ساختن ایلاس در صد آن نبود که در یونان بمعمولت جنگی علیه اشغالگران فاشیست بسود ائتلاف ضد فاشیستی دست بزند (در حالیکه تلاش و کوشش (۱۹۴۰ م.) و حزب کمونیست یونان در این جهت بود. بطوریکه در تزه‌های ویژه چهلمین سال تأسیس حزب کمونیست یونان گفته شده است، این قرارداد ایلاس را از استقلال عمل

محروم کرد.

۴ - هشتمین کنگره حزب کمونیست یونان، صفحه ۹۱.

مردم یونان ریشه دوانیده بود در شرایط کنونی هم عامل مهم و پایه وحدت و یکپارچگی نیروهای گسترده دموکراتیک در مبارزه علیه امپریالیسم، استقلال ملی، دموکراسی و صلح در سراسر جهان است. جنبش نیروهای چپ واحد که با پشتیبانی فعالانه کمونیست‌ها، با ایجاد کمیته‌های ابتکار، تقریباً در تمام شهرهای یونان، آغاز گردیده، درست در همین سمت بسط و تکامل می‌یابد. در کنفرانسی که اول مارس سال جاری در آتن تشکیل گردید و نمایندگان ۱۳ کمیته ابتکار در کار آن شرکت جستند علاوه بر مسائل مربوط به معضلات موجود کنونی کشورهای مسائل مربوط به فعالیت‌های این جنبش و از جمله مسئله ایجاد ارگان هم آهنگ کننده سراسریونان نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفت (۱).

مردم در سراسر جهان امسال برای سی و پنجمین بار جشن پیروزی نیروهای مترقی را بر فاشیسم هیتلری برگزار می‌کنند. مردم یونان با مبارزات فداکارانه خود علیه اشغالگران سپه‌شایسته‌ای در مبارزه همگان علیه فاشیسم اد کرده‌اند. پیروزی برجوازان برای مردم یونان بسیارگران تمام شد. هنگام جنگ‌بیش از چهارصد هزار نفر یونانی هاکشته شدند یا از سرنگی تلف گردیدند و یاد رنجگهای پارتیزانی بهلاکت رسیدند. تلفات کمونیست‌ها و سایر رزمندگان الا س که در خط مقدم جبهه نبرد علیه اشغالگران فاشیست قرار داشتند بخصوص بمباران بود (۲). ولی درست همین‌ها را امپریالیست‌ها و عمال یونانی صلی آنها نامیده مقاومت ملی اصیل و واقعی بشمار نمی‌آورند، تحت تعقیب قرار می‌دهند و آواره و سرگردان می‌سازند (این وضع در اروپا استثنائی است). در همین حال آنها کسانی را که با فاشیست‌ها همکاری کرده‌اند و همچنین گروه‌های مختلف سلطنت طلب و طرفدار انگلستان را که بجای مبارزه با هیتلریها از پشت بطن نیروهای الا س خنجر زدند و به جنبش خیانت کردند در عداد افراد "جنبش مقاومت ملی" قلمداد می‌کنند. از این وضع نباید شگفت زده شد. کامتن از اهمیت سهم اتحاد شوروی در سرکوب هیتلریسم سکوت در باره نقض کمونیست‌ها در جنبش مقاومت، اظهارات ناروایان درست در باره نیات تجاوزکارانه واهی اتحاد شوروی، اینها همه، اجزای مشکله تبلیغاتی گسترده ضد کمونیستی و ضد شوروی خصمانه و اتهام آمیزی است که دستگهای تبلیغاتی امپریالیستی سالهاست بدان مشغولند. ولی این نوع تبلیغات در این اواخر هر چه کثرتی هدف اصابت می‌کند. علت آنهم، سیاست استوار و پیگیر صلحی است که اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی دنبال می‌کنند و تا شرمعین آن در دل و روح مردم در سراسر جهان است.

بیش از چهل سال پیش مرد نتوانستند مانع از درگرفتن جنگ جهانی دوم شوند، ولی اینک اوضاع کاملاً عوض شده است. نیرو و قدرت اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی، پیشرفت جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری، بالا رفتن وجهه و اعتبار احزاب کمونیست و کارگری، گسترش و تعمیق روزافزون مبارزه آزاد بیخس و ضد امپریالیستی خلقهایی که یوغ استعمار را بد ورافکنده‌اند، همه بموازات مبارزات هم آهنگ و قاطعانه نیروهای که در حفظ صلح زینفع هستند کافی است که امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و تمام کسانی را که با فراموش کردن درس‌های تاریخ بد نیال آنان براه ماجراجویی و تجاوزکاری گامنهاده‌اند بخود آورد. چهارم فوریه

۱ - رجوع کنید به "ریویسپاتیس" ۱ مارس، سال ۱۹۸۰.

۲ - فقط در دگرگیریهای مستقیم بادشمن، در دوران هجوم نیروهای ایتالیا و آلمان و پس از آن، در واحد‌های ارتش آزاد بیخس بوده‌ای ۸۵ هزار نفر بهلاکت رسیدند.

سال جاری رفیقول . برژنف گفت : " مردم روی زمین حالا کار و وظیفه مشترکی بعهده دارند که عبارتست از پایان دادن به تشنجی که از نوسانات بین المللی را تیره ساخته است . کاهشی تشنج حاصل مساعی مختلفی است ، دست آورد مشترک کشورهای صلح دوست است . نباید بفریوهای ناآگاه و بی منطق امکان داد که شرمت آنها معدوم و منهدم سازند ! " (۱) .

مردم اجازه نخواهند داد !

خاطره و وظیفه

جیمس اولدریج

نویسنده انگلیسی

آنانکه از همان نسلی هستند که منم بدان تعلق دارم بسادگی وبه آسانی نمیتوانند تاریخی را نام ببرند که آنرا برای خودشان آغاز جنگ جهانی دوم بدانند ، زیرا آن جنگ را چندین آغاز بود . این آغاز از لحاظ تاریخی وقتی بود که ماهیت ارتجاعی و تجاوزکارانه فاشیسم آشکار گردید و مبارزه علیه آن آغاز شد . یک ضد فاشیست ایتالیائی با دلیل و برهان کامل میتواند بگوید آغاز جنگ برای اوسال ۱۹۲۲ یعنی هنگامی بود که موسولینی که در واکن خواب قطار محلی (داخلی) منزل کرده بود به رم " لشکر کشی کرد " . برای یک ضد فاشیست آلمانی آغاز جنگ لحظه ای بود که کاپیتال (سرمایه) آلمان هیتلر به حاکمیت رسانید . جنگ برای مردم حبشه (اتیوپی) بسا تهاجم ایتالیا بدین سرزمین در سال ۱۹۳۵ شروع شد ، برای اسپانیائی ها زمانیکه فرانکو ژنرال هایش از مراکش به خاک اسپانیا نیرو بیاد بگرداند و یکمک آلمان نازی و ایتالیای فاشیست علیه دولت جمهوری به عملیات جنگی دست زدند

برای من جنگ یکی از روزهای سپتامبر سال ۱۹۳۹ در یکی از کوچه های لندن و بهنگامی شروع شد که نخست وزیر بریتانیا اعلام داشت که ما در حالت جنگ با آلمان هستیم . پس از چند دقیقه هم سوت خطر بصد آمد ولی منم مانند میلیونها انگلیسی دیگر آنوقت به امکان حمله هوایی باور نکردم .

آنروز من در کوچه های خلوت شده لندن پرسه میزدم و در دستم ماسک ضد گاز بیهوده ای بود که همانوقت در اختیار ما نهداده بودند . برای من روشن بود که دنیا عصری که ما بدان خو کرده بودیم و در آن بزرگ شدیم ، همه وهمه ، خیلی زود و بزودی زود ، باید بیابان برسد . این " جنگ عجیب و غریبی " بود . کشورهای غریبی با انواع وسائل میکوشیدند توجه هیتلر را از غرب منصرف ساخته و آنرا متوجه شرق نمایند . شگفتی در این بود که اگرچه ماعلا با آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی در حالت جنگ بودیم ، ضد فاشیست های فعال بدگمانی و سوء ظن

هرچه بیشتر ولت بریتانیا را برمی انگیزند . طرفداران آرام کردن هیئت را ، مانند گند شسته ، مقامات هیئت های حاصلی دولتی را در اختیار داشتند و در رفتار آنها حتی اشاره ای هم به اینکجه آماج مبارزه علیه بلبله و شرک هیئتبری باشند مشاهده نمیشد . حتی تا آخر جنگ هم در رفتار برخی از رهبران سیاسی و نظامی ما اینطور معمول بود که خود را چنان نشان دهند که گویا این جنگ نه يك درگیری میان نیروهای مترقیخواه و ارتجاعی ، بلکه " جنگی میان جنتمن ها " است . مظهر روشن و آشکار این قبیل نظریات ، بطور مثال ، خضوع و خشوع برخی از ژنرال ها و سیاستمداران بریتانیا در مقابل ژنرال نازی رومل بود . يك نمونه دیگر این " طرز تفکر و طرفه " را پرواز هس به شوتلاند باید بشمار آورد . مظهر تریبیک " جنگ جنتمنانه " هم در دوزخ بازی کردن آلن دالس در صومیس ، در تمام طول مدت جنگ بود .

در همین حال ، این جنگ برای بریتانیا يك جنگ خلقی و میهنی بود . مردم همز را صیخ داشتند در مقابل حمله هیئت را یستادگی نشان داده و آنرا دفع کنند . سربازان و کارگران از صرف نیرو در مبارزه علیه دشمنی کما موخته بودند او را هم در داخل کشور هم در روزی مرزهای آن بشناسند در بیخ تصویر زیدند .

من بعنوان خبرنگار نظامی اغلب در خارج از کشور و در جبهه های دیگر بودم ، ولی احوال و روحیه مردم را مادر همجا ، هر جا که ارتش بریتانیا میجنگید احساس میکردیم . عملیات جنگی در آغاز امر در همجا موفقیت آمیز نبود ، زیرا قبلا میبایست بی آمد های دوران طولانی آرام ساختن هیئت و " جنگ عجیب و غریب " را بر طرف سازیم . رهبری ما (خواه سیاسی و خواه نظامی) که احساس تضادی نسبت به دشمن داشت ، بدون قاطعیت لازم به جنگ ادامه میداد . اوضاع بهمین منوال بود تا لحظه ای که آلمان بمنور حمله ور شد و نخستین هجوم خود را علیه غرب آغاز کرد .

در این موقع من در سوئد بودم و از آنجا از سوی شمال و با گذشتن از کوهستانها به نامسوس (در نرژ) رسیدم ، در آنجا نیروهای اعزامی بریتانیا مستقر شده بودند . اریک زاید نقادان از روزنامه " پولیتیکن " کنهناگ هم با من در آنجا بود .

در نامسوس ماقط به صحنه کوچکی از نبردی که باشکست مواجه شده بود برخورد کردیم . تعداد ناچیزی سربازان انگلیسی که نخستین موج " بلیتسریگ " " برق آسای " نازیها بر پیش فرود آمده بود جمعیتوانست بکند ؟ ما هم به سوئد بازگشتیم تا اخبار مربوط به کوششهای بیپوده ای را مخابره کنیم که بهر حال نمیتوانست از پیدایش کیسلینگ ها و اشغال نروژ وسیله فاشیست ها جلوگیری کند . ماعقب نشینی میکردیم . . .

مارتیا عقب نشینی میکردیم و بالاخره آلمان به فرانسه حمله ور شد و در نتیجه تخلیه نیروها از نرک که همه از آن با اطلاعند ما از قاره اروپا رانده شدیم . یگانه عملیاتی که در جریان آن ما توانستیم تاحدودی در مقابل ناشین جنگی نازیها ایستادگی کنیم نبرد هوایی برای حفظ انگلستان بود . هیئت را امیدوار بود که با مبارزان ما را به تسلیم وادارد . ولی جنگ " برق آسای " هوایی هیئت باشکست مواجه شد ؛ تعداد اندکی خلبان انگلیسی توانست جلوی حمله و فشار " لوفت وافه " را بگیرد .

ولی این فقط دوره کوتاهی در جریان جنگ بود . نبردهایی کمین توانستم در آنهنگام در صحرای غریبی مصر بچشم خود ببینم یگانه درگیری واقعی میان ارتش های کشورهای محور و متفقین غریبی بود . ارتش های مادرین اینک گاهی ایتالیایی ها را شکست میدادند و گاهی عقب نشینی میکردند از راه صحرا میگذشتند . وقتیکه ارتش آلمان به کمک ایتالیاییها آمد جنگ تاحدود زیادی

جدی تر شد . از آن پس ما دیگر نتوانستیم اعلام کنیم که پیروزی بدست آورده ایم . در بهترین حالات ما خط جبهه را حفظ میکردیم . تمام کسانی که هنگام جنگ در صحرای غربی بوده اند میدانند که چقدر ما زنده داشتن فرمانده مجرب و شایسته در رنج بودیم . فقط در سایه وجود سربازان انگلیسی و نه ژنرال هادشمن موفق به نابودی ما نشد . در مسهای آن جنگها را سربازان ما فراموش نکردند . تجاربی که آموخته بودند پس از جنگ در انتخاب دولت به آنها کمک کرد . ولی ما پس از شرکت در این کارزار نه پایان آنرا میدیدیم و نه پیروزی را ممکن میشمریم . همانطور هم که بعد ها معلوم شد آن درگیری هادرنقطه و روافتاده ای ، فقط بخش کوچکی از جنگ واقعی بود .

وقتی هیتلر به اتحاد شوروی حمله کرد خصلت جنگ دگرگون شد . یک سرباز انگلیسی هم نبود که ضمن دنبال کردن جریان مقاومت ارتش سرخ ، در نخستین مرحله نبرد ها ، بر این عقیده نباشد که : آنجا است که جنگ واقعی ، جنگ تا آخرین حد در جریان است . سربازان این رادار یکمیکردند که : حال آنها واقعا متفق دارند که هیچوقت تسلیم نخواهد شد ، به هیچ سازشی تن درنمیدهد ، در موضع " جنگ جنتمنانه " قرار نمیگیرد و به امری که بخاطر آن می جنگد خیانت نمیکند . حتی در جبهه ما ، در صحرای غربی مصر هم امید به نتیجه ملموس و واقعی جنگ پدید آمد . ولی هم برای مردم شوروی و هم برای ما چرخش و نقطه عطف در جنگ فقط در نتیجه پیروزی ارتش سرخ در اطراف استالینگراد بوجود آمد . پس از استالینگراد ما میدانستیم که هیتلر و متحدین فاشیست او در اروپا در سراشیب شکست حتی و نابودی قرار دارند .

من بلافاصله پس از نبرد استالینگراد بسوی اتحاد شوروی پرواز کردم . سر راه مسکو از سمت جنوب هواپیما در نزدیکی استالینگراد بر زمین نشست و من در مقابل خود اسکلت شهر بزرگی را دیدم . من دیگر آدم جنگ دیده ای بودم ولی نه به این مقیاس . منظره ای که دیدم مرا لرزاند . مسکو دیگر رعمق پشت جبهه قرار داشت و مسختی میشد تصور کرد که فقط یکسال و اندی پیش ، هفتم نوامبر سال ۱۹۴۱ رزمندگان ارتش سرخ پس از رژه باشکوهی در میدان سرخ ، بلافاصله ، عازم جبهه جنگ شدند . ولی مسکو که در پشت جبهه قرار داشت در عین حال شهر جنگی و قلب کشور بود . تعرض و حملات شوروی که برای روسیه ، اوکراین و بلوروسی آزادی به ارمغان میآورد از این شهر شروع میشد . علاوه بر این مسکو یک مرکز سیاسی بود که در آن مسائل دشوار و پیچیده مربوط به مسائل میان کشورهای اختلاف ضد هیتلری حل و فصل میشد . شخصیت های سیاسی به این شهر سفر میکردند و در این شهر یکدیگر ملاقات میکردند . ما خبرنگاران هم امکان داشتیم تمام آنها را ببینیم استالین را ، چرچیل را ، مولوتف و ویسینسکی و دگل و دیگران را .

ما خبرنگاران ، هر دو جنبه جنگ ، هم جنبه سیاسی و هم جنبه نظامی آنرا روشن کرده و اطلاع میدادیم . ما در این باره سخن میگفتیم که با دنبال کردن جریان پیشروی ارتش سرخ در راستپ های اوکراین و بلوروسی چه چیزهایی دیدیم و با اوضاع سرزمین هایی که بوسیله فاشیست ها غارت و تاراج شده بود حکایت میکردیم . من شهر لنینگراد را تقریباً بلافاصله پس از در هم شکستن محاصره بخاطر دارم : این شهر تقریباً بی رویی و بی وضعی باور نکردنی بنظر رسید . این یک شهر شبح آسای بود که برغم تمام آنچه بر آن گذشته بود به زندگی ادامه میداد و کار میکرد . از آن زمان به بعد من چندین بار به لنینگراد سفر کردم . ولی شهر در حافظه من همانطور ثبت و تصویر شده که من آنرا در سالهای دیدم که بنظر میرسید حتی هوایی هم که استنشاق میکرد مشحون از روحی قهرمانانه بود .

وقتی ما به سواستوپول وارد شدیم ، ارتش سرخ حومه آنرا از نیروهای فاشیست آلمان و ارتش

های دستنشاندهاگان آلمان هیتلری یاک میکرد . بقایای ارتشهای فاشیستی آلمان ورومانس که از تسلیم شدن امتناع کرده بودند در مائه خرسون نابود گردیدند . در خود شهرهم ننه خانه ای سالم باقی مانده بود و نه کسی سکونت داشت . فقط بدنه مخروبه و خالی ازسکنه شهر باقی مانده بود .

نظیر این منظره رامادریتسک ، کیف ، اوساوسایر شهرها دیدیم . خرابیهای دهشتناک ، رشادت و دلوری بیحد مردم شوروی ، خشونت و بیرحمی بیسابقه فاشیست ها . در اوساوسا راهروهای زیرزمینی را دیدیم که در آنها طی سه سال اشغال شهر ، پارتیزان ها مبارز میکردند . همانجا بامحلی را نشان دادند که فاشیست ها صدها نفر را در آنجا گرد آورده ، رویشان بنزین ریخته و آتش زده بودند . آنها بدینگونه میخواستند حاکمیت خود را در هر روستا و در شهری که تصرف می کردند مستحکم سازند .

برای من امکان حاصل شد که در شما خبرنگاران غربی ، بلافاصله پس از آزادی شهر مایدانک بد انخابروم . یک میلیون و پانصد هزار نفر در این شهر در اطرافهای گازبهاکت رسیدند و اجساد شما به کوره های آرم سوزی افکنده شد . وقتی ما وارد شهر شدیم ، این کوره ها هنوز باقی بود ، در مزارعی که با خاکستر انسانها کورده شده بود کلم سبز شده بود ، انبارها مملو از وسایل و اشیاء کماتی بود که بهلاکت رسیده بودند (روسها ، لهستانی ها ، اوکرائینی ها ، چک ها ، یهودیان و فرانسویان) . در اینجا همه چیز مورد استفاده قرار میگرفت و حساب و کتابی داشت . جلادها در انهای طلال و روکش طلای دندانهای مردگان را بیرون می آوردند ، محافظین بدقت اشیاء را طبقه بندی کرده و در صندوقهای چوبی جا میدادند ، حتی شانه و وسایل ناخن گیری ، کارتن های حاوی نت و آشار موسیقی هم که قربانیان نوشته بودند با نظم و ترتیب کامل در قفسه های ویژه جا داشت . . .

تا مایدانک هیچ خبرنگار غربی ارد و نگاههای مرگ هیتلری رانده بود . مادرحدود ۲ نفر بودیم . وقتی ما اخبار و اطلاعات گردآوری شده را به روزنامه های لندن و نیویورک فرستادیم سردبیران روزنامه ها از باور کردن به آنچه نوشته بودیم امتناع کردند . فقط برخی از اخبار هم ترتیبی بود چاپ و منتشر شد . ولی چاپ آنها هم با تذکرات سردبیران در اینباره که گوید رمسکو خبرنگاران " تحت تاثیر تبلیغات شوروی قرار گرفته اند " همراه بود . سردبیران خوب و درستکار مانع میشوند بیزیرند که " جنتمن های " نازی میتوانند مرتکب چنین جنایاتی شوند . ولی برای اکثر خبرنگاران شرافتمند و با وجدان ، حتی برای آنها هم که احساسات و دستانه ای نسبت به اتحاد شوروی نداشتند روزیدار از شما مایدانک و هشتنانک ترین روز زندگی بود . روزنامه نگارانی که دارای آگاهی سیاسی لازم بودند ، آن روزها هیچوقت فراموش نخواهند کرد .

بهمان نمیتی که پایان جنگ نزدیک میشد ، جنبه سیاسی آن اهمیت هرچه بیشتری پیدا میکرد . هنگامیکه مادرمسکو بودیم ، میدیدیم که متفقین غربی گشایش جبهه دوم را چگونه به تاخیر می انداختند و حل و فصل مسئله مرزهای آینده اروپا را به امروز و فردا موکول میکردند . در طول ماهها و هفته های آخر جنگ ، شاید بتوان گفت هر روز گام تازه ای در جهت آماده ساختن زمینه سازشهای سیاسی و نظامی بر میداشتند که دوران صلح با آنها باید آغاز میگردد . در این اوضاع و احوال ، مهم این بود که بتوان آنچه را که بوقوع پیوسته درک کرد . برای آنها هم که پیش از جنگ هم در مبارزات ضد فاشیستی سهیم بودند دوران بخصوص سخت و متشنجی فرار رسید . هنوز نبرد در اروپا به پایان نرسیده بود که علاقه نشانهای نگرانی آورنده ای که بعد ها به " جنگ سرد " مبدل شد ، دیده میشد . اما وقتی من پس از جنگ به انگلستان بازگشتم از اینکه مردم جقد را زکیفیت و خصلت خونبار

جنگ با فاشیسم هاد رجبیه خاورین اطلاع بود ند مات و متحیر شد م . مردم ، قهرمانی ارتش سرخ را تحسین و تمجید میکردند ولی اکثر آنها حتی نمیتوانست تصور کنند که مقیاس همکار بود هشت های جنگی که به بهای زندگی ۲۰ میلیون نفر از مردم شوروی تمام شده تا چه اندازه بوده است . در غرب مردم حتی حالا هم درباره جنگهای شدیدی که در رجبیه شوروی - آلمان بوقوع پیوسته و در باره اینکه در واقع ارتش سرخ دل ورودی د رنده فاشیسم را بیرون ریخت و درباره اینکه چگونه و به بهای چه مصروفیت ها و فداکاریهایی ، مردم شوروی یعنی سربازان و کارگران ، زنان و مسردان در رجبیه و در پشت جبهه پیروزی را بدست آورده اند چیزی نمیدانند یا خیلی کمیدانند .

کشور سوسیالیستی ، از جنگ محکمتر و با ارتش مجرب و آزمون شده که قادر است دفاع کشور را تأمین کند ، بیرون آمد . در جهان اوضاع احوال تازه ای پدیدار شد . ولی با آنکه فاشیسم از لحاظ نظامی منکوب و تار و مار شده بود ، تمام کسانی که فعالیت دیپلمات ها و سیاستمداران را زیر نظر داشتند ، نمیتوانستند به نیات کشورهای غربی برای گسترقتن استسافت جهل و ارتجاع از دست هیتلری نبرند .

جنگ سرد تمثیل کننده این مقاصد بود . " جنگ سرد " که در درجه اول علیه اتحاد شوروی بود ، در عین حال علیه سوسیالیسم ، آزادی و دموکراسی در همه جا جریان داشت . در دوران مک کارتیسم در ایالات متحده امریکانه فقط کمونیست ها ، بلکه افراد ضد فاشیسم را هم محاکمه میکردند ، پراپتیکی ایجاد و وحشت و هراس و محکوم ساختن به آنزوی اجتماعی به سیستم مک کارتی حتی نسبت به لیبرال های معتدل نوعی بیان و مظهر طبیعی فلسفه " جنگ سرد " بود . کمیسیون بررسی فعالیتهای ضد امریکائی که قادر بود زندگی افراد مختلف را از هم بپاشد بمنزله سلاحی در دست مافکار تسی مورد استفاده قرار میگرفت . بمب اتمی که نمیتوانست شهرها را تاتم و کمال خراب کرده و نابود سازد سلاح مجتمع های نظامی - اقتصادی غرب بود . وینستون چرچیل هم مولف فلسفه شانازاتسی بود و نیز ره خود را در سخنان جنگ افروزانه اش در فولتون (امریکا) آشکارا بیان کرد .

در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹ روزنامه " گاردین " لندن اینطور نوشت : " در آوریل سال ۱۹۴۸ وینستون چرچیل دول انگلستان و امریکارا در این راه سوق میداد که جنگ اتمی علیه اتحاد شوروی را آغاز کنند ، زیرا در آن هنگام روسها بمب اتمی نداشتند . . . پیشنهاد وی که در اسناد رسمی هیئت وزیران و وزارت امور خارجه درج و ثبت گردیده حاکی از این بود که انگلستان و امریکا باید از روسها بخواهند که از برلین و آلمان شرقی خارج شوند ، در غیر این صورت تمام شهرهای آنها نابود خواهند شد " . تمام کسانی که نخستین کنگره جهانی طرفداران صلح در پاریس و پراگ را بخاطر دارند و جلسات مشورتی کمیته دائمی کنگره جهانی طرفداران صلح در استکهلم را با شما میورزند آن جستمشخون از هوای مرگ و زندگی را هم که در کار این مجامع احساس میشد بخاطر میورزند . مطبوعات کشورهای امپریالیستی به پیروی از مقاصد و منویات مک کارتی کلمه " صلح " را به فحش و دشنام مبدل کردند . کنگره پاریس و پراگ و جلسه مشاوره در استکهلم این وظیفه را در برابر ما قرار داد که معنی واقعی کلمه " صلح " را بدان بازگردانیم . بیانیه استکهلم درباره تدفن کردن اسلحه اتمی برای مبلغین " جنگ سرد " نخستین ضربه بشمار میامد . ما شرکت کنندگان در کنگره و جلسات مشورتی تحت تاثیر اهمیت حیاتی و ارزش فراوان این سند به کشورهای خود بازگشتیم . پس از جلسه مشاوره استکهلم ، بهنگام سخنرانی در نقاط مختلف ما احساس میکردیم که مردم عادی اهمیت این نخستین اقدام دامنه د اوطیه بمب اتمی را که بعد ها به جنبش نیرومندی مبدل شد که بمعنی کامل این کلمه سراسر جهان را فراگرفت ، حالا دیگر بهتر درک میکنند .

نیروهای صلحدوست در جریان مبارزه ای شدید موفق به عقیم کردن نقشه‌های آتش‌افروزی جنگ شدند. ارتجاع دردوران "جنگ سرد" نتوانست به هدف‌های خطرناک خود دست یابد. سیاست همزیستی صلامت‌آمیز و کاهش تنشج یعنی سیاست جامعه کشورهای سوسیالیستی پیروزشد. کاهش تنشج هدف سیاست کشورهای سوسیالیستی بوده و هست. در حقیقت در نتیجه سیاست آنها ۳۰ سال است که صلحیتاریست‌ها موفق به برافروختن آتش جنگ جهانی تازه‌ای نمیشوند ولی ارتجاع آرام نمی‌نشیند و در عرصه بین‌المللی از نوواژنتولاش میکند به پراتیک "جنگ سرد" گذشته بازگردد. قرارچندی پیش ناتو ابربراستقرار نزدیک به ۶۰۰ موشک تازه با برد متوسط با کلاهکهای هسته‌ای چیز دیگری جز کوشش برای دست زدن به شانناژواعمال زوردر سیاست اروپا و جهان نیست. اقدامات دستگاه اداری کارتر هم که دیوانگی نظامی و هیستری ضد شوروی را در ایالات متحده امریکا تشدید میکند همه در خدمت به این هدف است.

بیاد داشتن گذشته برای دیدن آینده و مبارزه در راه آن ضروری است. در سبائی که جامعه بشری در جریان جنگ جهانی دوم و سالهای پس از جنگ فرا گرفته مردم جهان را، دولت، میکند که هشیاری را از دست ندهند. نباید اجازه داد که شعله آتش سوزی جنگ دوباره درگیرد. باید با آن شخصیت‌های سیاسی و نظامی دنیای معاصر که از خواب این راهی بینند که بکسک شانناژواخانای اراده خود را به جامعه کشورهای سوسیالیستی و تمام خلقهای این درسته تحمیل کنند بمقابله برخاست. بیک سخن، اگرچه جنگ جهانی اخیر ۳۰ سال پیش به پایان رسیده، هنوز وقت آن نرسیده که مبارزان راه صلح خود را بزمین گذارند.

بقیه از صفحه ۴۲

تئوری سوسیالیسم علمی را رهنمود خود قرار داد و آنرا بطور خلاق و در انطباق با شرایط قبرس بکار می‌بندد در آینده نیز باطمینان کامل به حقانیت اندیشه‌های سوسیالیسم علمی و توانائی خود بماینکه بطور انقلابی عمل کند در راهی که برگزیده به پیش خواهد رفت. خراب ما با ایمان عمیق به نیروی خلق خود میتواند به شایستگی و شرافتمندانه هم وظایفی را که دوران معاصر طرح میسازد انجام دهد و هم به رسالت تاریخی خویش یعنی مجهز و متحد کردن طبقه کارگر و تمام زحمتکشان مبارزه علیه استثمار سرمایه داری و در راه تحول سوسیالیستی جامعه جامعه عمل بپوشاند.

آنتی کمونیسم معاصر و ویژگیهای مبارزه با آن

گذر جامعه بشری به سالهای ۸۰ (میلادی) با تشدید مبارزه ایدئولوژیک و افزایش همسایقه فعالیت ضد کمونیست ها همراه بوده است. آنتی کمونیسم با مخالفت علیه هر سه نیروی بزرگ و مترقی معاصر یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقه کارگر جهانی و جنبش آزاد بیخشن ملی در عین اینکه مسئله اصلی آنرا همواره آنتی سوسیالیسم و تهمت و افترا نسبت به سوسیالیسم موجود کونی تشکیل میدهد تا تکلیف خود را عوض نمیکند و وسائل و شیوه های مبارزه علیه جامعه بشری مترقی را بسته بسته تغییراتی که در جهان پدید میآید تغییر میدهد. افشای ایدئولوژی ضد کمونیستی و طرز عمل و اقدامات امپریالیسم جهانی از مهمترین وظائف کمونیست ها، دموکرات ها و تمام طرفداران تحکیم و تعمیق کاهش تشنج بین المللی است. کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری که در سال ۱۹۷۶ در برلین تشکیل یافت باین مسئله توجه خاصی میدول داشت. در سند نهائی کنفرانس گفته شده است "آنتی کمونیسم سلاح نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی در مبارزه آنان نه فقط علیه کمونیست ها، بلکه علیه سایر دموکرات ها و آزادیهای دموکراتیک بوده و هست. . . . بخاطر مصالح و تمایلات توده های مردم به ترقی و پیشرفت دموکراتیک باید آنتی کمونیسم را منفرد ساخته و مغلوب کرد" (۱).

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" در صفحات خود بطور منظم مسائل مبارزه با آنتی کمونیسم را روشن میکند. هیئت تحریریه، اینک مصمم است جنبه های گوناگون این مبارزه را با توجه به گرایش ها و رویداد های تازه در فعالیت نیروهای ضد کمونیست مورد بررسی قرار دهد. یکی از جلسات کمیسیون ویژه مسائل علمی و فرهنگی و بررسی های سوسیولوژیک مجله به بحث و بررسی این مسائل اختصاص داده شده بود. مادرزیمطالب این بحث و بررسی را درج میکنیم.

آنتی کمونیسم از لحاظ سرشت عمیق اجتماعی خود و افکند امپریالیستی نسبت به حرکت صعودی تاریخ یا موفقیت های بزرگ سیستم سوسیالیستی، گسترش و استحکام جبهه مبارزه ضد امپریالیستی در کشورهای سرمایه داری و در حال رشد و همچنین واکنش نسبت به پدیده های حادث بحرانی در تمام عرصه های زندگی جامعه سرمایه داری بوده و هست. ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی آنتی کمونیسم تخمیرناپذیر است، و در این اواخر در تبلیغات گسترده و پیرامون ضد کمونیستی که از طرف نیروهای امپریالیسم با استفاده از تهمت و افترا، تهدید و تلاش در راه تخریب کمونیست ولیدر های آنها آغاز گردیده بروشنی خود را نشان میدهد. در عین حال سیر تاریخ در برخی از خصائص ویژه جبهات، اشکال و شیوه های فعالیت آنتی کمونیسم موثر است.

تحول آنتی کمونیسم در زمینه جهانی تغییرات بنیادی تناسب نیروها در جهان بسوسود سوسیالیسم و تعمیق شدت تضاد های سرمایه داری بوقوع می پیوندد.

۱ - در راه صلح، امنیت، همکاری و ترقی اجتماعی در اروپا. درباره نتایج کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا. مسکو ۱۹۷۶، صفحه ۳۲.

بطور مثال سهم کشورهای سوسیالیستی در اقتصاد جهانی حالا دیگر از ۴۰ درصد تولید صنعتی جهانی فراتر رفته است. در مناسبات سیاسی بین المللی ابتکار عمل بطور استوار در حیطه اختیار سوسیالیسم در آمده و سیاست کاهش تشنج آن بین توده ها وجه گسترده ای یافته است. اتحاد شوروی با ایالات متحد آمریکا در عرصه قدرت نظامی همطرافی استواری یافته که غیر قابل تغییر است. در عرصه ایدئولوژیک تئوری سوسیالیسم علمی به جهان بینی صد ها میلیون انسان در کشور های سوسیالیستی و کمونیست های کشورهای سرمایه داری و در حال رشد مبدل گردیده و در سراسر جهان دهها میلیون نفر طرفدار پیدا کرده است.

برای سیستم جهانی سرمایه داری و بحکمی ده سال گذشته دوران متزلزل ترین و پر اضطراب ترین وضع اقتصادی و درگیری های اجتماعی و بی اعتباری سیاسی بحرانهای جنگ جهانی دوم بوده است. بحران اقتصادی بسیار شدید سالهای ۷۰ تا به امروز هم نه فقط با رکود اقتصادی بلکه با عمیق ترین بحران ایدئولوژیک و سیاسی و سلب اعتماد قشرهای گسترده اهالی به توانایی سرمایه داری دولتی - انحصاری برای یافتن راه خروج از وضعی که ایجاد گردیده همراه است.

بدین ترتیب آنتی کمونیسم معاصر از مواضع ضعیف تر اقتصاد - اجتماعی و سیاسی که قابل مقایسه با گذشته نیست با سوسیالیسم موجود کمونی مخالفت میکند. رنی دیا لک تیک سابقه تاریخی و سیستم اجتماعی دردوران ماضی را این نیز ننمودار میشود که تضعیف مواضع بین المللی سرمایه داری بهیچوجه به تضعیف آنتی کمونیسم منجر نمیگردد. بحکمی و بیم و هراس از آینده نمایندگان سرمایه داری دولتی - انحصاری را وادار میکند که راجعاً خود را در آنتی کمونیسم که حکمت رزمجویانه هر چه سه پیشتری کسب میکند و جستجو نمایند. و رشک شکی کامل آرمانهای مثبت پیشین مانند "افقهای تازه" "ج" "کدی" "جامعه بزرگ" "د" "جونسون" و "معجزه اقتصادی" در جمهوری فدرال آلمان و نظایر اینها) و عدم توانایی آشکار تهیه و تدوین آرمان ها و برنامه های اجتماعی و سیاسی تازه ای که تا اندازه ای برای توده های انبوه مردم جالب باشد آنها را بدین کار و امیدارد.

تشدید آنتی کمونیسم در سالهای اخیر از لحاظ زمانی قرین با تغییرات کلی در فضای ایدئولوژیک جامعه سرمایه داری بود که خود آن تغییرات هم با پیدایش دگرگونی در احوال و روحیه آن جامعه از خوش بینی تکنولوژیک به بدبینی اجتماعی توأم بود و این پدیده در سالهای ۷۰ بروشنی نمودار گردید. ارزیابی های گویای بسیاری از سیاستمداران و ایدئولوگ های بزرگ بورژوازی برای ن گواهی میدهد. بطور مثال هنری کیسینجر در یکی از گفتگوهای مطبوعاتی پیشمارش اعتراف کرد که وقتی عهد و در مقام وزارت و روزارت امور خارجه بودند فقط شخصاً و اندر زهای تاریخی و الهام سیاسی از اندیشه های او شینگلسروا^۱ توین بی در باره رکود بی رونقی "تمدن غرب" در آینده گرفته، بلکه مطالعه کتابهای آنان را به پرزیدنت نیکسون هم توصیه کرده است (۱) - دنیل بل استاد دانشگاه هاروارد که در واقع اکنون یکی از معتبرترین جامعه شناسان جهان سرمایه داری است در کتاب "تضاد های فرهنگی سرمایه داری" در غم این است که "سرمایه داری نوین" دوران ما برخلاف سرمایه داری کهن که براهت اجتماعی خود را در دفاع از مالکیت خصوصی میدید، هیچگونه قانونیت تاریخی ندارد (۲) - ایروین همکار و همفکرا و "نئوکسرواتور" حتی اظهار داشت که اگر بنیانگذاران ایالات متحد آمریکا و آدام اسمیت حالا بجهان ما بازمیگردیدند از علم به اینکه سیستم

۱ - رجوع کنید به: The Department of State Bulletin, vol LXXIII No 1893, October 6, 1975, pp. 530-540.

۲ - Daniel Bell, The Cultural Contradiction of Capitalism. New York, 1976.

شرکتی و بوروکراسی که اینک بر امریکا حکمرواست هنوز هم خود را " سیستم آزادی طبیعی " مینامند
یعنی تمام کلمه دچار شوک روحی میشوند " ۰۰۰ (۱)

طرفداران سرمایه داری که دیکتوانائی آنرا ندارند از سرمایه داری زیر عنوان جامع
" عادلانه " و " ایدال " یا " بهترین " و " جالب ترین " جامعه دفاع کنند بطریق اولی با
کوشش و جدیت بیشتری تلاش میکنند آنرا در انظار عمومی جهانیان بشابه " شترآجتامی کوچکتر " در
مقایسه با آلترناتیوا اجتماعی دیگر یعنی کمونیسم و سوسیالیسم موجود کنونی قلمداد نمایند و این سیستم
اخیرا آنتی کمونیست ها بمنزله " شتر بزرگتر " جلوه میدهند .

منطق آنتی کمونیسم طلب میکند که : هر قدر سرمایه داری بیشتر جاذبیت خود را از دست
میدهد ، به همان اندازه باید کمونیسم را بارنگهای تیره تر تری ترویج کرد ، اگرچه یا واقعیت موجود هم
در تضاد باشد . در ضمن طی دوران اخیر تصور طرف مخالف نه فقط بصورت " شتر بزرگ " بلکه همانند
" خطر " مستقیم علیه جامعه بشری ، خواه بصورت " خطر نظامی شوروی " ، خواه " خطر سوسیال-
لیستی علیه حقوق دموکراتیک " در نظریه کلی آنتی کمونیسم اهمیت هر چه بیشتری کسب میکند .

مضمون عمده سیاسی آنتی کمونیسم معاصر را این ترمعین میکند ، ویژگیهای مرحله کمونیستی
پیشرفت جهان و تغییرات حاصله ، اوضاع بین المللی را متعکس میسازد و آنتی کمونیسم درست با همین
حکم علاقه و کوشش خود را برای متوقف ساختن پروسه کاهش تشنج در جهان و پدید آوردن " جنگ
سرد " تازه ای استوار میکند . تغییر و تحول و شوش و توفیق " سازمانی - تکنیکی " ایدئولوژی و سیاستی
که مورد مطالعه ما است نیز با تحلیف معنی با همین مضمون انجام میگردد . در این زمینه پدیده های
زیرین را میتوان برشمرد : گسترش " شمگیر " جغرافی " اجتماعی و منطقه ای آنتی کمونیسم ، نزدیکی
سریع و اختلاط واحد ها و جهات گوناگون آن ، گذار از فعالیت نسبتا خود بخودی پراکنده و متفرق و فعالیت
فائق برنامه موزون و منظم به اتخاذ یک سلسله تدابیر سیاسی و تبلیغاتی پراکنده و گسترده که در توافق با
استراتژی و تاکتیک واحدی به مرحله اجرا درمیآید ، وجود تشنج فوق العاده در شیوه ها و وسائل فعالیت
و از جمله برخورد متفاوت به کشورهای مختلف و گروه های گوناگون کشورهای گوناگون و شیوه های اجتماعی و سیاسی
مختلف و قشرها و گروه های مختلف اهالی و مانند اینها .

ایدئولوژی بدلی

آنتی کمونیسم بمنزله مجموعه ای از نظریات ، اندیشه ها و عقاید عبارت از پدیده ویژه ایدئولوژی-
ژئیک در دوران ما است که مبارزه طلبی را با فقر روحی و درویشی بهم تلغیق کرده است . در روشنی آن
انجام آید کار می رود که با ناعانت و پستی از دست آورد های انقلاب علمی و تکنیکی در رشته تولید و انتشار
اخبار و اطلاعات جمعی بطور وسیع استفاده میکند و در عین حال به استدلالات علمی و حتی به فکر و عقل
سلیم به درویشی کاملاً بی اعتناست .

بطوریکه میدانیم رسالت ایدئولوژی در این است که برای منافع بنیادی و دراز مدت این یا
آن طبقه و یا قشر اجتماعی جامعه اساس و پایه تئوریک بوجود آورد و بیانگر آرمان شکل اندیشه و تفکری منسجم
باشد و هدفهای پیشرفت اجتماعی را فرمول بندی کند . ایدئولوژیهای طبقات حاکمه استثمارگر

در جوامع آنتاگونیستی هر قدر هم از لحاظ تاریخی محدود باشند و یاد و روئی اجتناب ناپذیر خود از یکدیگر متمايز شوند، همه فقط هنگامی میتوانند وظیفه خود را انجام دهند که حداقل خواستههای ابتدائی و اولیه زمین را برآورده سازند؛ سازندگان آنها اتلا خودشان باید به حقیقت وعاد لانه بودن نظریاتی که ابراز میدارند مؤمن باشند، در این نظریات باید آرمان اجتماعی کم و بیش جان پی برای توده های انبوه مردم موجود باشد، اندیشه ها و تصوراتی که در ایدئولوژی گنجانده شده باید از لحاظ محتوای درونی خود پایکسده یگر هم آهنگ باشند، دارای انسجام معینی بوده و تضاد منطقی نداشته باشند. اگر آنتی کونیسم بطور عام و آنتی کونیسم معاصر بطور خاص را از این نقطه نظر مورد توجه قرار دهیم از صحت انتقاد سالم برون نیآید. این در ماهیت خود و در واقع امر ایدئولوژی بدلی است که وظیفه اش استتار بی پایگی تاریخی و ورشکستگی ایدئولوژیک بورژوازی ارتجاعی است.

آنتی کونیسم در درجه اول عبارت از مجموعه اظهارات دروغ و فریادیه گونه آشکاری است که خود گویندگان و مولفان آنها هم معمولاً بدانها پایورند. علاوه بر این آنتی کونیست ها از اینکه آرمان اجتماعی (هر چه میخواهد باشد) به تودهای مردم ارائه دهند عاجز و ناتوانند و قدامت آنها را با تبلیغ عوامفریبانه واقعیت سرمایه داری موجود و افترا و تمهیت نسبت به جنبش کونیستی و سوسیالیسم موجود جبران مینمایند.

بالاخره در اینجاست هم از ابراز نظر تفویضی که تا اندازه معینی افناح کننده و پیگیر باشد وجودندارد و آنتی کونیسم از زبان طرفداران باد پیلم و بدون دیلم خود مرتباً تعدد اسپارزادی اصول و احکامی که ناقض یکدیگرند عرضه میکند.

آنتی کونیسم که یک ایدئولوژی بدلی نمونهوار (تیبیک) است بنا به اندیشه و نیت سرمایه داری انحصاری دولتی که الهام دهنده عمده آنست با وجود اینها رسالت دارد و وظیفه یک ایدئولوژی واقعی را انجام دهد، یعنی جامعه سرمایه داری را از لحاظ اخلاقی و معنوی و تفویضی همبسته و متحد سازد، در مقابل نفوذ سایر ایدئولوژیهای که برای آن خطرات میباشند و افکاش نشان داده و مقاومت کند، دشمن عمده خود یعنی جنبش آزاد بیخوش جهانی و سوسیالیسم موجود کونی را تضعیف نماید.

بسیاری از ویژگیهای عمده آنتی کونیسم بمنزله پدیدهای ایدئولوژیک و سیاسی از همین تضاد ناشی میشود.

مقدم بر هر چیزی آشکار است که آنتی کونیسم در بحث و مناظره آشکار تفویضی با کونیسم علمی و ایدئولوژی سوسیالیستی قادر به انجام وظایفی که در مقابل آن قرار دارد نیست. هنری واللیج، ایدئولوگ مشهور بورژوازی و یکی از گردانندگان سیستم بانکهای فدرال ایالات متحد، آمریکا به هنگام خود تایید کرد که: "کونیسم ساختار عجیب هوشمندانه ایست که بوسیله متفکران سر از اول طین چندین دهساله با منطبق درونی و پیگیری که سرمایه داری فقط میتواند بر آن رشک برد، ایجاد گردیده است. آمریکا متوسطی که بایک نفر روس در باره ارزشها و شایستگیهای سیستم خود بحث و میندازد کند، اگر در زمره کاتگوری افراد فوق العاده زیرک و تیزهوش نسبا شده خیلی زود خود را متد موجودی و امانده در گل احساس خواهد کرد و اما اقتصاد دان آمریکائی در مقابل با یک فرد مارکسیست و دیالکتیسیست مجرب شاید هم خود را در وضع دشوارتری احساس نماید." (۱)

از هنگامیکه این تعریف و توصیف رسا و بلیغ بیان گردیده تاکنون وضع برای ضد کونیست ها و بنسبت موفقیت های هر چه بیشتر سوسیالیسم موجود کونی و تعمیق شدید تضاد های سرمایه داری بطور

غیر قابل قیاسی بدتر شده است . بطوریکه میدانیم تمام تلاشهای ثئوریک برای رد مارکسیسم - لنینیسم از جمله بیان افکار و عقایدی مانند " سرمایه داری توده ای " و " جامعه صنعتی " افسانه های مربوط بهمیگرایی یا ایدئولوژی زدائی ، ثئوریهای " ماوراء صنعتی " ، " مافوق صنعتی " و " تکموتزی " یا تدبیر جامعه دیگری مشابه آلترناتیوسوسیالیسم ، عقیم ماند و هیچکدام از توسعه آزمایش زمان بدرنیامد . برخی از آنها را امروزه با ساده ، از جمله پاساژ گاندیشان ، بدور انداخته و فراموش کرده اند ، برخی دیگر با ایفای نقش کوچکی در جهان آکادمیک بورژوازی زندگی رقت باری رامیگردانند .

این ، البته بدان معنی نیست که ضد کمونیست ها از این قبیل کارها کاملاً دست برداشته اند . در دنیای امروز بدون وقفه ثئوریهای ضد مارکسیستی تازه ای مانند " فلسفه نو " ، " توتال لیتراریسم اغواگر " و مانند اینها واضح میشود . ولی برغم هوی و هوس فراوان مولفین این ثئوریهابسه راه انداختن سررود اوکسب شهرت ، از همکاران پیشین خویش فقط بایی میایی و ناچیزی متمایز میگرددند . تضاد فی نیست که مدافعان سرسخت و کله شق سرمایه داری نظیر ویلیام سایمون ، نگو کسرواتور " امریکائی ضمن کوشش بمنظور تقویت " ثئوریک " آنتی کمونیسم به ایجاد " سپاه ایدئولوژیک اندیشمندان " ویژه فرمایخواند : " بجای کتاب ، کتاب و بازم کتابهای بیشتر باید به آنها اعتبار مالی ، اعتبار مالی و اعتبار مالی بازم بیشتر داده شود " (۱) . در ضمن باید گفت بسیاری از همکاران سایمون در این مسئله تردید دارند که با مبالغ زیادی پول یاسانی بتوان ثئوریهای خسوسی خریداری کرد . در این زمینه یک فاکت خصوصی ولی گویا و بلیغ تأیید مقننی برجز و ناتوانی ثئوریک آنتی کمونیسم است بدینترارکه : ایدئولوژی نسبتاً با معلومات جامع مانند رایمون آرون ، به اعتراف خودش ، ناگزیر شد از این آرزو که اثر معتبر و بنیادی علیه مارکسیسم بنویسد ، یعنی از آرزوی که دهها سال در دل داشت ، دست بردارد .

ضد کمونیست ها ، بطریق اولی جرات نمیکند در عرصه آرمان و ایدئال اجتماعی با کمونیسم علمی پنجه در پنجه افکنند . ایدئولوژی بدلی آنها قادر نیست به توده های انبوه چیز دیگری جز پس ماند ه بنجل هائی که اعتبار خود را از دست داده اند مانند " جامعه مصرفی " (که شان نزولش تعویض جعلی رفاه و آسایش مادی واقعی توده ها است) ، " سیویلیزاسیون فراغت و راحتی " (که قادر به تأمین رشد و تکامل شادی آور و فرحبخش شخصیت نیست) ، و خیر خواهی و نیکوکاری بشر دوستانه (که هر سه با روح جلّت زده فقدان عدالت اجتماعی را استتار میکند) و نظایر اینها ، عرضه نماید .

ضد کمونیست ها که امید فراوانی به رد ثئوریک کمونیسم ندارند و این امکان راضی بینند که جامعه بشری را با استدلالات منطقی و اساس های علمی به " برتری های " سرمایه داری نسبت به سوسیالیسم قانع کنند با اصرار هر چه بیشتری میکوشند مبارزه با کمونیسم را به عرصه جنگ روانی بکشانند . این کار به آنها امکان میدهد نه به نتیجه گیریهای عقلانی بلکه به خرافات روی آوردن ، نه اثبات بلکه تلقین نمایند ، نه بافاکت ها ، بلکه با اوام و افسانه ها و سفسطه عمل کنند ، خلاصه اینکه مردم را متقاعد نسازند ، بلکه با کمال فرومایگی از درجه آگاهی و نوع رفتار آنها سو استفاده کنند و در این راه تمام زراد خانه وسائل ارتباط جمعی معاصر دست آورد های روانشناسی اجتماعی را مورد بهره برداری قرار دهند .

اصول متضاد دروفین

حامیان آنتی کونیسم که وظیفه دارند " تمدن سرمایه داری " را تحکیم بخشند، میکوشند به تودها ثابت کنند که مقابل " دشمن خارجی " مشترک یعنی کونیسم هم "منافع" گروهی " آنها و هم برخورد ها و تضاد های اجتماعی باید در درجه دوم اهمیت قرار گیرند. آنها حتی به محروم ترین و بی بضاعت ترین قشرهای اهالی میگویند در نتیجه وجود " خطرات استراتژیستی از خارج " هنوز هم چیزهایی دارند که ممکنست از دست بدهند. " بعکس، در ارد و گاه دشمن سیاسی آنها میکوشند به وسیله ای که ممکنست احوال روحیه کاملاً معکوس بوجود آورد و آنرا رواج دهند. " هرنوع ناراضی افراد و گروههای جداگانه را برانگیزند و در عین حال به آنان اطمینان دهند که دشمنان آنها نه در خارج بلکه درون سیستم سوسیالیستی است، تا بدین ترتیب آنها را وادارند برای خودشان " دوستانی " در خارج و در دنیای سرمایه داری جستجو کنند.

تلاش هایی که برای بی ارج و اعتبار کردن مارکسیسم - لنینیسم یعنی ایدئولوژی علمی سوسیالیستی بکمرتدان و " کونیست های قدیمی نامم " بعمل میآید، مطابق با استراتژی که شش آن گذشت، در پراتیک آنتی کونیسم جای بسیار بزرگی دارد. افراد ضد کونیست هنگامی هم که بدنبال جمع آوری امضا های شخصیت ها فکلی و فرهنگی برجسته، ولی بدون تجربه سیاسی، زیره جونا مه ها و افترا های مزاحمه های ضد کونیستی گوناگون میدانند همین هدف هارا تعقیب میکنند. در ضمن، فراروی مبارزه ایدئولوژیک به " جنگ روانی " با ازین رقتن هر چه بیشتر اختلاف های سنتی میان تبلیغات باصطلاح سفید یارسی و سیاه یا غیر رسمی آنتی کونیسم همراه است. حالا در کشورهای سرمایه داری تبلیغات دولتی و رسمی دیگر هم از بهره گیری از وسایل و تشبیه های آشکارا تحریک آمیزی که سابقاً ویژه " مضبوط زرد " و " منابع بدون امضا " و مانند اینها بود ابائی ندارند. ولی ویژگی عمده آنتی کونیسم معاصر عبارت از این است که میدان مبارزه اساسی خود با کونیسم و سوسیالیسم موجود کونی را از عرض متوریک به عرصه ذهن و شعور عادی و معمولی منتقل میزند. در چنین مواردی ساخته پرداخته های ضد کونیست « ابا استفاد » دقیق و ظریف از شیوه های تاثیر بر روانی که برای آگاهی متوریک مجاز نیست ولی ثمر بخشی وفایده خود را در عرصه رکلام های بازرگانی و مبارزه در میدان رقابت با ثبات رساننده، همراه است.

آنتی کونیسم همواره با عوا فریبی اجتماعی بیشرمانه، جمله پردازانه های سیاسی و سفسطه تحریف مفهوم واقعی آنچه در جهان میگردد و جهت و تحریف حقایق مشخص و متمایز میگردد، در سالهای اخیر، آنتی کونیسم این شگرد ها را بمعنی واقعی کلمه به حد " کمال " رسانده است و در ضمن اصول متضاد دروفین و آلترا ناتیو های جعلی در زر داد خانه آن وجهه و اعتبار ویژه ای کسب کرده است. ضد کونیست ها تلاش دارند به رنجوی که شده خود را در انظار مردم جهان طرفدار آزادی و برابری و صلح و امنیت و استقلال ملی و عدالت اجتماعی قلمداد کنند. ولی بنایا نظهارات آنها به تمام این آرمانها و اصول، با یکدیگر در تضادند و با هم در یکجائی گنجد. بنایه منطقی ضد کونیست ها آزادی شخص فقط بزبان برابری و برابری فقط بازاری آزادی میتواند تأمین گردد، و تحکیم امنیت نیازمند ادامه مسابقه تسلیحاتی است و خلی سلاح بعکس امنیت را کاهش میدهد. کاهش تسلیحات بین المللی ثبات سیاسی جهان را متزلزل میکند، و استقلال ملی (در کشورهای در حال رشد) با ترقی اقتصادی و علمی و تکنیکی در تضاد است. و مانند اینها، ضد کونیست ها کسانی را که از گسترش حقوق دموکراتیک اقلیت های ملی، آزادی زنان و منافع جوانان طرفداری میکنند به اغماض و گذشت نسبت به جنایتکاری و اعتیاد به مواد مخدر، به هم زدن نظام زندگی اجتماعی متهم میکنند و کسانی که از حق و قانون

جانبداری مینمایند پیشنهاد میکنند از حقوق دموکراتیک صرفنظر نمایند. خلاصه کلام اینکه: "این را میتوانی باید از آن یکی چشم پنهانی!" "یا تورم یا بیکاری" یا زورگویی شرکت‌های انحصاری یا رژیم سیاسی مستبد و خشونت‌آمیز...."

نمونه بارزترین سفسطه‌ای که در سطح توده‌های فاقد آگاهی سیاسی با حداکثر "نیرو و توان عمل میکند" اثر میلتون فریدمن برنده نوبل تحت‌عنوان "چه چیزی به چه کسی تعلق دارد؟" میباشد که در مجله هفتگی امریکائی "نیوزویک" انتشار یافته است. او با قاطعیت کامل اعلام میدارد که مصونیت مالکیت خصوصی، ضامن حقوق دموکراتیک و آزادیهای شخصی هر فرد امریکائی است. به همین جهت هر کوششی بمنظور محدود ساختن سود و درآمد سرشار انحصارهای نفتی همپراز با تجاوز به "زندگی و آزادی و علاقه به خوشبختی" تمام امریکائیها است. کافی است به دولت اجازه اندک تعرض به منافع این انحصارها داده شود تا میل خود شروع به تعیین ارزش اموال شخصی هر شهروندی و خانه‌ای که با او تعلق دارد، میل و اثاثیه و حتی کلکسیون تمبر است وی بکند. فریدمن به این نتیجه میرسد که لذا اگر بجای می‌رسد که روی پشت هر امریکائی مهرشوم دولت توتالیتر بدین مضمون "پدید آرگردد": "مالکیت دولت ایالات متحده آمریکا کج نکید" شکست دهد ضایع نکید!" (۱)

شگرد آزمون شده دیگری کونسیس که برای همان عقل و شعور معمولی در نظر گرفته شده، ظاهر سازی توأم با ظرافت و ماهرانه است. این ظاهر سازی از جمله در آنجا بروز میکند که تبلیغ برای کشورهای سوسیالیستی همواره با "خیرخواهی" واهی همراه است. برنامه‌های رادیکالیستی صداهای ضد کونسیستی انتقاد زهرآگین بعنوان سیستم سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم را با اندر زهرهای "دلسوزانه": که گونمیتوان آنها را بهبود بخشید و چگونه اصلاحاتی را باید عملی ساخت و نظایر اینها همراه است.

اگر میشد به حرف ضد کونسیست‌ها باور کرد، بنظر میرسد که آنها هم هیچ چیزی را تا این اندازه نمی‌خوانند که در تفکر راه و آسایش مادی و حقوق دموکراتیک و اعتدالی سطح معنویات مردم عادی در جامعه سوسیالیستی اند. کافی است به توصیه‌ها و اندرزهای آنها عمل شود و شاید همین فردا تمام دشواریها و مسائل سوسیالیسم موجود کوفی حل خواهد شد. ولی بخوریکه میدانیم در واقع هدف تمام این "بند و اندرزهای خیرخواهانه" عبارت از این است که به روسیه‌ای امکان است سوسیالیسم موجود را تضعیف نموده و متزلزل سازند. اصلاً از کدام علاقه و دلسوزی ضد کونسیست‌ها درباره منساق خلق‌ها در نیای سوسیالیسم میتواند سخنی در میان باشد، در حالیکه آنها تقریباً همیشه بخور یکجانبه قراردادهای بازرگانی، علمی و تکنیکی، فرهنگی و قراردادهای دیگر را که با کشورهای سوسیالیستی منعقد ساخته اند لغو میکنند و تقریباً ۲۰ سال است کوبا را در محاصره اقتصادی قراردادها اند و حتی حاضرند خودشان متحمل زیادهای فراوان گردند به این امید که برای مواجه ساختن کشورهای سوسیالیستی با مشکلات اقدایی کرده باشند.

دعوت به "لیبرالیزاسیون" در کشورهای سوسیالیستی هم که از ترف ضد کونسیست‌ها بعضی می‌آید به همین اندازه ریاکارانه است. به کسانی که تمایل دارند این قبیل مانورها را که تمام عیاری بحساب آورند کافی است یادآوری کنیم که در کتاب "آرون تحت عنوان" در دفاع از اروپای ریه انحطاط" بلافاصله پرازنکر و تامل درباره در زمان لیبرالیزاسیون در سوسیالیسم به این سخنان عوامفریبانه برخورد میکنیم که گویا پرتقال سالازار، اسپانیای فرانکو و یونان "سرهنگ‌های سیاه" جوامع لیبرالی بوده اند کبار رژیم‌های کونسیستی اروپای شرقی به هیچ وجه قابل مقایسه نیست (۲).

1 - "Newsweek" March 13, 1978, p. 41.
2 - Raymond Aron, Plaidoyer pour L'Europe décadente. Paris, 1977, pp. 462, 466-467.

ضد کمونیست‌های مبارزه طلب که از اندیشه "لیبرالیزاسیون" در کشورهای سوسیالیستی دفاع میکنند، در این اواخر در خود کشورهای سرمایه داری جهاد مقدس واقعی علیه اصلاح طلبان لیبرال - بورژوا اعلام کرده و آنها را به دستگیری یا کمونیست‌ها و بد داشتن نیت سو* متزلزل ساختن سیستم سرمایه داری از درون بمبک هزینه‌های "بی حد و حصر" برای برآوردن نیازمندی‌های اجتماعی و مانند اینها متهم می‌سازند. "ایروین کریستول یکی از ارکان "نئوکومرواتیسم" امریکایی و از ضد کمونیست‌های پروپاقرص نه فقط خواستار آنست که لیبرال‌های ایالات متحد* امریکا را از حق استفاده از این نام محروم کرده و از این به بعد آنها را "سوسیالیست‌ها" یا "نئوسوسیالیست" بنامند، بلکه حتی صراحتاً مسئله را اینطور مطرح میکند که آیا نباید آزادی شخصی را برای لیبرال‌ها و تمام کسانی که از آن بمنظور "متزلزل ساختن و نابودی جامعه آزاد" سو* استفاده میکنند، محدود کرد؟" (۱). این است ماهیت واقعی و واقعی‌های ضد کمونیست‌ها در شماره لیبرالیزاسیون!

ضد کمونیست‌ها در تبلیغات خویش بویژه برای کشورهای سوسیالیستی، ریاکارانه از "پلورالیسم" سیاسی واید ثولوزیک پشتیبانی میکنند و در ضمن تلاش دارند آنها را به جنبش کمونیستی و کارگری جهانی بمنظور جدائی افکندن میان احزاب مارکسیست - لنینیست برادرنیز تحویل نمایند. اید ثولوزیک‌های آنتی کمونیسم در تایید صبر و شکیبائی سیاسی واید ثولوزیک واهی خویش بطور مسدود و به برتری‌های "دموکراسی بورژوازی" استناد میکنند. ولی معلوم است که حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی در یک سلسله از کشورهای بورژوازی بزور از ارتجاع امپریالیستی، در جریان مبارزات آزاد پیش‌تر زحمت‌کشان، و به بهای قربانی‌های فراوان گرفته شده است. علاوه بر این در بسیاری از موارد هم این حقوق تا امروز نیز فقط روی کاغذ وجود دارد.

"صبر و تحمل سیاسی" واهی ضد کمونیست‌ها نه فقط تا اعلام درجه مشروط است، بلکه در عین حال بی اندازه وسواسی و سخت گیر می‌باشد. بطور مثال این "صبر و تحمل سیاسی" بسیاری از "بخش‌های" جامعه سرمایه داری را شامل نمیشود و از جمله نه فقط کمونیست‌ها بلکه سوسیالیست‌ها و یا حتی دموکرات‌ها را نیز در بر نمی‌گیرد. در ضمن برخورد الیگارش دولتی - انحصاری به مظاهر مختلف "دیگراندیشی" و "پلورالیسم" اید ثولوزیک و سیاسی در درجه اول با این معیار - بین می‌گردد که تا چه اندازه آنها را بدور کلی میتوان به یک قالب ضد کمونیستی درآورد. در نتیجه چنین دگرگونی هر قدر در صفاتی باصطلاح رادیکال از آن نوع "دیگراندیشی" کمتر ماند و هر چه آنتی مارکسیسم و آنتی کمونیسم و آنتی سوتیسم در قالب مشترک بیشتر باشد ضد کمونیست‌ها بهمان اندازه با صبر و تحمل بیشتر و حتی با حمن نیت بیشتر به آن "جزء" سیاسی برخورد میکنند.

در واقع "مدار و نمش" حیرت انگیز ارتجاع بین‌المللی در برخی از موارد نسبت به بسیاری از جریانات و محضی از نمایندگان رادیکالیسم خد* بورژوازی چپ گرائی افراطی، ملتگرائی متعصبانه و از جمله ماژوتیسم هم از همین طرز تفکر سرچشمه می‌گیرد. ریشه‌های همکاری مستقیم میان آنتی کمونیسم راست و "چپ" (بطور عمده در زمینه آنتی سوتیسم) و گرایش و تمایل روز افزون نسبت بدان طسی سالیهای اخیر هم در همین جا است.

ضد کمونیست‌های راست و "چپ" نه فقط با استدلالات افترا آمیز علیه سوسیالیسم موجود کونی همدگر را "تکلیل" میکنند، بلکه بسرعت هم اصطلاحات کلی آنتی سوتیسم را فرامی‌گیرند.

1 - Irving Kristol. Two Cheers for Capitalism. New York, 1978. p. 68 / ibid, pp. XIII, 137/.

در ضمن گروه نخست با سخاوت و کرم گروه دوم را با پس ماند ه های نظریات و دکترین های ارتجاعی خویش تا همین می کنند و در عین حال با کمال میل و رغبت جمله پردازیهای با اصطلاح چپ گرایانه را بطوری از آنها اخذ مینمایند که حتی اختلاف ظاهری میان آنها هر چه بیشتر زود و ده میشود . اینهم پدیده ایست کاملاً طبیعی و زیر آنتی کمونیسم راست و " چپ " را دشمنی و خصومت باد موکراسی و تحقیر تودمهای مردم و ما چرا جوئی سیاسی بهم نزدیک میکند .

مظهر ارتجاع در تمام جهات

آنتی کمونیسم ضمن تلاش برای ایجاد سدی جلوی بزرگراه ترقی اجتماعی دردوران ما و ممانعت از نیروی نظام اجتماعی عادلانه در روی زمین به تمام دست آورد های مترقی زحمتکشسان و حقوق و آزادیهای دموکراتیکی که تا حال در نبرد آزاد بیخشنیدست آورد ه اند و به دست آورد های انسانی و تفکر بشری و سنن فرهنگی تمام خلقها تجاوز نمیکند .

در جریانات افشای اظهارات ریاکارانه آنتی کمونیسم مبارزه طلب که گویا مدافع " آزادیهای فردی " ، " حقوق بشر " و مخالف با " توتالیترسم " و مانند اینهاست باید کشف و روشن کرد کهمدافعان آن در واقع در راه چه و مخاطر چه چیزی به این کار دست میزنند . وقتی ضد کمونیست ها با چهره واقعی و بدون نقاب ظاهر فریب خود در مقابل مردم جهان نمودار میگردند ، معلوم میشود که آنها ، در آخرین تحلیل ، نه برای آزادی و حقوق انسانها ، بلکه علیه آن اظهار نظر میکنند ، نه علیه توتالیترسم ، بلکه در واقع برای سلطه نامحدود الیگارشی دولتی - انحصاری بر تمام خلقها و از جمله خلقهای کشورهای خویش یقه درانی مینمایند .

آرمان اجتماعی واقعی آنتی کمونیسم حاکمیت نامحدود مثنی " زندگان و خبیگان " با اصطلاح روشنفکر و تحصیل کرده است که بتلغیق غیر طبیعی دست آورد های علم و تکنیک معاصر - موهومات و خرافات قرون وسطائی از قبیل (" جمیل و جادو " ، " تجد مذ هبی " ، هیرارشی قهرها و شرکت های اداره کنندگان و اداره شوندگان ، استفاده همه جانبه از سطح نازل آگاهی و رفتار و کردار توده ها که باتضییق و فشارهای حقوقی و قانونی همراه است ، متکی میباشد ، درست ما با چنین " پندار یافی تکوکرات گونه ای " ، از جمله ، در صفحات کتب بررسی های آینده نگرانه که رایج میان ضد کمونیست ها است و روبرو می شویم (۱) .

آنتی کمونیسم مبارزه طلب عبارت از مظهر و تجسم ارتجاع در تمام جهات است . آنتی کمونیسم دموکراتیسم ، آنتی اومانیسیم و ضد مردمی بودن همواره از ویژگیهای ارگانیک آن بوده است . حالا این گرایش ها که آنتی کمونیسم بحساب ضدیت روز افزون آن باروشنفکری (آنتی اینتلکتوالیسم) تشدید میگردد .

البته ، این بدان معنی نیست که بین آنتی کمونیستهای مبارزه طلب دیگر نمانندگان روشنفکران بورژوازی با معلومات و با استعداد و تریحه و حتی دارای نبوغ که سمت حرکت خود را بسوی مقام و مرتبه اجتماعی با سرنوشت سرمایه داری دولتی - انحصاری ارتباط داده اند وجود ندارد . بهیچوجه اینطور نیست . آنتی کمونیسم در تبلیغات دامنه دار سیاسی و تهییجی خویش میکوشد هر چه بیشتر و گسترده تر از افراد بنام در رشته های دانش و علوم و ادبیات و هنر و حتی در رشته ورزش با استفاده از نقاط ضعف شخصی آنها ، ناآزمودگی سیاسی آنها و با تملق و چاپلوسی که آنها در شمار " قشر ممتاز روشنفکران "

۱ - پاورشان رجوع کنید به : Z. Brzezinski, Between Two Ages, America's Role in the Technotronic Era, New York, 1970.

قرن هستند بهره‌گیری نماید * ولی چنین تا کثیکی قادر به اینکه حتی کم و بیش بطور مرمخش روشنفکران رایسج نماید و سطح ناچیزاید کولوزی ضد کمونیستی را ارتقا بد هد نیست *

متاسفانه در جهان تا امروز این تصور غلط بسیار رایج است که گویا آنتی کمونیسم مبارزه طلب حاضر است فعالیت خود را فقط و فقط بمبارزه علیه جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و سوسیالیسم موجود کونی محدود نماید * البته هسته اصلی آنتی کمونیسم و آنتی سوتیسم بوده و هست * این نیز واقعی است که ضد کمونیست‌ها در رجه اول از احزاب مارکسیست - لنینیست متفرقند * ولی نمیتوان این را ندیده گرفت که امروز دشمن بالفعل یا بالقوه آنتی کمونیسم تمام کسانی هستند که با سیاست واید کولوزی آن موافق نیستند *

در ارتباط با این موضوع از سده لوحی آن سوسیالیست ها و سوسیال دموکرات هائی که به عرابه آنتی سوتیسم و آنتی کمونیسم چسبیده اند و در فکر رام کردن مدافعان امپریالیسم و جلب سمپاتی آنها میباشند تا بدینوسیله سکان حاکمیت را در دست خود نگه دارند یا بدان برسند * فقط میتوان متعجب و متحیر شد * آندسته از نمایندگان جنبش دموکراتیک هم که در آنتی کمونیسم پشتیبانی برای طرح های اصلاحاتی (رفورمیستی) خود بمنظور حل و فصل معضلات خصوصی "تکامل" سرمایه داری جستجو میکنند نیز در رند پندارهائی واهی سیاسی بسیار خطرناکی گرفتارند *

برای آنتی کمونیست های مبارزه طلب تمام کسانی که با تمایلات و نیات ارتجاعی و ماجراجویی سیاسی آنها مخالفند و میروند و کسانی که بدون قید و شرط بانظریات ضد پیشرفت و ترقی آنها موافق نیستند و دشمنانی بشمار میآیند که با آنها فقط آشتی بطور موقت امکان پذیر است * هیچگونه گدشتی بجز تسلیم بدون قید و شرط آنها را راضی نمیکند * فقط درک این نکته که ارتجاع جهانی عاجز از سرکوب یکجا و همزمان دشمنان خویش است مخالفان پیشرفت و ترقی جامعه بشری را مجبور میکند کمونیست ها و سوسیال دموکرات ها * رادیکال های خرد و پررژوار و رفورمیست های لیبرال * کاتولیک ها هم متفرقی و ناسیونالیست های بورژوائی را بانوسه معینی در قهرست قربانیان آینه خویش قرار دهند * ولسی بطوریکه تجربه تاریخی نشان میدهد این نوبت میتواند بسته به اوضاع و احوال مشخص تغییر کند *

رویداد های چندی پیش جهان * بویژه دریک سلسله از کشورهای امریکای لاتین این نظر را تایید میکند که ارتجاع امپریالیستی حتما اول پسران کسانی نمیرود که بخصوص مورد تنفر آن هستند * اغلب نخستین قربانی های آن کسانی هستند که آسانتر از دیگران میتواند حساب خود را با آنها تسویه کند *

کمونیست ها و مارکسیست - لنینیست ها هیچگاه پنهان نکردند و نمیکنند که آنها اختلاف نظرهای اصولی کمی بانمایندگان سایر احزاب و جریانهای چپ در جنبش آزاد یبخش زحمتکشان و بطریق اولی بار رفورمیست های راستگرا و پاسیفیست هاند دارند * همینطور هم کمونیست ها انتظار دارند که نمایندگان تمام این جریانها نظریات مارکسیستی - لنینیستی را بپذیرند و طرفدار کمونیسم بشوند * ولی اندکی عقل سلیم و دروینی سیاسی باید تلقین کند که : آنتی کمونیسم معاصر علیه جنبش دموکراتیک و آزادیبخش بطور کلی و علیه تمام کسانی است که بدین یابدان شکل در آنها شرکت نمیکند و نه فقط علیه کمونیست ها *

تقسیم‌ناپذیری مبارزه علیه آنتی کمونیسم

بطوریکه میدانیم * آنتی کمونیسم اشکال بسیاری دارد و بسته به اینکه با کدام جریانهای سیاسی بورژوائی مربوط است این یا آن رنگ را بخود میگیرد * بدین مفهوم مدتهاست آنتی کمونیسم لیبرال * سوسیال دموکراتیک و ناسیونالیستی و مانند اینها را میتوان از یکدیگر متمایز ساخت *

از جمله در سالهای ۶۰ و در آغاز سالهای ۷۰ با اصطلاح آنتی کونیسم لیبرال در جهان سرمایه داری نیروی محرک بشمار میآید. در اواسط و اواخر سالهای ۷۰ در سیاست واید تئولوژی سرمایه داری دولتی - انحصاری گرایشهای ارتجاعی تر آنتی کونیسم راست مرتبط با تجدید حیات با اصطلاح نئوکونسرواتیسم (در درجه اول در ایالات متحده آمریکا و همچنین در انگلستان و فرانسه و جمهوری فدرال آلمان) ترقی داشت. در همین حال آنتی کونیسم چپ را دیکال خرد به بورژوازی هم بسیار اشاعه یافت. ولی چند گونگی اشکال ایدئولوژی و سیاست آنتی کونیستی که یاد آور شدیم در این اواخر چه در درون کشورهای جسد آگانه سرمایه داری و چه در عرصه بین المللی به اتحاد بسیار فعا ل (آسمار و پنهان) و همکاری تمام نیروهای ضد کونیست موجود مبدل میگردد.

روشن است که مقابله موفقیت آمیز با چنین دشمنی فقط بر پایه همبستگی استوار جنبش جهانی کونیستی و کارگری و وحدت نیرومند تمام نیروهای مترقی و دموکرات امکان پذیر است. اگر انواع بسیار آنتی کونیسم خطرناکترین شکل آن اشکال پنهانی آنست که از نقاب خیرخواهی واهی نسبت بسه دشمنان سیاسی واید تئولوژیک خود استفاده میکند و نا بخشودنی ترین ضعف در مبارزه با آنتی کونیسم هم اپورتونیسم در برابر آنست.

لنین یاد آور میشد که: " اپورتونیسم دشمن عمده ما است. اپورتونیسم در مقامات فوقانی جنبش کارگری و سوسیالیسم بورژوازی است نه پرولتری. عملا به اثبات رسیده است که شخصیت های جنبش کارگری که به جهت و جریان اپورتونیستی تعلق دارند از خود بورژواها بهتر مدافع بورژوازی میباشند بدون رهبری کارگران وسیله آنها. بورژوازی نمیتوانست پایدارها کند" (۱). این هشدار باش رهبر پرولتاریای جهانی تا امروز هم بقوت خود باقی است.

در شرایط کونی تا حدود زیادی و نسبت به گذشته و استراتژی و تاکتیک آنتی کونیسم بر تلاش آن بمنظور ایجاد تفرقه در تمام نیروهای مترقی و دموکراتیک و در مقابل یکدیگر قرار دادن آنها استوار است و زیرا فقط در چنین صورتی همانطور که ایدئولوگ ها و سیاستمداران بورژوازی ارتجاعی هم متوجه آن هستند و آنها میتوانند امید موفقیت داشته باشند. بهمین جهت است که برای آنکه مبارزه اصولی و پیگیر علیه آنتی کونیسم و واقعا شمر تمرکز دد و باید تقسیم ناپذیر باشد و همانطور که بسیار در راه صلح و دموکراسی و ترقی اجتماعی بطور کلی تقسیم ناپذیر است.

در دوران مانیتووان از مارکسیسم در برابر تحریف ها و جعل آن وسیله انواع " مارکس شناسان و با اصطلاح نئومارکسیست ها دفاع کرد و بدون آنکه در عین حال از دست برد های آنان به لنینیسم که عبارت از تکامل بیشتر و انطباق خلاق مارکسیسم به شرایط معاصر مبارزه آزاد بیخس زحمتکشان و ایجاد نظام اجتماعی نو و سوسیالیستی میباشد دفاع کرده باشیم. آنتی کونیست ها با متوجه ساختن ضربه اصلی خود علیه لنینیسم و درصد دانند که جنبش جهانی کونیستی و کارگری را خلع سلاح نمایند. آنرا براه دگماتیسم یاری ویزونیسم سوق دهند و بدین ترتیب در صفوف آن تفرقه ایجاد کنند و در عین حال رواج فراوان سوسیالیسم علمی در کشورهای سرمایه داری میان توده ها و رساله های اخیر راجحی امکان برآ خود بی ضرر سازند. کوشش های ریزونیستی بمنظور تجزیه جنبش جهانی کونیستی و کارگری و بدک نظریه های " کونیسم ملی " و " دومارکسیسم " نوع غریب و شرقی و نظایر اینها که همواره مورد پشتیبانی ضد کونیست ها است و گاهی هم عدل رواج داد میشود (نیز در خدمت بهمین هدف است.

وحدت و جهانی بودن آموزش انقلابی مارکسیسم - لنینیسم در عین انطباق خلاق آن بسا شرایط مشخص - تاریخی متنوع کشورهای مختلف و بطوریکه احزاب برادرانیت پیدا کرده اند و پایه تئوریک

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری وضامن ایدئولوژیک موفقیت‌های تاریخی آن و بنا بر این شرط لازم برای محکوم بزوال شدن ایدئولوژیک آنتی کمونیسم است *

هر نوع گذشت اپورتونیستی به‌مانش کمونیسم خواه در تئوری و خواه در پراتیک هر انگیزه ای هم کشیدخواهد داشته باشد ، فقط اشتباهی ایدئولوژیک های امپریالیسم راتحرک میکند ، بمبارزه طلبی آنان دامن‌بیزند و آنها را وادار میکند به امیدهای تازه ای دل ببندند و در آخرین تحلیل موجب تشدید فشار بیشتر ، فشار ایدئولوژیک و سیاسی بر کسانی میگردد که ایدئولوژیک های امپریالیسم آنان را " بسا گذشت تر " و " رام تر " بشمار می‌آورند و این قبیل گذشت‌ها در واقع دعوت به قتل و نابودی خویش است *

آنتی کمونیسم حقیقتاً هم یانوس هزار چهره ارتجاع امپریالیستی محاصراست * ولی ، اگر بهر تقدیر درهای معبد الهه روم قدیم گاهی بسته میشد تا فرارسیدن صلح رامژده دهد ، درهای مفاید بشمار خدای جنگ " سرد " و " روانی " همیشه چارطاق باز است * ارتجاع امپریالیستی بخود حتی اجازه اندک استراحتی در تئورد سیاسی و ایدئولوژیک علیه مارکسیسم - لنینیسم ، سوسیالیسم موجود کوشی و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و رهائی بخش ملی نمیدهد * ولی تاریخ بیرحیم و لایمناندا یراست * در جریان ترقی اجتماعی جامعه بشری این درهانه فقط بسته میشود ، بلکه میخکوب میگردد * یکبار و برای همیشه *

بقیه از صفحه ۵۸

برای پیشرفت موفقیت آمیز بجلو دیده میشود * (۱) *

بدین ترتیب تصویر جهان بشکلی که به سالهای ۸۰ گام نهاده است ، این حقیقت ساده تقریباً پیش پا افتاده را تایید میکند : کهنه ، کهنه باقی میماند و نو ، نو است * هر یک از دو سیستم متضاد اجتماعی راتاریخی مخصوص بخود را دارد * کشورهای سوسیالیستی این دهساله را بدون تکان‌ها و هیجانات روزافزون بحرانی ، که ویژه جامعه سرمایه داری است ، بدون فاجعه های اجتماعی و تورم دائم التزاید ، بدون بیکاری توده ها و پیش‌بینی های بدبینانه آغاز کرده اند * بنظر ما در برتوتام آنچه گفته شد ، برای هراتسان بدون پیشداوری روشن است ، که گفتگوهای مربوط به " همگرایی دشواریها " چه ارزشی دارد ، دشواریهای پیشرفت در سوسیالیسم و سرمایه داری بهیچوجه یکسان نیستند و سرشت این دشواریها هم چیز دیگری است و در نمای آینده هم کاملاً بایکدیگر متفاوت است * بحران عمومی سرمایه داری ادامه دارد ، حادثه و عمیق ترمیگردد ، در حالی که نظام نوین سرشار از نیز و های جوان و سالم است و مسائل ویژه رشد ، هر قدر هم که آنها با خرنج و پیچیدگی باشند ، فقط زمان دوران شکوفائی آنها توید میدهند *

باید سازمانی بود انقلابی

اندیشه ای چند دربار مصلحت حزب و اشکال مبارزه آن

آندره آس فانتیس

معاون دبیرکل حزب ترقی زحمتکشان
خلق قبرس (آکل)

در جامعه بورژوازی که وجود تضاد های آشتی ناپذیر طبقاتی از خصائص آنست ، موجودیت احزاب سیاسی که بیانگر منافع طبقات و گروههای اجتماعی مختلف هستند ، پدیده ای قانونمندانه است .

احزابی که از لحاظ سیاسی مُثل سرمایه اند ، با اقتضای سرشت و ماهیت خود ارتجاعی میباشند . بورژوازی که مالک وسائل تولید است و رتلاش بچنگ آوردن حد اکثر سود و منفعت میباشد ، پرولتاریا و توده های انبوه زحمتکشان را استثمار میکند و در مطن زندگی تمام جامعه طفیلی است و میکوشد پیشرفت جامعه را تابع منافع خود خواهانه و طبقاتی خویش نماید . بهمین سبب احزاب بورژوازی با ترقی اجتماعی و با هر تغییر و تحول اجتماعی که امتیازات طبقه استثمارگر را بخطر اندازد مخالفت میورزند .

برخلاف این ، احزابی که نمایند ه طبقه کارگر و توده زحمتکشان هستند و از منافع آنان دفاع میکنند از لحاظ سرشت و ماهیت خود با اقتضای نیت و مقاصد و هدفهای خویش مترقی هستند . مبارزه آنها در راه تحقق تحولات اجتماعی عمیق و مظهر طبیعی نیازهای ترقی اجتماعی است . علاوه بر دو طبقه اساسی جامعه سرمایه داری ، دهقانان و همچنین قشرهای مختلف بینابینی مانند پیشه‌وران ، کاسبکاران ، نمایندگان حرفه‌های آزاد ، کارمندان علمی و فنی و غیره نیز وجود دارد . این قشرها بعلت وضع اجتماعی - اقتصادی ویژه خویش " طبقه ای برای خود " بطور اخص تشکیل نمیدهند . منافع اجتماعی آنها معمولاً در نظریات و اندیشه‌ها و اشکال فعالیت سیاسی که از تجربه مبارزه طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا بعاریت گرفته اند بروز میکند . قشرهای متوسط پس از فرا گرفتن این تجربه برای سازگار کردن آن با هدف های خویش باین پایه آن شکل تغییرش میدهند ، و بسته به شرایط مشخص (از جمله اغلب تحت تاثیر تمایلات ذهنی نمایندگان آنها) آنها را بصورت برنامه های بسیار مختلف ازفاشیستی گرفته تا " افراطی انقلابی " در میآورند . بهمین علت است که احزاب خرده بورژوازی از لحاظ صورت ظاهر سیاسی خود تا این اندازه گوناگون هستند ، آنها با اینکه بر پایه اجتماعی مشترکی پدید میآیند اغلب شعارهای برنامه ای متضادی را مطرح میکنند .

ما بین آنها احزابی هستند که در همین همان منافع توده های غیرپرولتری که تحت ستم بورژوازی قرار دارند واقعا هم در جنبش انقلابی شرکت میورزند و خود را با اندیشه ها و اشکال مبارزه طبقه کارگر مجهز می سازند و با کمونیست ها همکاری میکنند. در همین حال تعداد بسیاری از احزاب هم هستند که با قبل و قال فراوان خود را " سوسیالیستی " ، " مارکسیستی - لنینیستی " ، " پیشگاز انقلابی " و نظایر آنها می نامند ، ولی عملا کمتر از احزاب طبقاتی بورژوازی واقعی ارتجاعی و ضد انقلابی نیستند. بسیاری از این احزاب آشکارا با احزاب مارکسیستی - لنینیستی یعنی پیشگازان انقلابی واقعی طبقه کارگر مخالفت میورزند و علیه کمونیست ها از مواضع " چپ " و " مافوق انقلابی " مبارزه میکنند و آنها هم با تمصب و نفرت و انزوا نسبت به پیشتری از خود احزاب بورژوازی .

دوران ما طولانی قبیل گروه های " واقعا انقلابی " است که در عرصه سیاسی کار و فعالیت میکنند. در اروپای غربی ، امریکای شمالی و جنوبی و در دیگر مناطق جهان غیر سوسیالیستی بزرگمت می توان کشوری را پیدا کرد که در آنجا جنبش حزب یا گروهی پدید نیامده باشد که خود را در نقطه مقابل حزب مارکسیستی - لنینیستی شناخته شده آن کشور قرار ندهد .

این موضوع را چگونه می توان تشریح کرد ؟

اندیشه های سوسیالیسم محلی را در دوران ما نمیتوان نادیده گرفت ، علاوه بر این نیروی این اندیشه ها چنان است که آنها هر چه استوارتر و بمقیاس گسترده تری به مغز و آگاهی توده های مردم راه می یابند. در همین حال سوسیالیسم موجود کنونی که فارغ از بحران های جامعه سرمایه داری است با موفقیت های عظیم خود در تمام عرصه های زندگی نیروی جان به اندیشه های سوسیالیستی را چندین برابر میکند. ولی درک این افکار و اندیشه ها از طرف توده ها ، پروسه ای بختورج و طولانی است. در این شرایط بورژوازی که در سرش سبب سقوط و تنزل است می کوشد از سازمان های باصلاح انقلابی که با هیت واقعا ضد پرولتری و ضد مارکسیستی خود را در پس آنها پنهان و پرمطراق استوار میکنند ، در مبارزه علیه مارکسیسم - لنینیسم و احزاب مارکسیستی - لنینیستی استفاده کند. حتی گروه های تروریستی که به اعمال زور و قتل های سیاسی دست میزنند برای خود اساسی از قبیل " بریگاد های سرخ " ، " ارتش کارگری - دهقانی " و " ارتش پرولتری " انتخاب میکنند تا بدین وسیله توده های مردم را فریب دهند و بد آنها تلقین کنند که گویا واقعا هم صحبت بر سر سازمان های انقلابی طبقه کارگراست. در ضمن همانطور که بارها مشاهده گردیده و بطور تکذیب ناپذیری با ثبات رسیده ، اغلب صحبت بر سر سازمان های است که میا و یا سازمان های مخفی امپریالیسم از آنها پشتیبانی نمود و آنها را رهبری میکنند ، و فعالیت آنها چنانکه بطور مثال قتل آلد مور و لیدر دموکرات های مسیحی ایتالیا گواهی میدهد به هدیه فب و نیات ارتجاع امپریالیستی خدمت میکند .

تصور نمیکنم لازم به اثبات باشد که سرشت واقعی هر حزبی را نام آن معلوم و تعیین نمیکند. هیچ حزبی فقط باین سبب که خود را انقلابی مینامد و یا روزی صد بار شعارهای افراطی انقلابی میدهد انقلابی نمیشود. برای معلوم ساختن اینکه حزبی انقلابی و پیشگاز است و واقعا مارکسیستی - لنینیستی است معیارهای عینی و مستدل علمی وجود دارد. مارکسیسم - لنینیسم بطور علمی و دقیق این معیارها را فرمول بندی کرده و صفات و خصوصیات را که حزبی باید دارا باشد تا اینکه نه فقط حزب پیشگاز انقلابی نامیده شود ، بلکه واقعا چنین حزبی باشد تعیین نموده است. زمینه طبقاتی که بر پایه آن سازمان بوجود میآید ، هدفهای طبقاتی که در مقابل خود دارد ، جهان بینی علمی که پذیرفته و رهنمود خود قرار داده ، اصول و ساختار سازمانی و بالاخره فعالیت های علمی حزب (یعنی اینکه تا چه حد و ی مبارزه آن در شرایط مشخص به توفیق در رسیدن به هدفهای

نزد يك وژائی طبقه‌كارگروتود، های انبوه زحمتكشان می انجامد (از جمله این معیارها هستند . طبقه كارگر سبب موقعیتی كه در اجتماع و در رجه اول در تولید اجتماعی دارد بمنزله طبقه ای كه مستقیماً و بشكلی ویژه خشنی استثمار میگردد ، بطور عینی انقلابی ترین طبقه است . این طبقه ایست كه بیا نگرمنافع حیاتی اكثریت قاطع اعضای جامعه و جامعه بطوركلی میباشد . فقط حزب طبقه‌كارگر میتواند در جامعه سرمایه داری حزب واقعا انقلابی باشد .

بطوریکه میدانیم ، سوسیالیسم علمی برای اصل متکی است كه بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمیتواند وجود داشته باشد . لنین تأیید میگردد كه " فقدان تئوری حق موجود است را از سمت انقلابی میگیرد و ناگزیر آنرا در پیرا زود بهور شكستگی سیاسی محكوم میکند (۱) . مجموعه تجارب تاریخی مبارزات طبقاتی در جامعه بورژوائی بطور انكارناپذیری با ثبات میرساند كه فقط آموزش ماركسیستی - لنینیستی تئوری اجتماعی واقعا انقلابی علمی مستدل دوران معاصر است . این بدان معنی است كه فقط حزبی كه به تئوری سوسیالیسم علمی متکی است و در فعالیت روزانه خویش آنرا رهنمود خود قرار میدهد میتواند حزب انقلابی پیشتازی بمعنی واقعی كلمه باشد . این را نیز باید تأکید كرد كه ماركسیسم - لنینیسم آموزش یکپارچه ایست كه تمام اجزا "مشكله آن در ارتباط متقابل با یکدیگرند و در عین حال از مبارزه طبقه‌كارگروا فعالیت علمی حزب آن كه در جهت ایجاد تحول بنیادی در سیستم سرمایه داری و ساختن جامعه اصولاً نو سوسیالیستی میباشد ، جدائی ناپذیر است .

وحدت تئوری و پراتیک یکی از اصول بنیادی ماركسیسم - لنینیسم و پایه انقلابی بودن احزاب پرولتری است . ولی درست همین اصل را گروه بندی‌های كه خود را " انقلابی واقعی " قلمداد میکنند نفی مینمایند . در كشور ما هم چنین گروه بندی وجود دارد كه خود را حزبی " اصیل " ، " حقیقی " و حتی " یگانه حزب انقلابی " مینامد ، این همان باصطلاح حزب سوسیالیست یا اتحاد و موكراتیك واحد قبرس است . خود را می و تكبر و غرض از ویژگیهای این قبیل احزاب است كه در هر فرصت مناسبی بخود نمائی و خود ستائی میپردازند . آنها كه با تهمت و افترا احزاب كونیست راه " سازش " با بورژوازی و حتی به " خیانت " به امر طبقه‌كارگر متهم میکنند ، بدون هیچ پایه و اساسی ، انقلابی بودن و اصولیت طبقاتی را منحصر بخود میدانند . ولی اگر بر پایه معیارهای عینی و نه كلمات و شعارهای مطنطن و پر سر و صدا قضاوت كنیم مطلب كاملاً بشكلی دیگری بنظر خواهد رسید .

مقدم بر هر چیز مسئله زمینه طبقاتی پیدایش حزب و منشأ اجتماعی - سیاسی آن توجه كنیم . بطوریکه معلوم است ، بسیاری از احزابی كه مدعی ایفای نقش " پیشتاز انقلابی " پرولتاریا هستند ، میكوشند این مسئله را مسكوت گذارند ، و در این مورد نوعی " كمروئی " از خود نشان میدهند و جرات تمیكنند بگویند كه آنها مولود مبارزه پرولتری میباشدند . ولی حزبی كه ما در بالا نام بردیم ، چنین نیست . مثلاً ، این حزب در یکی از اسناد خود اظهار میکند كه گویا از جنبش كارگری و مبارزه آزاد پیخش ملی مردم قبرس سرچشمه میگردد . ولی این سخن كاملاً بی اساس است . هدف از این اظهارات كمراه ساختن محافل مترقی است . مطلب بدینقرار است كه این حزب در مبارزات زحمتكشان قبرس هیچ " ریشه " ای ندارد و تركیب اجتماعی كنوانی آن ورهبری و تمام حزب بطوركلی در واقع هیچ وجه اشتراكی با طبقه‌كارگرو سوسیالیستی انقلابی آن ندارد .

این حزب و نظایر آن در دیگر كشورها گروه بندی‌های روشنفكران خرده بورژوائی هستند كه

اغلب دارای نظریات سیاسی متضادی میباشند که باید ثلوثی علمی طبقه کارگر یعنی جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی بیگانه است . اینها طبق معمول سازمانهای متزلزلی هستند که مخالفان سوسیالیسم علمی بسیار مختلف از ماونیسمت ها ، تروتسکیست ها ، آنارشیت ها ، خرده بورژواهای محافظه کار و روشنفکران راستگرا ، سائتریت و بایان نظریات چپ گرایانه را در بر میگیرند . این قبیل سازمانها از مارکسیسم - لنینیسم بمنزله آموزش یکپارچه طبقه کارگر خود را برکنار نگه میدارند و اصل وحدت تئوری انقلابی و پراتیک را رد میکنند و مسئله انقلابی بودن را در انتخاب شکل مبارزه خلاصه میکنند (مبارزه مسلحانه بنظر آنان یگانه راه و راه عمد ، صرف نظر از شرایط شخص است) .

حال ببینیم سوسیالیسم علمی به مسئله مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی چگونه برخورد میکند؟
لنین تاکید بر این داشت که " مارکسیسم از تمام اشکال ابتدائی سوسیالیسم بدین تمایز میگردد که جنبش را به یک شکل معین مبارزه وابسته نمیکند " (۱) . سوسیالیسم علمی در درجه اول بمنحربه توده ها توجه دارد ، اشکال گوناگون و شیوه های مختلف مبارزه را که از پراتیک انقلابی ناشی میگردد رد آورده و تکامل می بخشد ، در آن سمت زانطباق آنها گام بر میدارد که با آرایش نیروهای اجتماعی و سیاسی ، ویژگیهای ملی و سطح آگاهی و سازمان یافتگی زحمتکشان مطابقت داشته باشد . تئوری انقلابی که رهنمود طبقه کارگر است ، هیچیک از این اشکال مبارزه را ، خواه صالمت آمیز و خواه مسلحانه منتفی نمیداند ، البته در صورتیکه با شرایط ، مصالح و هدفهای جنبش کارگری مطابقت داشته باشد . نفی این مطلب بی معنی میبود . بدون تردید حزب کمونیست هم اگر بطور ذهنی و اصولا مبارزه مسلحانه را بمنزله یکی از وسائل ممکن برای تحقق نقش پیشتاز خود در انقلاب اجتماعی منتفی میدانست نه شایسته نام خود بود و نه شایسته رسالت انقلابی خویش . ولی چیزی هم که واقعیت کنکرت را نادیده میگرفت و شکل مسلحانه مبارزه را بای اعتنائی به اشکال دیگر اقدامات توده ای مطلق میگردد آموزش چندانی نداشت . این اشکال غیرمسلحانه عبارتند از : سادهترین تا بهترین اشکال مبارزه مانند انتشار بیانیه ، مطبوعات در دفاع از آزادیهای - موکراتیک ، مبارزات پارلمانی ، اعتصابات اقتصادی ، جنبش های اعتراض آمیز سیاسی و غیره .
انقلابی بودن حزب واقعی پرولتری باتوانائی و آمادگی آن دریکاربردن تمام اشکال مبارزه و استفاده از آن شکلی از مبارزه که بیش از اشکال دیگر شرایط معین باهدف آن مطابقت دارد (و آنهم در هروضع مشخص ، در هر دوره مشخص و در هر لحظه مشخص) معلوم و معین میشود . مسئله برای احزاب کمونیست اینطور مطرح نیست که آنها این یا آن شکل مبارزه را قبول دارند یا نه ، بلکه سخن بر سر این است که چه وقت و در چه شرایطی باید این یا آن شکل مبارزه را ، بدون منتفی دانستن مبارزه مسلحانه مورد استفاده قرار داد . بلشویک های روسیه و نمونه لنین نمونه ای از چنین نروش و محاسب آوردن شرایط مشخص را در دوران از انقلاب فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ ، نشان دادند .

راه صالمت آمیز بودن خونریزی برای کمونیستها بدین سبب بر سایر اشکال مبارزه برتری دارد که آنها انساندوست هستند و برای زندگی انسانها ارج فراوان قائلند . ولی مطلق کردن مبارزه مسلحانه و انتخاب و یکاربردن آن در لحظه ای که شرایط عینی و ذهنی برای چنین مبارزه ای فراهم نشده است و یا مساعد نیست ، عاجزانه و خطرناکی است که به شکست نیروهای انقلابی منجر خواهد شد .

میان احزابی که مبارزه مسلحانه را بمنزله شکل اصلی و پایگانه شکل مبارزه که با خصلت حزب " واقعا انقلابی " مطابقت دارد ، بشمار می‌آورند ، احزابی هم هستند که متوجه این نکته نیز می‌باشند که دست زدن بی موقع به چنین مبارزه ای میتواند به شکست انجامد . ولی این احزاب بجای آنکه با ارزیابی صحیح اوضاع و احوال در موضعگیری خود تجدید نظر بعمل آورند ، برخورد زدن هفتی خود را با این استدلال که " شکست امروز تدارک برای پیروزی فردا است " تبرئه میکنند . البته میتواند اینطور باشد ، ولی با چنین برخوردی چیزی نمی‌ماند که شکست را اصل هدف بحساب آورند . در تاریخ جنبشیمین الطلی کارگری متاسفانه زیاد اتفاق افتاده است که شکست نیروهای انقلابی که بموقع عمل نکرده اند کار را به قاجعه ای غیر قابل جبران گشانده و باید آنها چنان زبانی وارد ساخته است که پس از آن سالهای بسیاری برای زمین بردن پی آمده های آن لازم آمده است .

البته ، کمونیست ها ، هر یک از این قبیل رویداد ها را بطور کنکرت بررسی و مطالعه میکنند . وقتی چنین اقدامی ، نتیجه انفجار انقلابی غیر منتظره و حساب نشده است ، یک مسئله است ، و در چنین حالتی وظیفه حزب انقلابی این است که باتوجه ها باشد ، تا به آخر با آنها به پیش رود تا بتواند آنها را رهنمائی کند و سازمان بدهد و به مبارزه مسلحانه با اشکال دیگر اقدامات و عملیات جمعی و توده ای مانند اعتصاب و تظاهرات و نظایر اینها کمک نماید ، تا از وضع بحرانی با کمترین خسارات جانی و مالی بدر آید و برای نبرد های آینده درس و تجربه آموزد . اما وقتی عملیات بی موقع ملهم از رجال و شخصیت هایی است که شیفته و عطشان انقلاب میباشند و تلاش دارند توده ها را به باریکاد هایی که در آنجا شکست در انتظارشان است ، بکشانند کاملا مسئله دیگری است . این قبیل کوشش ها را با هیچ صفت دیگری جز تحریک آمیز و مها بیتا ضد انقلابی نمیتوان توصیف کرد .

لنین ، این تئوریسین سترگ انقلابی ضمن اندیشه و تأمل در باره تجارب انقلابهای اعصار مختلف به این نتایج رسید : " طبقه انقلابی برای تحقق وظائف خویش باید بتواند تمام اشکال یا جهات فعالیت انقلابی را بدون حذف کوچکترین نکته ای فرا گیرد " ، باید " برای تخییر هر چه سریعتر و ناگهانی تریک شکل باشکند دیگر آماده باشد " (۱) . این اصل بنظر ما اصلی دائمی و غیر قابل تغییر است .

احزابی که بایب اعتنائی بمسئله اشکال مبارزه برخورد میکنند به نمونه یک سلسله از کشورهای استناد میکنند که بویغ استعمار یا سرمایه داری را در جریان جنگهای آزاد بیخشد بد و رافکنده اند . احزاب " واقعا انقلابی " اظهار میدارند که بدون مبارزه مسلحانه این کشورها قادر نبودند آزادی را بدست آورند و کشورهای نظیر کوبا و ویتنام نمیتوانستند حاکمیت و سلطه سرمایه داری را براندازند . این دلیل و برهان را بررسی میکنیم .

در دوران پس از جنگ جهانی دوم ، پیروزی بزرگ جنبه ضد فاشیست و تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم به رویدادی منجر گردید که از اهمیت عظیم تاریخی برخوردار است و آن فریاد سوسیالیسم استعمار امپریالیسم بود .

در این دوران در نتیجه شرایطی که پس از سرکوب فاشیسم هیتلری و میلتاریسم ژاپن ، پیروزی انقلابهای سوسیالیستی در یک سلسله از کشورها و مبارزه آزاد بیخشد ملی خلقهای مستعمرات و همبستگی جهانی با آنها بوجود آمد یک سلسله از امپراطوریهای استعماری مانند امپراطوری بریتانیا ، فرانسه ، هلند ، پرتغال و غیره از هم فروپاشید . صد هاملیون انسانی که در آفریقا ، آسیا و امریکای

لاتین قرن‌ها زیر یوغ استعمارنخ میبردند، آزادی ملی خود را بدست آوردند. طی ۳۵ سال پس از پایان جنگ جهانی دوم نزدیک به صد کشور نواستقلال ایجاد گردید که همه عضو جامعه جهانی ملل با حقوق کامل گردیدند.

در این تردیدی نیست که قیامها و عصیانهای خلقها و جنگهای آزادیبخش نقش فوق العاده صهی در زمین بردن استعمار و بدست آمدن استقلال خلقهای مستعمرات داشته است. در عین حال این نیز روشن است که مبارزه مسلحانه فقط در کشورهایی به پیروزی منجر گردید که مبارزه با استفاده وسیع از سایر اشکال جنبش‌های توده‌ای و مبارزه سیاسی در چهار چوب ملی و بمقیاس بین المللی توأم و همراه بود. نکته دیگری را نیز باید یاد آور شد و آن اینکه در ارضیستیبانی همه جانبه کشورهای سوسیالیستی و برقراری اصول همزیستی مسالمت آمیز در عرصه بین المللی خلقهای اکثریت کشورهای نواستقلال از ملطه استعماری رهایی یافتند و استقلال را اغلب از طریق مبارزه سیاسی توده‌ای بدست آوردند. آنها توانستند از شرایط مساعدی که تمام جریان مبارزات قبلی فراهم آورده بود استفاده کنند.

بجاست از احزاب "واقعا انقلابی" بر سر سیم آنگاه آنها بدست آورد هارا قبول دارند و بی آنها را بعلت اینکه "حاکمیت از دهانه توب بدست نیامد" "چیزی ناقابل" و "کالی" درجه دوم بشمار می‌آورند؟ در ضمن از دیدگاه این احزاب پیروزی انقلاب در ایران را چگونه باید تشریح کرد؟ میدانیم مردم این کشور که از زررگوئی و تروررژیمی استبدادی، رژیم که ارتشی نیرومند، پلیس مخفی باشبکه‌ای وسیع و هزاران کارشناس امریکائی و عمال سیار در اختیار داشت، دهها سال در رنج و عذاب بودند، در درجه اول بکمک اعتصابها، تظاهرات و میتینگها، یعنی بوسیله اعتراضات توده‌ای که باید گفت امکان دفاع مسلحانه از دست آورد های انقلاب را هم تحکیم بخشید، رژیم سلطنتی را واژگون ساخته و پیایگاههای نظامی امریکا و مراکز جاسوسی آنها از کشور برچیدند. هم تجربه تاریخ و هم پراتیک انقلابی در دوران معاصر استدلال مورد علاقه احزابی را که خود را "انقلابی حقیقی" قلمداد میکنند و شکل مسلحانه مبارزه را مطلق میسازند رد میکند. جریان رویدادهای دوران پس از جنگ بروشنی تمام نشان میدهد که تظاهرات توده‌ای و اعتراضات جمعی یکی از عوامل قاطع و تعیین کننده پیرویه آزادی خلقهای استعمارزده بوده اند. بطوریکه میدانیم اشکال سیاسی مبارزه اهمیت فراوانی برای پیروزی سازمان نوین اجتماعی در یک سلسله از کشور های اروپای شرقی و جنوب شرقی داشته اند.

"اولترا انقلابیون" با تخطئه این اشکال بمنزله "غیر انقلابی"، و اتکاء فقط به اعمال جبر مسلحانه نه فقط به بی پایگی و قشری‌گری اندیشه خود گواهی میدهند، بلکه ناتوانی سیاسی خویش و عجز خود در فرارگرفتن تمام اشکال متنوع و شیوه‌های گوناگون مبارزه را هم که پراتیک انقلابی بوجود می‌آورد نشان میدهند.

درباره حزب ما باید گفت، برای آنکه انقلابی‌گری خود را نشان بدهد هیچ لزومی ندارد که شعارهای "ماورا" انقلابی "پر سر و صد" پیش کند و یا اعلامیه‌های رزمجویانه منتشر نماید که بلا درنگ باید دست به اسلحه برد، زیرا همه اینها در واقعیت مبارزه در شورای است که مردم قبرس در راه رهایی ملی، آزادی و ارضاء خواستههای حیاتی خویش انجام میدهند. ما با تعمیم تجربه این مبارزه و درس گرفتن از تجربه جنبش‌های رهایی بخش در دیگر کشورها میکوشیم تمام اشکال عملیات انقلابی را به تناسب اوضاع کشورمان و طبق نیازمندیهای بسط و تکامل در موارکاسی و ترقی اجتماعی از لحاظ نظری فرارگرفته و در عمل بکار بندیم. آکل، بمنزله سازمان انقلابی که در فعالیت‌های روزمره اش

امریکای مرکزی: توده‌ها بحرکت درمیآیند

میلتون رنسه پاردرس

عضو کمیسیون سیاسی و دبیر کمیته
مرکزی حزب کمونیست هند وراس

جنبش‌ها و هیجانات عمیق انقلابی که در حال حاضر امریکای مرکزی را دربر گرفته به تشدید بحران سیستم حاکمیتی که الیگارشی داخلی و امپریالیسم به کشورهای ماتخیل کرده و گواهی میدهد. پیروزی خلق نیکاراگوئه علیه استبداد ساموئلی و نیروهای خارجی که از آن پشتیبانی میکردند، ضربه قابل ملاحظه‌ای بر این سیستم وارد کرد. انقلاب ساندی نیستی بدون شک عظیمترین رویداد سیاسی - اجتماعی است که در ۲۵ سال اخیر در امریکای مرکزی بوقوع پیوسته است. این انقلاب بطور موقتی نتیجه گیری کمونیست‌ها را د اثر بر اینکه تناسبات نیروها در این ناحیه بصورت روزند آزاد بیخس تغییر می‌یابد تأیید کرد.

رویداد های السالوادور، مرحله مهم تازه‌ای در انقلاب امریکای مرکزی است. اشتباه است اگر تصور شود که دیکتاتوری رومرو به میل و اراده گروه کوچکی از نظامیان سقوط کرد. چنانچه جنبش خلق در زمان کودتای ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹ بدرجه عالی از اوج خود نرسیده بود و هرگز نظامیان مصمم به انجام این کار نمیشدند. این رانیز نمیتوان نفی کرد که یک قسمت از پروروازی السالوادور وزارت امور خارجه ایالات متحدہ امریکا (درسیمای ویرون واکي معاون سابق وزارت امور خارجه ایالات متحدہ امریکا در مسائل امریکای لاتین) تصور میکردند که برکناری رومرو برای متوقف ساختن مبارزه انقلابی کافیسست. ولی آنها غلط حساب کرده بودند. خلق السالوادور بدام نیفتاد و مردم خواستار تغییر و تحول اوضاع در عمل هستند نه با حرف. این تغییرات بویژه عبارتند از: برکنار کردن الیگارشی از قدرت و تصفیه دستگاه دولتی از عناصر فاشیست و تضمین آزادیهای دموکراتیک و اجرای دگرگونیهای ژرف اقتصادی واجتماعی.

وضعی که در السالوادور بوجود آمده با وضعی که در نیکاراگوئه وجود داشت بطور چشمگیری باهم تفاوت دارند. در السالوادور سلسله‌ای نظیر خانوادہ ساموسا وجود نداشت که تمام خلق عسلا علیان قیام کرد. به همین جهت دگرگونیهای السالوادور و خصیلت طبقاتی آشکارتری دارد. به علاوه در اثر اعمال بی بند و بار و گستاخانه گروههای راستگرای افراطی و بویژه در ارتش و مسبب انعطاف ناپذیری محافل حاکمه وضع کشور بفرنج ترمیشود. ولی وجوه تشابهی وجود دارد. در السالوادور هم مانند نیکاراگوئه پروروازی لیبرال و سازمان سانتریست قوی وجود ندارد. به نفوذ حزب دموکرات مسیحی رومرو میسست در نتیجه متخاف موضع سازشکارانه در قبال رویداد های کنونی لطمه وارد آمده و بسیاری از هواداران این حزب به سازمانهای چپ گرویده اند. دموکرات های مسیحی اینک بر سر د و راهی

قرار گرفته اند : پایه جریان مبارزه عمومی بپیوندند و یا پرده استتار سیاسی برای الیگارش بشوند .
 وجه مشترک دیگری برای هر دو کشور (نیکاراگوئه ، ماساوساتی و السالوادور و مراورزی)
 اعمال تضییق و فشار خشونت بار علیه توده های مردم بمقیاس حیرت انگیز و نیز کوشش برای از بین بردن
 اپوزیسیون است . در این زمینه شباهت بسیار قتل پد رُیواکین شامروو صد بزرگترین گروه موکرات
 نیکاراگوئه که در آستانه پیروزی ساندی نیست ها اتفاق افتاد و کشتن اوسکار آرنولفو رومرو و اسقف کلیسای
 کاتولیک السالوادور که با کرداد و گفتار شجاعانه خود در دفاع از زمین پرستان مشهور بود جالب توجه
 است . ولی هم در این وهم در آن مورد قتل درست عکس نتیجه مورد انتظار را به آرزو ، زیرا به تضد یاد
 جنبش اعتصابی و گسترش دافنه عملیات مسلحانه سازمان های چپ منجر شد .

پسند ایش قطعی شد و در نیروها از ویژگیهای مبارزه در السالوادور است . جنبش خلقی
 در حال حاضر از لحاظ سیاسی برتری عظیمی دارد ، زیرا خوستای نظامی ایمان و اتحاد محافل مترقی
 را کاملاً از دست داده است . آگاهی انقلابی طبقه کارگر و دهقانان ارتقا یافته است ، جوش و خروش
 شدیدی قشرهای متوسط را در بر گرفته است ، سازمانهای انقلابی تازه ای بوجود آمده اند ، که
 مشترکاً با حزب کمونیست و یا بسوازات آن عمل میکنند و موفق شدند خلق را برای انجام اقدامات جانبازانه
 تاریخی بسیج نمایند . وحدت نیروهای چپ استوارتر میگردد و این امر عملاً در ایجاد کمیته ملی انقلابی
 هماهنگی تجسم یافت که بلوک انقلابی خلق ، جنبه عمل متحد خلق ، جوامع خلقی ۲۸ فوریه و اتحاد
 ناسیونالیستی دموکراتیک ، یعنی مهمترین اتحادهای توده ای کشور ، در آن گرد آمده اند . تمام
 اینها نتیجه تکامل سریع روند انقلابی السالوادور در ده سال اخیر است .

در اعلامیه ای که از طرف رهبری سازمانهای عمده و مهم مخفی (نیروهای آزاد بیخش خلقی
 " فاریوند و مارتی " ، نیروهای مسلح مقاومت ملی و حزب کمونیست السالوادور) باضام رسیده
 قید گردیده است که : " خلق السالوادور طرفدار اعمال قهر نبود ، اعمال قهر از طرف الیگارش و
 استبداد نظامی جنایتکار که تابع آنست بدان تحمیل شده است . در سالهای اخیر به اعمال قهری
 که جنبه قانونی بدان داده شده و زحمتکش را به گرسنگی ، فقر ، بیسوادی و سیکاری و بچه های
 مارا به کمبود غذائی دائمی محکوم نموده و مردم را از ابتدائی ترین حقوق محروم کرده است ، اقدامات
 تجاوزکارانه آشکار علیه مردم بیدفاع نیز افزوده شده است . مردم در کشور ما متقاعد شده اند
 که هیچ راه دیگری برای آنها جهت دست گرفتن اصلاح وجود ندارد ، باید صفوف خود را فشرده و یکپارچه
 کنند تا این هجوم را دفع نموده ، دستاورد های خود را حفظ کنند و از حق مبارزه و ایجاد دگرگونی
 بنیادی در جامعه دفاع کنند (۱) .

نیروهای چپ با ایجاد کمیته ملی و انقلابی هماهنگی یک برتری سیاسی بدست آورده اند
 و میتوانند بطور فزاینده تری عمل کنند ، ولی آنها از نظر نظامی هنوز ضعیف هستند ، در مقابل آنها
 دستگاه تضییق و فشاری عظیم و در درجه اول ارتش و شبه نظامیان متشکل قرار دارند . بهمین ضابط
 برای انقلابیون آمادگی نظامی و نیز استعداد بسیج توده ها برای انجام اقدامات قاطع و استفاده
 کامل از وضع انقلابی که پیش آمده ، از وظائف حیاتی است . نیروهای چپ در دوران اخیر بسیاری چیز
 ها آموخته اند ، آنها را تینیس فرمانده ارتش انقلابی خلق در مصاحبه ای خاطرنشان ساخت که
 تجزیه و تحلیل صحیح سیاسی - اقتصادی شرایط تاریخی و کار بست خلاق اصول عمده مارکسیسم -
 لنینیسم امکان داده اند که اشتباهات جنبش پارتیزانی که ناشی از کار بست غیر انتقادی مدل های
 انقلابی سایر کشورها بوده اند ، اصلاح گردند . انقلاب نیکاراگوئه یکبار دیگر نشان داد که بدون شرکت

کستردہ خلق نمیتوان بہ پیروزی رسید .

بدون شك ارتجاع میکوشد ضربه مقابل وارد آورد ، بهمین جهت همیستگی محافل مترقی جهان اهمیت عظیمی كسب میکند . امریالیسم امریکا خود را برای هجوم مستقیم بہ انقلاب السالوادور آمادہ میکند . مسافرت های متعدد د ویلیام گے ، بودلر ، ممانون وزارت امور خارجه کونی ایالات متحدہ امریکا درباره مسائل امریکی لاتین ، بہ کشورهای امریکای مرکزی برای گواهی میدہد ویکی از هدف های این مسافرتہا ایجاد " کمربند امنیت " بدور نیکاراگوئہ و بطوریکہ روزنامہ نیویورک تایمز مینویسد ممانعت از این است کہ السالوادور از نمونه مارکسیستی کوبا بهره گیری فیدل کاسترو " پیروی نماید .

بداخلہ نظامی مستقیم راہم منتفی نمیدانند . مانتور میکیم ایالات متحدہ امریکا علیرغم خط " وقتنام مانند شدن " این منطقه بچنین کاری دست خواهد زد .

طبق اطلاع " واشنگتن پست " دولت کاتر قصد دارد بہ خونتای حاکم در السالوادور " کمک " نظامی برساند تا از پیروزی انقلاب خلق در آنجا جلوگیری نماید . نقشہ " مناسب " از طرف شورای امنیت ملی و شخص پوزینسکی مشاور امنیت رئیس جمهوری ایالات متحدہ امریکا تصویب شدہ است . در این نقشہ تحوید اسلحہ و سایر وسائل لازم برای سرکوب " عملیات خرابکارانہ " بہ ارزش ہفت میلیون دلار بہ این کشور و نیز اعزام مشاوران امریکائی برای تعلیم و تربیت ارتش السالوادور پیش بینی شدہ است . روزنامہ تاکید میکند کہ : " هدف نہائی پنتاگون اینست کہ " تفنگداران دریائی خود را بہ آنجا ببرد تا اثبات کند کہ ایالات متحدہ میتواند در جنگہ پارتیزانی پیروز شود " .

در اعلامیہ شفیق خورخہ ہاندال دبیرکل کمیتمرکزی حزب کمونیست السالوادور (فورہ ۱۹۸۰) از خطر واقعی کہ کشور را تهدید میکند سخن رفته است . او مینویسد امریالیسم ایالات متحدہ امریکا در اتحادہ با الیگارشی مالی و مالکین بزرگ از یکطرف رژیم " رفورمیستی " را با تحمیل میکند و از طرف دیگر از ارتجاعی ترین محافل در ارتش پشتیبانی میکند و در ارتش سہ ہای افراطی راست را صلح مینماید و از گارد پست های فراری ساموسا و سربازہای دیکتاتور گوانمالا سہ ہای تازه ای تشکیل میدہد . ہاندال مینویسد ایالات متحدہ امریکا در عین حال خود را برای هجوم مستقیم بہ السالوادور آمادہ میکند و ترجیح میدہد کہ سیل خون در کشور ما جاری کند تا بوجود " نیکاراگوئہ " دیگری در امریکای لاتین تن در دہد . بہمین منظور نیروہای نظامی ایالات متحدہ امریکا در منطقہ کانال پاناما و نیروہای اقدام فوری کہ بتازگی در دریای کارائیب تشکیل شدہ و ستاد آن در کی وست (ایالت فلوریدا) است بحال آمادہ باش در آمدہ است .

اعتلای مبارزہ خلق ، علاقہ تمایل نیروہای چپ و موکراتیک بہ وحدت عمل در سایر کشورهای امریکای مرکزی بویژہ در رشد یافته ترین آنہا و از جملہ در گواتمالا ، کشوری کہ دہہا سال است یکی از مشغورترین دیکتاتوری ہا در منطقہ در آن وجود دارد نیز چشم میخورد . مقاومت تودہ ہای خلق در این کشور تحت تاثیر پیروزی ساندی نیست ہا و تشدید فعالیت کونی چپ ہا در السالوادور شدت یافته است . محافل حاکمہ گواتمالا کہ بعلت وضع نامساعد سیاسی داخلی کہ برای آنہا بوجود آمدہ بہراس افتادہ اند بیش از پیش بہ شیوہ های مورد علاقہ خود ، یعنی بہ مجازات و کشتار مردم دست میزنند . ہمین چندی پیش بود کہ جہان از کشتار روحشیانہ یک دستہ ازد حقانانی بہ ہیجان آمد کہ سفارت اسپانیا را بمنظور ابراز تضییقاتی کہ از طرف نیروہای امنیتی در املاک آنہا بعمل میآید ، اشغال کردہ بودند . بدینصفا صحت بجاست یاد آور شویم کہ درد ساہیر سال گذشتہ متخصصین پنتاگون از ناپخت گواتمالا بدین کردند .

بدین تردید ہمین آنہا انجام " عمل تصفیہ ہمدارباش دہندہ " ای را علیہ کسانیکہ دولت آنان را " عناصر خرابکار " بشمار میآورد توصیه کردند . بطوریکہ کمونیست های گواتمالا خاطر نشان میکنند :

" فاشیستی کردن بازهم بیشتر دیکتاتوری نظامی گوانتالاویکی از عناصر روند جهانی است که یا کوشش الیکارمی و امپریالیسم برای فشرده کردن صفوف خود ارتباط دارد تا بدینوسیله راهبازره رشد یابند و خلق را سد کنند و جلوی ابراز نارضایتی مردم را بگیرند . درست بهمین جهت هم آنها تمسقیق و فشار و ترور علیه خلق بطور کلی و علیه سازمانهای آن بطور اخص را تمشید میکنند (١) .

واشنگتن در اینجا هم راهحل " رفورمیستی " برای خروج از بحران را بر سایر امکانات ترجیح میدهد زیرا دیکتاتوری فد - فاشیستی امیدهایی را که بدان بسته اند برآورد نمیکند . ولی بطوریکه " نیویورک تایمز " یادآور میشود : " مسئله بر سر این است که مرکزی پیدا شود و زیراتمام رهبران سانتریستی که برای آیند همیشه در نظر گرفت کشته شده اند . "

مانوئل کولوم آرگوتتا سیاستمدار مشهور گوانتالا در مارس ١٩٦٩ گفت : " چنانچه نگاهی به گذشته بیاندازید ، خواهید دید که قربانی هر یک از جنایات جداگانه شخصیت مهمی بوده است . این اشخاص بهمینوجه جهت گیری ایدئولوژیک یکسانی نداشته اند ، آنها فقط به این یا آن جنبش و یا قشر اجتماعی تعلق داشتند که قادر بود خلق را در مبارزه برای امر مشترک متحد سازد " (٢) . چند روز بعد کولوم آرگوتتا بقتل رسید . بنابراین تعجبی ندارد که در چنین اوضاع و احوالی مبارزه توده های مردم دامنه وسیعتری پیدا میکند ، و هر پارک واحد های " مجازات رژیم یک دهقان و کارگری را بقتل میرسانند ، دهها نفر دیگر به پشتیبانی از سازمانهای انقلابی برمیخیزند .

همچنین میتوان بعنوان نمونه کشورین هند و پاکستان را در نظر گرفت که در سال ١٩٦٢ در آنجا یک کودتای نظامی رفورمیستی بوقوع پیوست و سیستم دوحزبی سنتی را از بین برد . مدتی وضع بد باری سیاسی در کشور وجود داشت که به جریانهای گوناگون با وجود فقدان انتخابات امکان میداد بدون اینکه به اقدامات شدید و آخرین تدابیر دست بزنند و علیه یکدیگر مبارزه کنند . ولی امکانات رفورمیستی خیلی زود پایان رسید ، جنبش کارگری و خنثی بار دیگر مورد تمسقیق و فشار قرار گرفت . دولت سرهنگ ملککار کاستروه در سال ١٩٦٥ بسرکار آمد بر ناهم پیشرفت ملی را که قبل اعلام شده بود و هدف از آن مدرنیزه کردن اقتصاد و دگرگونی ساختار اجتماعی از طریق تحقق یت سلسله اصلاحات و از جمله اصلاحات ارضی بود ، بدست فراموشی سپرد . در حال حاضر کوششهایی برای احیای شکل حاکمیتی بعین مآیید که دوران آن سیری شده تا بیکم آن بتوان نقش حکمرانی حزب ناسیونال یعنی ارتجاعی ترین سازمان سیاسی کشور را تضمین کرد . " کونیسم " هند و پاکستان معتقدند که این فقط پدایش وضعی شبیه وضعی را که در نیکاراگوئه بوجود آمده تسریع خواهد کرد .

دموکراسی انتخاباتی در کاستاریکا در مقام مقایسه با رژیم نان ارتجاعی و سیستم سیاسی استوار و انحصاری پندیری است که تا حد مدتی اجازه میدهد تا عدل میان گرایشهای مختلف ناشی از بحران اجتماعی - اقتصادی که روز بروز عمیق تر میشود ، تأمین گردد . مشی کشور گاهی به چپ و گاهی به راست متمایل میگردد ، ولی در اصل این مشی متوجه مرکز است و مبارزه سیاسی در آنجا از زمان جنگ داخلی سال ١٩٤٨ به بعد حتی یکبار هم حدت بحران و آخرین درجه قهیمت را بخود نگرفت . ولی رویدادهای چندی پیش ، یعنی قیام کارگران مزارع موز و سرکوب و کشتن آن و نیز اتخاذ موضع ضد کمونیستی شدید و آشکار دولت رود ریگوارازو ادیو گواه بر این است که در زندگی سیاسی کستاریکای " آرام " نیز رویدادهای بحرانی ژرف در حال تکوین ورشد است (٣) .

14) Declaraciones del Secretario General del Comité Central del Partido Guatemalteco del Trabajo " Paris, 4 de febrero de 1960.

3 - درباره وضع کستاریکای اینجانب بیشتر به مقاله " تاریخ و سیاست " شماره ١٠ ، شماره ١١٦٥ ، صفحه ١٤١٣ - ١٤١٧ مراجعه کنید .

بحران سیستم های حاکمیتی که در امریکای مرکزی برقرار است حقیقتاً واقشار مختلف مردم را هم فرا گرفته است. میان بورژوازی بزرگ و واحدی هم بورژوازی متوسط میتوان بطور مشروط و دگرگونی را از هم متمایز کرد. از یک سو ه گروه بندی ای که شدیداً تضییقات خونین علیه جنبش خلق را خواستار است ه و از سوی دیگر گروه بندی ای که تا اندازه معینی از رویداد های نیکارگانه درس گرفته و بدین سبب معتقد است که اتخاذ یک مشی خشن و تهاجمی فقط میتواند انقلاب را تسریع کند ه بنا بر این تحقیق نتایج و دگرگونی ای دموکراتیک ه د فکند و بیشتر صحتی است ه درباره بورژوازی کوچک باید گفت در حالتی بسر میرود که آنها به تراز هر چیزنا " اضطراب سیاسی " میتوان تعریف و تشریح کرد ه بحران سیاسی - اجتماعی که هر روز شدت آن افزون میشود در وضع سوداگران کوچک و متوسط ه بازرگانان پیشه وران ه صاحبان مشاغل آزاد ه روشنفکران و دانشجویان بطور زیانباری تاثیر میکند و آنها را به تقوی مخالفین وضع سیاسی و اجتماعی ثابت موجودی افکند ه

اما مسئله بعد ه این است که گاهی سیاسی طبقه کارگر امریکای مرکزی افزایش پیدا میکند ه وحدت جریانهای گوناگون اتحادیه ای استحکامی یابد ه جنبش اقتصادی گسترش یافته و شرکت کنندگان در آنها هم به اشکال غنی وهم به اشکال غیر غنی مبارزه و از جمله به اشغال کارخانه ها و دفاع مسلحانه از خود مبادرت میورزند ه بطور مثال نقش کفدراسیون واحد مرفی زحمتکشان السالوادور در جنبش کارگری کشور افزایش یافته است ه ورود این اتحادیه بصحن خلق یعنی اتحاد سازمانهای دموکراتیک ه سیاسی و اجتماعی ه بسط و تکامل روند انقلابی السالوادور را تسریع کرد ه کمیته وحدت سندیکائی هند و راس نیز کمیته ملی وحدت سندیکائی در کواتمالا ه که تمام اتحادیه های مهم کشور در آن عضویت دارند ه اهمیت هر ه بیشتری پیدا میکنند ه

ضمن ارزیابی امکانات جنبش دهقانی در امریکای مرکزی باید این فاکت را در نظر داشت که اغلب سازمانهای آن تحت تضییق و فشاری قرار دارند که روز بروز شدت آن افزون میگردد و ضد هتان از ه بران این جنبش بوسیله مأموران امنیتی و راند دسته های شبه نظامی کشته شده اند و که مسئله ارضی در اینجا حادث تر از سایر مناطق امریکای لاتین محض است و لاتیفون دست های محلی از نیرو و قدرت عملی برخوردارند و با وجود تمام اینها میتوان یاد آور شد که دهقانان و کارگران کشاورزی مغلوب نشده اند و نیروی بالقوه رژی آنها بمثابة متحدین پرولتاریا بسیار زیاد است و روز بروز افزایش مییابد ه

البته دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی در کشورهای امریکای لاتین میتوانست تا حدی تاثیر بحرانهای سیاسی و اقتصادی را کاهش دهد ه ولی الیکارشی و امپریالیسم متوجه این هستند که چنین عملی تضاد های بلوکه حاکمه را تا آخرین حد تشدید میکند ه با نژوای دارودسته نظامیان ارتد بانعی می افزون و به علاقه و کوشش توده های زحمتکش برای ایجاد و استحکام سازمانهای خود و فعالیت شدید برای دفاع از آنها کمک میکند ه بی مین سبب است که حتی طرحهای رفورمیستی معتدل هم با مخالفت شدید - بقات حاکم روبرو میشد و د ه

در نتیجه این بنظر ما ه دگرگونی های دموکراتیک ژرف در امریکای مرکزی فقط بوسیله انقلابی ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری و دموکراتیک میتواند تحقق یابد ه انقلابی که د پیشاتر ه ای نظامی خون آشام را درهم می نوردد ه نهاد های سیاسی ه قضائی و تضییقی آنها را نابود میسازد ه به ظلم و ستم بیپایانه ه وابستگی ه فقر و استثمار ناته می دهد و مسائل حاد و حیاتی ملی را حل و فصل مینماید ه شرکت فعال توده ها و ماحلق در این انقلاب برای ایجاد د دولت های واقعا دموکراتیک و تقویت نقش زحمتکشان در اداره امور کشور و برای گذار به ساختمان سوسیالیسم امکان فراهم میآورد ه

دگرگونی های انقلابی و دموکراتیک پایه ای برای وحدت بعدی کشورهای امریکای لاتین

خواهد بود . همانگونه که آرزوی قهرمانان ملی ما مانند فرانسیسکو مورا سان آگوستو سزار ساندرینو دیکرا بود .

انقلابیون امریکای مرکزی برای نزدیک ساختن چنین روزی وظیفه عمده خود را در ایمنی بی‌بندگی است که به وحدت تمام محافل دموکراتیک اپوزیسیون دست یابند و کاری کنند که اکثریت خلق را بسوی خود جلب نمایند . در صهای نیکاراگوئه از این نقطه نظر روشن و صریح است . خد مت عمده جبهه آزاد بیخشی ملی ساندینیستی و این نیروی رهبری کننده انقلاب نیکاراگوئه در چیست ؟ در این است که جبهه علیه غم اختلاف نظرهای سیاسی واید تولوزیک موفق شده عملاً کلیه مخالفین دیکتاتوری را متحد سازد و مانورهای ایالات متحده امریکارا بمنظور حفظ " ساموسا ششم بدون ساموسا " عقیم گذارد . در واقع همین وحدت گسترده مخالفین دیکتاتوری امکان داد که بر رژیم جبار استبدادی رهنبروهای خارجی که از آن پشتیبانی میکردند (یعنی ایالات متحده امریکا و دیکتاتورهای امریکای مرکزی) غلبه کنند .

پیکار پیروزنده انه علیه ساموسا نشان داد که نیروی بالقوه دموکراتیک امریکای مرکزی چقدر عظیم است . جنبش نیرومند همبستگی با خلق نیکاراگوئه در قاره بوجود آمده است و کمپروهای سیاسی و اجتماعی گوناگون را در بر میگیرد . بطوریکه فیدل کاسترو گفت : " در اطراف نهضت پیکار ساندینیست ها بخودی خود اتحادی بوجود آمده که ما میتوانیم آنرا جبهه بزرگ دموکراتیک آزاد بیخشی وضد مخالات نظامی در امریکای مرکزی بنامیم " (۱) . این امرگواه پیدایش امکانات روزافزون همکاری نیروهای دموکراتیک وضد امپریالیستی در منطقه است .

ما عقیده داریم که کمونیست و سوسیالیست ها و سوسیال دموکرات ها ، دموکرات های مسیحی و لیبرال ها و روحانیون و نظامیان میهن پرست و حتی گروههای جداگانه بورژوازی ، که از محدود شدن منافع اقتصادی و حقوق سیاسی خود ناراضی هستند و میتوانند در مبارزه در راه دموکراسی پایکدیگر همراه باشند . درست بر همین اساس " از " وری " اختلاف هائی که در برنامه ها و اهدافی سیاسی احزاب جداگانه و گروههای اجتماعی وجود دارد میتواند یک جبهه دموکراتیک گسترده تشکیل شود . ایجاد چنین جبهه ای به مبارزه ما و مسخ که تابحال بی نظیر بوده است ، بی بخشد ، زیرا در این جبهه ، تودما خلق شرکت خواهند کرد .

تجارب انقلابی کشورهای امریکای لاتین نشان میدهند ، که در مبارزه بخاطر وحدت نیروهای دموکراتیک باید با حد اکثر نرمش و حزم و احتیاط عمل کرد . بنظر ما مسئله اینکه چه کسی روند دگرگونی هارا رهبری میکند و محتوی آن چگونه باید باشد ، نمیتواند و نباید به مانعسبب بدل شود ، برگزاری عملیات مشترک نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی بمعنی انصراف از پایه و اصول برنامه ای تک تک آنها نیست و مسئله رهبری جنبش دموکراتیک در جریان مبارزه حل و فصل خواهد شد ؛ و در اینجانبخش بسیار مهمی بمعهد و طبقه کارگراساست که بمنظور تعمیق روند انقلابی و متحد ساختن سایر افاشار استمارشده مردم هر آنچه را که ممکن است انجام دهد .

بنظر ما تا کنکه بر این نکته لازم است که اگر وحدت محافل دموکراتیک وضد امپریالیستی حائز اهمیت است ، وحدت نیروهای چپ شرط لازم و ضروری برای پیروزی است . در صحنه سیاسی امریکای مرکزی بیوازات کمونیست ها ، سازمانهای چپ دیگری هم که خود را طرفدار مارکسیسم - لنینیسم اعلام داشته اند عمل میکنند . این نتیجه ارج و اعتبار روزافزون سوسیالیسم علی بمثابة آنچنان تئوری

1- " Boletín de información. Comité Central del Partido Comunista de Cuba " No. 3, 1979, p. 8.

است که به توده‌های خلق خوش بینی می بخشد . برخی از این سازمانها با خاطر پیروزی علیه دیکتاتور هائزمنی و کوشش درین نیروزند . ما مخفی نمیکنیم که میان ما اختلاف عقیده و گاهی اختلاف عقیده عمیق در این میان مسئله وجود دارد . به همین جهت راه بحث و مذاکره و دوجانبه که هدف از آن وحدت عمل علیه دشمن مشترک است در اینجا قابل قبول ترین راههاست . در عین حال کمونیست ها با گروههایی بمقابله برمیخیزند که با استتاد رهس جمله پرازنهای انقلابی به احزاب کمونیست حمله میکنند و بدین ترتیب با الیکارشی و امپریالیسم هم پیوند میگردند .

شدت تضاد های طبقاتی و عقب بحران سرمایه داری وابسته در امریکای مرکزی مارا بر آن میدارد که مسئله مهم دیگری را مطرح سازیم و آن مسئله حاکمیت است . کمونیست های هند و روس بسیار خوب درک میکنند که اشکال رسیدن به حاکمیت میتواند مختلف باشد و اینکه این اشکال وابسته به درجه پیشرفت مبارزه طبقاتی است . در یک لحظه معین تاریخی ، هنگامیکه وضع مساعد ملی و بین المللی بوجود میآید استفاده از راه مبارزه غیر مسلحانه ممکن است . ولی ما عقیده داریم در شرایطی که در کشور های ما پدید آمده (ولی البته با استثنای کستاریکا) محتمل ترین شکل راه مبارزه مسلحانه است . البته باید از همه امکانات برای بدست گرفتن حاکمیت با کمترین خونریزی استفاده کرد . ولی همانطور که در برنامه حزب کمونیست هند و روس آمده است تجارب تلخ نشان میدهند که خود طبقات حاکم در آخرین تحلیل سختترین اشکال مبارزه طبقاتی را به توده ها تحمیل میکنند . (۱) .

معلوم است که انتخاب راه بدست گرفتن حاکمیت بمعنی آن نیست ، که کمونیست ها فقط بایک شکل تنهادهست خود را می بندند . هنوز هم در مقابل ما این وظیفه قرار دارد که بسته به وضع سیاسی کثرت و نیروی واقعی و نیات دشمنان ، قدرت رزندگی توده ها ، خلق و موضعگیری احزاب چپ و متحدین آنها برای استفاده از هر یک از اشکال (یا حتی چندین شکل به یکبار) آماد ما همیشگی .

مشی احزاب کمونیست کشورهای امریکای مرکزی از این لحاظ روشن و بیگیر است . بطوریکه کمونیست های السالوادور عقیده دارند که کشور آنها " یک لحظه تاریخی انقلابی را میگذراند و فقط به برکت وحدت نیروهای انقلابی و دموکراتیک و نیز راه مبارزه مسلحانه ای که آنها انتخاب کرده اند ، میتواند از این لحظه استفاده کرده و پیروزی رسید " (۲) .

کمونیست های گواتمالا اعتقاد راسخ دارند که " هیچ آلترناتیو دیگری برای راه غیر مسالمت آمیز انقلاب گواتمالا وجود ندارد و در چهار چوب آن بسته به اوضاع و احوال ما از اشکال مختلف سازمانی و یکپار استفاده میکنیم " (۳) .

کمونیست های هند و روس در اواخر سال گذشته با الهام از پلنوم ماه دسامبر خود (سال ۱۹۷۸) همان پلنوس که تغییراتی در ترکیب ارگانهای رهبری حزبی و همچنین در اشکال و شیوههای کار آن بعمل آورد ، در اقدامات بعدی خویش این مسائل را مورد بحث و مذاکره قرار دادند . ما باین نتیجه رسیدیم که چون از طرف دولت کمونی چرخش بر است انجام گرفته و ما توجه به حاد شدن وضع سیاسی در کشور مبارزه مسلحانه محتمل ترین راه برای رسیدن به حاکمیت خواهد بود .

1- " Programa del Partido Comunista de Honduras ". III Congreso 1977. S. 1. S. a. a. p. 25.

2 - " Sólo la unidad de las fuerzas democráticas y izquierda convertirán la posibilidad revolucionaria salvadoreña en realidad victoriosa " San Salvador, 7 de enero de 1980.

3 - " El Camino de la Revolución Guatemalteca ", México, 1972, p. 63.

البته در اطراف فرمول مبارز مسلمانان بحث و گفتگوهای شدیدی در میگیرد که غالباً به نتیجه گیریهای غلطی منجر میگردد و در صفوف نیروهای چپ و از جمله در احزاب ما، اشخاصی هستند که یکی از راههای بدست گرفتن حاکمیت را مطلق میکنند و از یک سو چنین عقیده ای وجود دارد که از راه مبارزه مسلحانه در عرضی، صرف نظر از کار سازمانی که ما را با توده های خلق مرتبط میسازد، نمیتوان استفاده کرد و از سوی دیگر، این عقیده ابراز میشود که " ابتدا باید کار سیاسی انجام داد و فقط پس از آن کار نظامی " بنظر ما هر دوی این طرز تفکرها شمتیه است و از شرایط کنسرت جد در نظر گرفته شده است.

ما این درم را بخوبی فرا گرفته ایم که نباید به اظهار نظرهای کلی اکتفا کرد؛ مثلاً ما نمیدانیم که گفته شود " برای هر شکل مبارزه آماده باشیم " و غیره " تهییج سیاسی " و " آمادگی نظامی " باید به وظیفه دائمی ما مبدل شوند. جملاتی مانند وضع انقلابی هنوز بوجود نیامده است، نمیتوانند ما را بخواب کند، زیرا در لحظه ای که آن وضع بوجود آید، بسیار مشکل پیدا خواهد بود که غفلت ها را جبران کنیم. وضع موجود امریکای مرکزی از ما کار دانی و مؤثریمان توده ها و میترانه همه میان طبقه کارگر دهقانان و روشنفکران و دانشجویان را طلب میکند و تاهیب طبقه و هیج گروه سیاسی از دانه نفوذ ما خارج نماید. فقط پس از آنکه ما موفق شویم اقشار گسترده مردم را بسوی خود جلب کنیم قادر خواهیم بود از این یا آن شکل مبارزه استفاده کنیم و پیروزشویم و حاکمیت سیاسی را که هدف عمده ما است، بدست آوریم.

البته امریالیسم امریکا از هر امکانی استفاده خواهد کرد تا از جریان و پیشرفت رویدادها در این جهت جلوگیری کند و مواضع سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را در امریکای مرکزی حفظ نماید و هر گام و هر عمل سیاسی امریکا در منطقه ما تابع این هدف است.

ولی بنظر ما عامل عمده در این دنیا نه این یا آن اقدام و یا این یا آن نیت ایالات متحده امریکا بلکه بحران زرف سیستم حاکم موجود است. در عین اینکه در ازا این اندیشه ایم که قدرت امریالیسم کم بهاید هم به تصور میکنیم چنانچه امریالیسم را بیگانه آفرینند، تمام پروسه هائی بدانیم که در طبقات حاکمه و یا در نهائیهائی که توسط آنها ایجاد شده (در درجه اول در ارتش) جریان دارد هم بمعنی ناید و گرفتن مبارزه مصرانه و شدید و طولانی خلق های خود مان خواهد بود و هم بمعنی عدم توجه به اینکه جریان هائی در میان محافظ حاکمه بوجود آمده و وجود دارد که تدریجاً معینی مستقل از ایالات متحده امریکا تاثیر میکنند. از این نقطه نظر هم نیکاراگوئه برای ما درمبارزه یارگرانهائی است.

در ضمن در امریکای مرکزی هم مانند مناطق دیگر قاره ما همین پروسه ای بدون ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با ایالات متحده امریکا نمیتواند بسط و تکامل یابد. این یکنواختی عینی است و بحساب نیارودن آن خطرناک است و ولی خطرناک تر از آن این است که به امریالیسم نیرو و قدرت فوق العاد ما نسبت دهیم در حالیکه در شرایط جهان کنونی فاقد چنین نیرو و قدرتی است.

همه ستگی کشورها و ملل دیگر نمیتوان بدست آورد. خلق های امریکای مرکزی برای آزادی خود و آینسده به شرق، بر مانانه مبارزه میکنند. در صفوف مقدم این مبارزه پس از نیکاراگوئه، السالوادور گام بر میدارد. آنها از همدردی و پشتیبانی تمام بشریت مترقی برخوردارند. این مبارزه با توجه به نزدیکی جغرافیائی و اهمیت عظیم استراتژیک امریکای مرکزی برای ایالات متحده امریکا هر قدر هم مشکل بنظر برسد، بدون شک با موفقیت توأم خواهد بود. ما کمونیست ها باید شایسته این لحظه تاریخی باشیم و از عهد و خواسته ها و مقتضیات آن برائیم.

«همگرایی دشواریها» در برابر

واقعیات

وسلاو کایدپاک

نماینده حزب کارگرمی متحد

لهمستان درمجلسه

روبرت فرانسیس

نماینده حزب کمونیست بلژیک

درمجلسه

در ماههای اخیر نظریات اجمالی تحلیلی، مقایسه‌ها و پیشگویی‌های بسیاری در مطبوعات جهان درباره اینکه دنیا با چه روئنه‌ای به سالهای ۸۰ وارد شد و از آینده چه انتظاری میتوان داشت انتشار یافته است.

ارزیابی‌ها و نظریات مفسران بورژوازی در این مورد فاقد شموزه‌یجان است. در مقابل واقعیات آشکار باید سر تعظیم فرود آورد. مکانیسم اقتصاد سرمایه داری یکسوات میکند و به بیان دیگر هرگز بی‌چرخد. یک موج تازه تورم و بی‌نظمی و اغتشاش ارزی در حال دورگرفتن است و تعداد بیکاران افزایش مییابد. حتی متعصب‌ترین حامیان نظام سرمایه داری ناچارند اعتراف کنند که جهان غرب با دشواریهای اقتصادی و تضادهای اجتماعی دست‌بگریبان است. ولی در این آواهای بدبینانه یک نت "تسکین دهند" نیز وجود دارد و گویا وضع بحرانی فقط ویژه سرمایه داری نیست و بلکه برای عظیم اقتصادی قانونمندی عام دوران معاصر است و بهمان میزان هم ویژه کشورهای سوسیالیستی است که در آنها هم بسط و تکامل تولید به کندی می‌گراید و بطور عمدتاً دشواریهای مشابه در آنجا نیز بروز میکند.

محتوی چنین پاراللی‌ها ظاهر آنقدر مهم بنظر میرسد که برای این اندیشه حتی زمین‌ایدئولوژی هم ای‌جاد میگردد و آن نوعی تئوری "همگرایی دشواریها" است. بطور مثال "نیویورک تایمز" این اندیشه را چنین بیان میکند: «دشواریهای اقتصادی هر دو سیستم اجتماعی را بیکدیگر نزدیک میکند».

این طرز برخورد تازه‌ای است و و باید گفت از اهمیت معینی هم بی‌بهره نیست. چنانکه میدانیم نظریه نزدیکی و همگرایی دو سیستم اجتماعی تضاد را ابتدا جریانه عوامل مثبت تکامل و در درجه اول بر پایه انقلاب علمی - فنی که مبارزه طبقاتی و ضرورت انقلاب اجتماعی را از زمین می‌برد و شرایط لازم را برای سست کردن و ریزش پایه‌های سوسیالیسم فراهم می‌سازد، برقرار شد. در ارتباط با این موضوع بود که بژینسکی ایالات متحد آمریکا را «لابراتوار اجتماعی تمام جهان» نامید (۱) ولی امید‌هاش

۱ - رجوع کنید به: Z. Brzezinski. Between Two Ages. America's Role in the Technotronic Era. New York. 1970.

که به امکان استفاده از ترقی علمی و فنی برای برطرف ساختن و کاهش حدت نواقص ارگانیک ذاتی سرمایه داری و همچنین حساب امپریالیستی برای "باز پس گرداندن" سیستم سوسیالیستی وجود داشت پنداری باطلی بود. و حالاً اندیشه همگرایی دوسیستم را از جهت مخالف یعنی از مجامع به د شواریه با حاصل میکند. ولی ممکن است مولفین این اندیشه ها واقعا هم اساس هائی برای طرف مسئله در این مقطع دارند؟ آیا سرمایه داری و سوسیالیسم د شواریه هائی از یک نوع و یک خصلت را از سر نمیگذرانند؟ آیا گفتگو از علل مشترک و روابط متقابل و یکسانی پی آمد ها عادلانه است؟ گوشش می کنیم که این مسائل را روشن سازیم.

پیش از آنکه اوضاع اقتصادی و اجتماعی کنونی در جهان سرمایه و تلاشهای ایدئولوگ های آنرا برای استفاده مجدد از اندیشه نو شده همگرایی دوسیستم را تعریف و توصیف نمایم، لازم می آید که نگاهی به گذشته بیاوریم و نظری به دوران پیش افکیم.

علمای اقتصاد بورژوازی معمولاً سالهای ۵۰ و ۶۰ را بمشابه "دوران طلایی" سرمایه داری پس از جنگ مینامند. در آغاز این سالها کشورهای اروپای غربی و ژاپن که از پی آمد های مخرب جنگ جهانی دوم اندکی بخود آمده بودند، با اتکا به کمک سخاوتمندانه مالی ایالات متحده آمریکا بمرحله رشد شدید اقتصادی وارد شده بودند. تجدید گسترده سرمایه ثابت موجب افزایش سرمایه گذاری هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی اقتصاد گردید که خود با تکان ها و اضطرابهای دوره بین جنگ در تضاد قرار میگرفت. مبادی لغتاً برای کشورهای عقب ماندگان از امریکه سرمایه داری جهان که از جمله تائین نامحدود مواد سوخت و انرژی به قیمت های بسیار ارزان را تضمین میکرد به فعالیت های معاملاتی کمک نمود.

تقویت تنظیم اقتصاد انحصاری - دولتی، گسترش عرصه مصرف اجتماعی (آموزش - بهداشت ساختمان مسکن) و بسط و تکامل سیستم "مشارکت اجتماعی" بوسیله سوسیال دموکراسی بحقیده مفسران بورژوازی مانع از امکان پیدایش هرگونه شکاف جدی در سیستم اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری گردید. ایدئولوگ های بورژوازی بیک صد اطلوع دوران پیشرفت بدون بحران مانعند "رفاه سعادت همگانی" و "هم آهنگی" را اعلام نمودند و ولی خیلی زود ناچار شدند لحن کلام خود را تغییر دهند.

ده ساله اخیر بانیروی تازه ای نواقص ارگانیک سرمایه داری را برملا کرد و برق جلائی را که سرمایه داری در دوران پیش بدست آورده بود، زدود و نظم و ترتیب اقتصادی دولتی - انحصاری از تاثیر یکی از قوانین عینی سرمایه داری که مارکس کشف کرده بود بهیچوجه جلوگیری نکرد و نمیتوانست هم بهر تقدیر بمرور جدی جلوگیری کند. قانون عبارت از اینست که پس از مرحله رونق سیکل اقتصادی در پیرامون بحران تولید اضافی فرامیرسد. البته نباید انکار کرد که در ایالات متحده و آمریکا در سالهای شصت بطور مثال نظم و ترتیب انحصاری - دولتی تا اندازه صمیمی نوسان های دوره ای را تضعیف کرد و محرك رشد اقتصادی واقعی نسبتاً بالایی (بطور متوسط ۴ درصد در سال) گردید. ولی بعد ها محدودیت امکانات آن در حل و فصل مسائل ناشی از درهم آمیختگی همزمان بودن بحران های دوره ای و روند توری بطور کاملاً مشخص آشکار شد.

با وجود تمام اقداماتی که برای تکامل این سیستم بعمل آمده، قادر نیست تاثیر عوامل پیشمارا اقتصادی را بحساب آورد و آنها را به مجرائی افکند که بسود سرمایه داران است. بدین ترتیب حتی برطرف ساختن کامل (مفروض) عرصه تولید غیر انحصاری نمیتواند مناسبات رقابت آمیز را که هر قدر د اثره "طرف های" انحصاری آن گسترده تر باشد، همانقدر حاد تر است و پی آمد های

آنهم بهمان اندازه غیر قابل پیش بینی است. ازین ببرد تجار ایالات متحدہ امریکا و کشورهایسی که دارای برنامه ریزی های سرمایه داری پیشرفته تری هستند که چهارچوب و شیوه های مداخله دولت در اقتصاد (از جمله فرانسه) را تعیین میکنند، گواہ براین است که این برنامه ریزی در عمل بطور مدوم تحت تاثیر جریان خود بخودی سرمایه داری، تضاد میان انحصارها، مبارزه مابین سرمایه و کار و نظائر آنها که آنرا شدیداً تغییر میدهند، قرار میگیرد. بجای آنست گفته شود که جنبه مهمائی و نامطمئن پیش بینی پیشرفت اقتصادی کشورهای سرمایه داری برای دورانی طولانی از همینجسا ناشی میگردد. درارتباط با این مسئله پیش بینی هایی را بیاد بیاریم که در سالهای ۷۰ افزایش سرمایه های ۶۰ سالهائی " از طرف سازمان همکاری اقتصادی و پیشرفت که ۲۴ کشور سرمایه داری در آن عضویت دارند، انجام گرفته است. طبق خوش بینانه ترین پیش بینی ها آهنگ رشد سالانه اقتصاد در طول مدت سالهای ۷۰ تا هشتاد، هر ۱ تا ۲ بار بالاتر از آهنگ رشد واقعی بود (۱). نتیجه پروسه های یخرنج اقتصادی که در مراکز جهان سرمایه داری جریان داشت و عبارت از تغییر بنیادی یک سلسله از مشخصات عمده ای بود که بر پایه آنها درگذشته چندان دور افسانه های درباره پیشرفت بدون بحران و رفاه سعادت همگانی پایه گذاری شده بود. این افسانه ها جای خود را به ارزیابی های واقع بینانه تری دادند. این است یکی از این ارزیابیها: مجله " فورین آفرس "، بجمله ای که در بسمت بمحافل حاگه ایالات متحدہ امریکا وابسته است و در پایتیز سال گذشته نوشت: " تورم شدید باید ارو آهنگ رشد نازل ناپایدار همراه بیکاری توده ای و تنزل کورس های مبادلاتی دلار و بی رمقی سرمایه گذاری نشانه های یک بیماری اقتصادی است، که اقتصاد دانان آنرا " رکود و تورم " مینامند. این بیماری نادری است که غرب صنعتی سابقا هرگز آنرا نمی شناخت " (۲).

باتمام کوتاه و منجز بودن، این تشخیص، چنانکه پیشین، مهمترین عناصر وضع کنونی اقتصاد سرمایه داری را بدرستی قید میکند. مثلا مسئله تورم را برداریم. چنانکه میدانیم رشد نسبی اقتصادی سریع کشورهای سرمایه داری در سالهای ۶۰ بار شد بسیار معتدل قیمت ها، یعنی رشد باصلاح خزند که در اغلب موارد از ۴ درصد در سال تجاوز نمیگردد، توأم بود. در سالهای بعد وضع تغییر کرد. آهنگ تورم بجزرقابل ملاحظه ای بالا رفت و در آخر سالهای ۷۰ غالباً دروقی شد. درعین حال برخلاف تئوری وراتی که در میان سوداگران، علمای اقتصاد و سیاستمداران رواج دارد، رشد قیمت ها بشابه با زتاب رشد مجموع تقاضای پولی دیگر با شکوفائی اقتصادی و پائین آمدن بیکاری ارتباط نداشت. برعکس، در اواسط سالهای ۷۰ عمیق ترین بحران هادردوران پس از جنگ پیش آمد و این دهه بطور کلی با کاهش قابل ملاحظه آهنگ پیشرفت و افزایش بیکاری که کمرآزان چشمگیر نبود مشخص و متمایز گردید.

تورم شدید به پدیده های بحرانی حدت خاصی می بخشد که باعث " سردرد " بسیاری از دولتها میشود. ولی کوشش برای متوقف ساختن آن با تدابیری مانند بالا بردن نرخ ربح یا سیاست کاهش درآمد زحمتکشان نه فقط به تعمیق پروسه بحرانی در اقتصاد من انجامد، بلکه تضاد های اجتماعی را هم شدت می بخشد.

مخالفین بورژوازی ما البته میتوانند بگویند که جهان سرمایه دوران های بسیار یخرنج

1 - " Le Monde " 4 décembre 1979.

2 - " Foreign Affairs " Fall 1979, p.103.

تری راه مثلا " رکود و کسادى " عايم سالهاى ۱۹۲۳-۱۹۳۳ را بخود ديده است ولى با وجود اين توانست برد شواريها فائق آيد و از قله اى نوين دردوران پى از جنگ به قله پيشرفت تازه اى دست يابد. ولى اولاسيدن به اين " قله هاى نوين " براى جامعه بشرى كه به گرداب جنگ جهانى دوم كشاده شد ، بسيارگران تمام گرديد (جنگى كه آنازان بدون ترديد با تكان ها و هيجانات اقتصادى آن زمان و پاتضادهاى ميان امپرياليسم ها ارتباط داشت) .
ثانيا ، جهان امروز با دنياى گذشته از بين و بين متفاوت است . البته قدرت اقتصادى مراكز سرمايه دارى بالاتر از دوران پى از جنگ است ، ولى زمينه اين نظام تا حدود قابل توجهى ، بويژه بعلت وجود سيستم جهانى سوسياليستى كه قدرت آن لايقطاع رويه افزايدار است ، تنگ تر شده است .

ثالثا ، اينكه امپرياليسم مستعمرات و نيمه مستعمران سابق خود يعنى " پشت جبهه " را از دست داده است ، داراى اهميت اصولى سياسى واقعى ادى است . كشورهاي درحال رشد در مجموع خود بيكى از فاصرمهمى كه تعيين كننده اوضاع جهان است مبدل شده اند . آنها با تاكيد هرچه بيشتر خواستار بهبود شرايط روابط اقتصادى و بازرگانى با كشورهاي پيشرفته ، ستند و متحد و دى هم موفق شدند به غارت و تاراج منابع طبيعى خود بوسيله انحصارات خارجى پايان دهند .
بالاخره تعادل نيروها در خود دزهاى دنياى كهن نيز دگرگون شده است . تضاد آشتى ناپذير ميان سرمايه بزرگ اريكسو و طبقه كارگر و تمام توده هاى زحمتكش از سزى ديگر عميق تر ميشود . رفيق گس هال در گزارش سياسى به بيست و دومين كنفره حزب كمونيست ايالات متحده امريكا (اوت ۱۹۷۹) متذكر شد در ايالات متحده امريكا " سودكسرن هادرد ۵۰ ساله اخير سه برابر شده است . اين سودها در نتيجته وجود سيستم استثماريبرحمانه ، تشديد بدون وقفه كاروكاهش درآمد واقعى بدست آمده است استثمار بيبرحمانه طبقه كارگر و افزايش ارزش اضافى ناشى از آن كه وسرعت هرچه بيشترى كسب ميكند " (۱) .

طبقه كارگر كشورهاي سرمايه دارى مقاومت خود را عليه هجوم انحصارها ، عليه سياست اخراج دسته جمعى ، عليه افزايش بيكارى ، عليه افزايش مستمر زينه زندگى و از ديده زينه اى نظاى شدت مى بخشد . قدرت اين مقاومت و سازمان يافتگى زحمتكشان اينك ازه زمان ديگرى بيشتر است .
بدين ترتيب براى اظهاراينكه وضع در جهان سرمايه دارى در آغاز سالهاى ۸۰ بطور اصولى هم با وضعى كه در دوران " ركود و كسادى بزرگ " وجود داشته و ه پادشاههاى اول سالهاى پى از جنگ متفاوت است ، ما اساسهاى جدى و مهمى در دست داريم . بديهي است كه سخن برسر اين نيست كه ركود اقتصادى كه براى اين يا آن كشور ويا مجموعه بخشنشده يافته جهان ما فراميرسد در واقع بچه نوخاوند بود . بلكه صحبت برسر اين يك سلسله عوامل اقتصادى اجتماعى و سياسى داخلى و بين المللى است كه تعميق هرچه بيشتر بحران عمومى ، بستم سرمايه دارى زامه ين ميكند .

حالا نگاهی بعرضي در جهان سوسياليستى بيفكنيم .
مبتكران اندیشه " همگرایی دموکریها " برای اینکه از عینیتی به دعای خود مبنی بر " درجا زدن " و حتی " بحران " اقتصاد خلقی کشورهای سوسیالیستی بدانند ، معمولاً به کاهش سرعت رشد اقتصادی در برخی از کشورهای سوسیالیستی استناد میکنند .

کشورهای سوسیالیستی مراجع می‌کنیم * درآمد ملی این کشورها همانگونه که در برنامه های انتشار یافته پیش‌بینی شده بود در سال ۱۹۸۰ بشن زیر افزایش می‌یابد؛ در بلغارستان تا ۵٫۷ درصد و در جمهوری دموکراتیک آلمان تا ۸ درصد و در لهستان ۴٫۸ تا ۸٫۱ درصد و در رومانی تا ۸٫۸ درصد و در اتحاد شوروی تا ۴ درصد و در چکسلواکی تا ۳٫۷ درصد و در مجارستان ۳ تا ۳٫۳ درصد * ولی در کشورهای پیشرفته سرایه داری به‌یق آخرین گزارش (پیش‌بینی سازمان همکاری اقتصادی و پیشرفت) که در آگوست ۱۹۷۹ انتشار یافت و رشد محصول سرانه ملی بمیزان " صفر درصد " پیش‌بینی شده است و فقط در بهترین حالت این رشد به ۳ درصد خواهد رسید که در ضمن در این رشد کاهش ۲ درصد برای بریتانیای کبیر و ۱٫۲۵ درصد برای ایالات متحده امریکا پیش‌بینی شده است (۱) * بطوریکه مشاهده می‌شود جریان کار صورت دیگری بخود می‌گیرد *

ولی باید گفت مهم‌تر از این اختلافات کیفی پروسه های بنیادی است که آهنگ رشد اقتصادی هر یک از سیستم های اجتماعی مضاد مشروط بدانها است * اگر در مقام مقایسه برآنیم و میتوان گفت که تقلیل برنامه ای این آهنگ هاد کشورهای جداگانه جهان سوسیالیستی و آنطور که مخالفین سیاسی مابشویه خود مایلند جلوه دهند همیشه به در تنگاتر گرفتن نیروها زیر ضربات جریان خود بخودی مقدر نیست و بلکه تغییر گروه بندی نیروها برای پیشرفت شریخش در آینده است *

آیا از آنچه گفته شد چنین برمیآید که هیچ دشواری وجود ندارد؟ به هیچ وجه * دشواریهایی وجود دارد * اولاً بماین علت که وجود شان واقعیتی است * ثانیاً بدین سبب که مسائل ساختمان سوسیالیسم بسیار فرخ است و در سیاست اقتصادی اصلاحات معینی راناکزیر میسازند و بخشهای عقب ماند ه را بجلو میکنند و مکانیسم اداری امور اقتصادی و برنامه ریزی هم در سطح دولتی وهم در عرصه های محلی تکامل می‌یابند را * هفتمی برای گسترش اشتراك علی زحمتکشان در این عرصه یعنی تکامل اصول دموکراتیک و پراتیک رهبری تولید جستجو می‌شود *

نیروی نظام سوسیالیستی نه فقط در امکانات آن برای کشف و تشریح علمی علل دشواریهایی که پیش میآید و بلکه همچنین برایه چنین معلوماتی ویافتن اهم های اجتماعی اقتصادی است که به کمک آنها نواقص فقط استتار شده و یا کوچک جلوه داد میشوند و بلکه از پیشه بر طرف میگردند * در کنگره های احزاب برادر که در آگوست گذشته در آغاز سال جاری تشکیل شد و در پلنوم های کمیته های مرکزی و در سایر مراجع آنها این مسائل و راههای حل و فصل آنها مورد تجزیه و تحلیل سازنده و همه جانبه قرار گرفت *

دشواریهای بصر و تکامل اقتصادی در مرحله کهنی و در درجه اول ناشی از خود ضرورت مدنیتراسیون کلی زمینهای مادی تولید با توجه بنیاد زندهیهای هر کشور و تقسیم کار تعمیق یابند و در چهار چوب نیروها معاون اقتصادی است * کمونیست هامت با پیش و هندا میکه وظایف گذار به استفاد ه پیشگیرا عوامل شریخی را پایه گذاری میگردند و میدانستند که چنین چرخشی ساده و آسان نخواهد بود * در اواسط سالهای ۷۰ هنگامیکه شرایط خارجی اقتصادی اداره اقتصاد کشور فرخ گردید و وضع بهره برداری شدیدا رضایع مادی زمانی که برای اجراء برنامه پیش‌بینی شد لازم بود و دشوارتر گردید *

طی سالهای متعدد شرایط جوی نامساعد مانند زمستان سرد و خشکمالی بر عوامل دیگر افزود و شد و بطور ملموس در پیشرفت تولید تاثیر کرد *

در جامعه سرمایه داری این قبیل دشواریهای عینی سرپای بردوشن زحمتکشان است و بطور عمده به حساب آنان ازین پابرد اشتهامیشود. در سوسیالیسم این نوع حل و فصل مسائل غیر ممکن است و زیرا با وجود رشت انساندوستانه نظام نو که در آن پیشرفت و تکامل اقتصادی مقدم بر همه درخندت به رفاه و آسایش مردم است، مغایر میبود. وظیفه عمده عبارت از اعتلا^۱ دائمی سطح زندگی آن است و بخاطر همین رشد پیگیر تولید و بهترین نوع تقسیم درآمد ملی و توازن میان افزایش دستمزد واقعی و تأمین مادی آن عملی میگردد. در سوسیالیسم هیچ نوع شرایط نامطلوب را نمیتوان به حساب منافع عمده اهالی ازین برد. مثلاً در لهستان که در نتیجه بدی محصولات کشاورزی و در نتیجه یک سلسله علل دیگر، نقشه پنج ساله کوئی برای اقتصاد بسیار مشکک گردید و یک بخش از برنامه به مرحله اجرا در نیامد، مع الوصف با مساعی و کوشش فراوان بدون توجه به وجود برخی ناموزنیها در پیشرفت و دست یابی به هدفهای اساسی اجتماعی امکان پذیر گردید (۱). از سوی دیگر اعتلا^۲ دائمی سطح زندگی به گسترش و به بهبود کیفی ساختار نیازمند میباشد و نیازمند پیمای مادی و معنوی نوینی را بوجود میآورد. در نتیجه به تناسب رشد قدرت اقتصادی و وظائف ارضای کامل این نیازمندیم پایه رنج ترمیمشود.

دشواریهای با سرشت و طبیعت عینی که بمشابه ما حاصل تاثیر عوامل مرحله پیشین پدید میآید (هنگامیکه رشد کمی تولید و نیز نواقص سازمانی و نارسائیها در اداره امور کشور مسئله عمده بود) هم به آن افزوده میگردد. درست بعلمت وجود این قبیل عوامل شغنی ممکن نشد که در همه جا در راه افزایش شریخی تولید و کیفیت کار و چنانکه زندگی طلب میکند و پیشرفت حاصل گردد. فعالیت های اقتصادی اغلب پائین تر از امکانات موجود میباشد و در نتیجه عدم توازن کمبود و ذخائر کسری بود چه پدید میآید. به همین سبب است که در کشورهای سوسیالیستی در حال حاضر تمام مساعی و مجدانه روی مسائل عمده با زدهای کار و تسریع پیشرفت های علمی و فنی و بهبود کیفیت محصولات و تکامل برنامه ریزی و اداره اقتصاد کشور با توجه به تجارب مشخص و در رسه های تکامل هر یک از کشورهای سوسیالیستی متمرکز میگردد. بطوریکه به بینیم در جهان سوسیالیستی هم دشواریهای هست و البته نمیتواند هم نباشد و دیا لکتیک هرگونه تکاملی چنین است. اگر مطلب را از زبان لنین بیان کنیم باید گفت: آنها را فقط میتوان "بیماری رشد جامعه نوسوسیالیستی" نامید (۲). سالهای ۷۰ بدین معنی بطور عمده از سالهای قبل از آن بهیچ وجه متمایز نمیشود. مثل گذشته دشواریهای سرمایه داری و سوسیالیسم از انواع گوناگون هستند و اهمیت آنها متفاوت است. اگرچه البته نباید این راهم ندیده گرفت، که میان آنها ارتباط متقابل معینی نیز وجود دارد. بخش معینی از مساعی که کشورهای سوسیالیستی با آنها روبرو میشوند همانگونه که گفته شد، در نتیجه وضع کلی شرایط روز اقتصادی جهانی و قیمت ها، سنگینی بار هزینه های هدفهای دفاعی که مسابقه تسلیحاتی امپریالیسم بر آنها تحمیل کرده است و ضرورت کمک به کشورهای در حال رشد دشوارتر میگردد.

تاثیر بازار سرمایه داری در وضع اقتصادی جهان سوسیالیسم را نباید بی نظرانه است

۱ - مثلاً در سال ۱۹۷۹ رشد تولید صنعتی در بخش اجتماعی پائین تر از میزان معین شده در برنامه و فقط ۲۸ درصد بود و ولی تولید مواد مصرفی ۴ درصد بالاتر است. با وجود اینکه درآمد ملی کتور از میزان پیش بینی شده بدست آمد و درآمد پولی مردم تا ۹ درصد بالاتر و غیره (رجوع کنید به: "تریبونالود" ۹ و ۱۰ Lutego ۱۹۸۰).

۲ - لنین و مجموعه کامل آثار (بزبان روسی) جلد ۳۶ و صفحه ۱۴۳.

بزرگ جلوه داد ولی همچنین نادرست میبود اگر به آن کم پهاداده شود. بویژه این مسئله به مبادلات بین المللی مربوط است. کمنایکه میگویند در راستواری اقتصادی کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی تخم شک و تردید پیا شد، معمولاً چنین استدلال "غیر قابل ردی" مانند کسری موازنه بازرگانی برخی از این کشورها را بیان میکنند. ولی به بنیم چه را این کسری در برخی از کشورهای سوسیالیستی بوجود آمده است؟ بطور عمده بدین جهت که قیمت های جهانی بسیاری از کالاهائی که آنها بطور سنتی صادر میکنند و در سالهای اخیر با سرعت کثیری از قیمت وسائل و محصولات که آنها وارد میکنند، با نرفته است، و این امر باعث تشدید وضع مجموعه مکانیسم مالی و اقتصادی میگردد. برخی از اقتصاد دانان کشورهای سوسیالیستی که در شورایهای اقتصادی را احساس میکنند یاد آور میشوند که شرایط خارجی، قیمت ها و شرایط فروش کالا در بازارهای جهانی طی سالهای اخیر بسیار نامساعد تر از آنچه انتظار میرفت، گردیده است. در عین حال سازگار شدن با این شرایط متغیر با سرعت کافی انجام نمیگردد. بدین ترتیب تا حدود زیادی با زهم صحبت بر سر عوامل موقتی ذهنی است، که تحت حیطه برنامه ریزی تمرکز شدت کامل تولید و مناسبات اقتصادی خارجی میباشند.

تحقیق پیگیرانترگراسیون سوسیالیستی اقتصاد و همکاری همه جانبه در چهارچوب شورای تعاون اقتصادی و امکانات گسترده و ویژه ای برای این مسئله و نیز برای فائق آمدن بر معضلات دیگر فراهم میسازد. این امر به گسترش روز افزون تخصصی و تعاونی کردن تولید و مبادله مقرون بصرفه مواد خام و سوختی و ایجاد توازن میان واردات و صادرات می انجامد. مثلاً به مسئله انرژی که تحت شرایط نظام سرمایه داری روز بروز حادث تر میشود و در سوسیالیسم کاملاً بر اساس مبانی دیگری حل و فصل میگردد، توجه کنیم. برنامه ریزی دراز مدت و تحویل تضمین شده مواد سوختی با وجود سیستم مساعد مناسبات متقابل و همکاری فعالیت هاد بسیاری از رشته ها را برای حل و فصل مسائل پیشرفت اقتصادی و تکنیکی انرژی هموار میسازد. لوله گازسانی "سایوز" باتلاشهای مشترک ساخته شده است. برنامه تخصصی و تعاونی کردن تولید وسائل و تجهیزات برای ایستگاههای برق اتمی تا ۱۹۹۰ بطور دسته جمعی تنظیم و تهیه شده است. پژوهش و بررسی ویژه کشف و بهره برداری مشترک از منابع نوین انرژی شدت هر چه بیشتری کسب میکند. ایجاد و تعمیم تکنولوژی شرقی ای که صرفه جویی در نیروی برق و سوخت و سایر منابع را تأمین میکند، هماهنگ میگردد.

فعالیت تمرکز شدت در تمام بخش های عمده و جنبه اقتصاد کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی به ارزشهای تکامل مییابد و این نیز ضامن مطمئنی برای بسط و تکامل دینامیک آینده و بر طرف ساختن موفقیت آمیزد شواریائی است که پدید میآید. بدین مناسبت سی و سومین اجلاس شورای تعاون اقتصادی که اخیرت تشکیل یافت و در آن برنامه همکاری دراز مدت بتصویب رسید و موافقت نامه ای چند جانبه ای که دوران ده ساله آینده و در یک سلسله از موارد زمان طولانی تری را در بر میگیرد از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

نظام اجتماعی شرقی و مکانیسم اقتصادی آن که بر مبنای قواعد و مقررات و انترناسیونالیستی استوار است و محیط لازم را برای خلاقیت آگاهانه و مسابقه سوسیالیستی توده ها، این امر غیر قابل تعویض تسریع ترقی اقتصادی و سرمایه میگرد. تمام اینها در کمونیسم ها و خلاقتهای کشورهای سوسیالیستی و با آنکه با مسائل سخت و پیچیده روبرو هستند، خوش بینی و اعتماد بفروری خود را بوجود میآورد. بی مین سبب هم رفیق برژنف در پلنوم نوامبر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۷۹) با اشاره به برخی مسائل حل نشده، تکامل باحقانیت کامل اعلام کرد: "مسئله عمده در جای دیناست: در بخش از کارها که در نظر بگیریم و در همه جا امکانات داریم، تا خایر فروران

از دریاچه انقلاب

طی سالهای زیادی رویداد های ایران توجه مردم جهان را بخود جلب کرده بود . مردم ایران در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ (فوریه سال ۱۹۷۹) تنها با سلاح خشم و ایمان به حقانیت مبارزه خویش به یکی از خشن ترین و مستبد ترین رژیم هایی که از طمعش ترین تکیه گاههای امپریالیسم امریکا در خاور میانه و نزدیک بشمار میآید ، یورش برد . انقلاب توده ای ، ضد سلطنت و ضد امپریالیستی تحقق یافت . ولی امپریالیسم شکست خورده امریکانمیخواست به این شکست تن در دهد . لذا وقتی ایالات متحده امریکا موفق به متلاشی ساختن انقلاب در داخل کشور نشد ، به تهدید به تجاوز و مسلحانه متوسل گردید و پس از محاصره اقتصادی ایران روابط خود را با آن قطع کرد . ماجراجویی تحریک آمیز و عطیات مصلحانه امریکا و آخر آوریل سال جاری علیه ایران که با شکست ننگینی مواجه گردید و موجب واکنش خشم آلودی در سراسر جهان شد گواهانست که دستگاه دولتی امریکا بسرپرستی کارتر به جصا ماجراجویی های خطرناکی میتواند دست بزند . باید یادآور شویم که ایس اقدام امریکای حتی شرکای نزدیک امریکای رناتورانیزد چارترگانی واضطراب و شگفتی و حیرت ساخت . جمهوری اسلامی ایران با قاطعیت کامل اعلام داشت که با عزمی راسخ از دست آورد های انقلاب دفاع خواهد کرد .

جریان سریع رویداد ها در ایران و مسائل مربوط بدان زمینه گسترد های برای اندیشه و تامل است . موضوع انقلاب ایران نه فقط در صفحات روزنامه ها و مجلات جهان مورد بحث و تحلیل قرار میگیرد ، بلکه نخستین سری کتابهای مربوط به این موضوع نیز چاپ و منتشر شد . سه عدد کتاب از این سری کتابها را که در فرانسه چاپ و منتشر شده ما امروز مورد بررسی قرار میدهیم . این کتابها عبارتند از : کتاب پل بالتا و کلودین رولینام " ایران عصیانگر " ، کتاب بهرننگ بنام " ایران : حلقه ضعیف " و کتاب کلا بریروپیریلانسه بنام " انقلاب بنام خدا " (۱) .

1 - Paul Balta, Claudin Rulleau. L'IRAN INSURGE. Paris, Editions Sindbad, 1979, 310p; Behrang, Iran. LE MAILLON FAIBLE, Paris, Maspero 1979, 358p; Claire Brière, Pierre Blanchet, Iran: La Revolution au nom de dieu, Paris, Edition du Seuil, 1979, 248p .

مؤلفین کتابهای " ایران عصیانگر " و " ایران : انقلاب بنام خدا " از روزنامه نگاران فرانسوی هستند . ولی کتاب " ایران : حلقه ضعیف " را گروهی از پژوهندگان ایرانی و فرانسوی مرکز پژوهش و بررسی جنبشهای ضد امپریالیستی پاریس که نام بهرننگ را برای خود برگزیده اند تهیه و تدوین کرده اند . نام بهرننگ را آنان بیاس قدوشناسی از صمد بهرنگی نویسنده باقریچه و استعداد ایران انتخاب کرده اند . چنانکه میدانیم صمد بهرنگی حتی در فاصله هایی هم که برای کودکان مینوشت متمسک و ملتزم بود . او که کار خود را با زمعلی در روستاهای آذربایجان ایران آغاز کرده بود تمام زندگی را وقف مبارزه علیه استبداد شاه مخلوع کرد . او در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) بدست دژخیمان ساواک کشته شد .

وجهمشترك تمام این آثار این است که باعلاقه و صمیمیت آشکار نسبت به مردم ایران نوشته شده اند. کوشش مولفین بمنظور روشن ساختن این موضوع نیز که بجه سبب در کشوری که از ژهای مستحکم امپریالیسم بشمار میآید انفجاری انقلابی رویداد این کتب را بهم نزدیک میسازد. در این کتابها به تاریخ ایران و بویژه به تاریخ پس از جنگ جهانی دوم آن جای زیادی اختصاص داده شده و جنبه های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی پیشرفت کشور پیش از انقلاب هم بطور مشروح (اگر چه با نقطه نظر ها و درجه تبخیر و خبره گئی مختلف) مورد بررسی قرار گرفته است. دو کتاب "ایران عصیانگر" و "انقلاب بنام خدا" از این لحاظ نیز جالب اند که جریان رویداد های دوران انقلاب را بطور مفصل و تقریباً روز بروز منعکس میسازند، زیرا مولفین این کتابها خود شاهد عینی رویداد های کشور در آن روزها بوده اند.

بنظر ما آن صفحاتی از کتابها بویژه جلب توجه میکنند که در آنها صحبت بر سر علل انقلاب، نیروهای محرکه آن، خصلت و اهمیت جهانی انقلاب ایران است. مولفین کتاب "ایران، حلقه ضعیف" در تلاش و کوشش برای درک و تفهیم آنچه در ایران گذشته است بطور مشروح تضاد های اجتماعی و اقتصادی را مورد بررسی قرار میدهند که در جامعه ایران دردوران فرمانروائی و حاکمیت رژی که واژگون گردید روی هم انباشته شده بود. شاه پس از زنده شدنش از کشور اینطور اعلام میکرد: "من... میخواستم در ده سال از کشور قرون وسطا خود یک کشور مدرن و معاصر بسازم. من در این کار تقریباً موفق شدم" (۱). در کتاب "ایران، حلقه ضعیف" این افسانه بشکل قناعت بخشی رد شده است. بطوریکه نویسندگان کتاب به اثبات میرسانند، اصلاحات ارضی که یکی از احیاء مهم اصطلاح انقلاب سفید بود و بدین منظور تهیه و تنظیم شده بود که بوسیله آن ساختار کشاورزی سرمایه داری در روستاهای فئودالی تعمیم داده شود در واقع امر ضد دهنقانی از آب درآمد و نه ضد فئودالی و بهین سبب نیز به ورشکستگی جمعی دهقانان منجر گردید و کشور را به لبه پرتگاه قحط و فلا کشاند (در آن هنگام ۶۰ درصد مواد خوراکی لازم از خارج و بطور عمده از آمریکا وارد میشد). میلیونها روستائی که بدین ترتیب از روستاها رانده شده بودند ناچار بشهرها روی میآوردند و در تلاش بجهت تهیه کار و مسکن به لومپن مبدل میشدند. درباره با اصطلاح صنعتی کردن کشور باید گفت این جریان بدانجا انجامید که ایران را در بازارهای ترانسناسیونال که اکثرشان امریکائی بوده به حراج گذاردند و صنایع آن جنبه یکطرفه ناسالمی بخود گرفت و ۷۰ تا ۸۰ درصد به انحصارهای امپریالیستی وابسته شد.

کمانیکه وضع اقتصادی ایران را فقط با افزایش بیسابقه درآمد ملی (در نتیجه آهنگ سریع استخراج نفت و بالا رفتن بهای نفت) ارزیابی میکردند فراموش کرده بودند که از این معر عملاً چیزی عاید مردم نشد. علاوه بر این منگنه استثمار و گرانی که با تورم روز افزون در ارتباط بود هر چه بیشتر آنها را تحت فشار قرار میداد. تضاد شدید میان زندگی تجلی افسانه آمیز دربار شاه و اعیان و اشراف با وضع فلا کتبار مردم عمیق ترود هشتمتاک ترشد.

از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷ میلادی کارگران و کارمندان موسسات مختلف ۱۲۴ بار اعتصاب کردند (۱). "ایران، حلقه ضعیف" صفحات ۲۷۰ - ۲۹۳). روشن فکران مترقی و کارمندان جزئی دولت از فساد و بلا گرفتن رشوه خواری در دستگاه دولتی سخت ناراضی و خشمگین بودند. بورژوازی

ملی که زیر فشار سرمایه خارجی ناچار به از دست دادن مواضع خود شده بود ضمن دفاع از منافعی خویش خواستار اجرای صحیح مفاد قانون اساسی سال ۱۹۰۶ بود که در آن قید شده است، شاه باید سلطنت کند نه حکومت، بصارت دیگر بهروژوازی ملی خواستار شرکت در اداره امور کشور و محدودیت اختیارات و حاکمیت شاه بود. سیاست تضییق و فشار رژیم بموازات مجموعه تضادهای اجتماعی و اقتصادی، تاثیر بسیار نامطلوبی در مردم داشت و ناراضی عمومی را که طبق نظر مشترک تمام نویسندگان این کتاب باعلت اصلی این انفجار انقلابی بود، تشدید میکرد.

معلوم است که رژیم اناراضی روزافزون مردم با اطلاع بود و میکوشید با اتخاذ تدابیر خشونت آمیزی از هرگونه بروز این ناراضیاتی جلوگیری بعمل آورد. در کتاب "انقلاب بنام خدا" نوشته شده است: "شاه فردی مستبد بود... او همانند یک فرمانروای شرقی رفتار میکرد، برای هیچ کس دیگری وجهه و اعتباری قائل نبود، در بار و خویشاوندانش غرق در فساد و تباهی و تبهکاری بودند، آنها هر کس را که مخالفت میکرد ناپود میساختند" (صفحه ۱۱۱). یکی از روسای پلیس مخفی شاه (ساواک) اینطور اعتراف میکند که "سرکار ما فقط با کمونیست هان بود، ما با دانشجویان روحانیون، کارگران و همچنین ایرانی هائی که در خارج تحصیل کرده بودند مواجه بودیم، حفظ سلطنت سلسله پهلوی و محافظت خود شاه برای ما مسئله بسیار مهمتری از مبارزه با کمونیسم شده بود". ساواک که بکمک سیا و موساد اسرائیل ایجاد شده بود از لحاظ شیوه های محاکمه و مجازات افراد ی که برای رژیم نامطلوب بودند تقریباً به دهستانک ترین سازمان تضییق و فشار و شکنجه و عذاب مبدل شده بود که دنیای ما بخورد دیده است.

برای مبارزه با مخالفان از نیروی ارتش هم استفاده میشد. بهرنگ در کتاب خود قید میکند که "از سال ۱۹۷۴ با اینطرف ایران در عداد ده (کشور نظامی عمده جهان) درآمد (صفحه ۶۹) و از لحاظ هزینه های نظامی و مخارج تسلیحات جای هفتم را در جهان داشت و میان کشورهای خاور نزدیک و میانه از لحاظ تعداد افراد زیر سلاح با ۱۳ هزار تن نفرت نیروهای مسلح مقام اول را احراز کرده بود (رجوع کنید به صفحه ۸۹ همان کتاب). از صد میلیارد دلاری که طی سالهای ۱۹۷۲-۱۹۷۷ از فروش نفت عماید شده بود تقریباً ۸۰ میلیارد دلار بمصرف خرید اسلحه و تجهیزات ارتش رسیده بود. امپریالیسم فقط به این سبب که ارتش در داخل کشور وظیفه پلیس را انجام میداد به ایران اسلحه نمی فروخت. ایران که عضو پیمان تجا و زکارانه سنتو بود، در نتیجه تقویت نیروهای مسلح خود که بطور عمده با سلاح های امریکائی و تکنیک امریکا مجهز گردیده بود و مستشاران و متخصصین آنها امریکائی بودند و افسران ایرانی که در امریکا تحصیل کرده و تعلیم دیده بودند فرماد هی آنها بعمده داشتند به ژاندارم منطقه خلیج فارس مبدل شده بود و به سایر رژیم های ارتجاعی در سرکوب جنبش آزاد بیکش ملی کمک میکرد. بطور مثال نویسندگان کتاب "ایران - حلقه ضعیف" یاد آور میشوند که در سال ۱۹۷۲ بکمک نیروهای اعزامی ارتش ایران جنبش ضد امپریالیستی در ایالت طقار عمان سرکوب شد.

طی سالهای سلطنت شاه صدها هزار نفر زندانی شدند، هزاران نفر بدون دادرسی اعدام گردیدند و با اثر شکنجه بهلاکت رسیدند. صد هاتن از شکنجه شدگان برای همیشه سلامتی خود را از دست داده و معلول و فلج شدند. فقط در یکساله که مقدم بر سال وازگونی رژیم سلطنت بود نزدیک به ۶۰ هزار نفر در مقابل گلوله های ارتش و عمل ساواک بهلاکت رسیدند. کوتاه سخن، بنا به نوشته کتاب ایران: انقلاب بنام خدا، "ایران یکی از خونبارترین دیکتاتوری ها در جهان بود" (صفحه ۱۱۲).

ولی همانطور که تاریخ بارها نشان داده است ، این تضییق و فشارها برای رژیم نتایج مطلوب را ببار نیاورد . مقاومت مردم افزایش یافت . مبارزه سیاسی نیروهای ضد امپریالیست که حزب توده ایران نقش بسیار فعالی در آن داشت برای یک روز هم متوقف نشد . کشور زیر سرپوش سکوت ظاهری در جوش و خروش بود (بدین مناسبت مقایسه وضع کشور در آن زمان با سخنانی که رئیس جمهوری آمریکا ، ج . کارتر در آستانه سال ۱۹۷۲ به زبان آورده جالب است . کارتر با مهربان و موعظانه میگوید : " در بریتانیا خردمندانه شاه ایران در یکی از آرام ترین مناطق جهان جزیره ثبات است " سپس خطاب بشاه اظهار میدارد : " این حقشناسی بزرگ و احترام و اعجاب و علاقه مردم نسبت به شما ، اعلیحضرتا و نسبت به رهبری شماست که ابراز گردیده است ") - (۱) .

ولی ناراضی ، حتی ناراضی همگانی هم ، نمیتوانست باز مدت درازی مخفی بماند و بیروز نکند . باید کسی نقش رهبری را بر عهده میگرفت ، به جنبش الهام می بخشید و پرچم را بلند میکرد . حزب توده ایران برای این عقیده است که " آن عامل ذهنی که از این وضع عینی استفاده کرد ، در کنار یک سلسله احزاب و گروههای ملی و چپ دیگر ، در درجه اول نیرویی بود که در زیر پرچم اسلام نوین یا اسلام جوان علیه رژیم میرزید و توانست در انقلاب مانع سرکردگی رابندست گیرد " (۲) .

نویسندگان کتاب " ایران . حلقه ضعیف " از نقطه نظر دیاکتیکی به بررسی نقش روحانیون شیعه میپردازند و در واقع همان نظریه مارکس گفته است از این نظر برخوردار میکنند که نظریات مذهبی در عین حال هم بیانگر ناچیزی و پستی واقعی نظام استعماری و هم اعتراض علیه آنست . بگفته بهرنگ تنها جرم شدید و اجباری تمدن بورژوازی به واقعیت زندگی ایران باعث پیدایش نفرت و انزجار در مردم مومن و محکوم ساختن آن گردید (رجوع کنید به صفحه ۵۸) . تصادفی نیست کسه تربیت جوانان و نجات آنان از مباحثات از غرب فاسد را آیت اللهمختنی یکی از وظائف و مسائل عمده جمهوری بشمار میآورد . بجای است گفته شود که بهمین سبب هم در کتاب " ایران . حلقه ضعیف " انقلاب ایران نه فقط بمنزله انقلاب ضد سلطنت و ضد امپریالیستی ، بلکه انقلاب فرهنگی نامیده شده است .

بهرنگ بر این عقیده است که جنبش خلق که در ظاهر خود بخودی بنظر میرسد ، در حقیقت خوب سازمان داده شده بود . نویسندگان کتاب ضمن تشریح وضع و شرایط آن زمان و انضباط شدید و یاری توده های مردم در جریان تظاهرات و راهپیمایی ها در دوران متشنج پایتیز سال ۱۹۷۸ به این نتیجه میرسند که " در واقع نباید به نقش سازمانهای سیاسی که یا ملهم از ایدئولوژی اسلامی بودند و یا از ایدئولوژی مارکسیستی کم بهاداد (صفحه ۵۷) زیرا در آن هنگام بی نظمی کوچکی کافی بود برای اینکه ارتشی که بحال آماده باش کامل درآمده بود کشت و کشتار را آغاز کند . کاملاً مفهوم است که احزاب و گروههایی که در نتیجه تعقیب و تضییق و فشار طولانی و کار در شرایط مخفی تضعیف شده بودند ، در جریان جنبش خلق فقط بتدریج قادر به افزایش نفوذ و فعالیت خود گردیدند .

مسجد ، که شاه جرات تجا و زبهریم آنرا نداشت ، به همان گرد هم آیی و وحدت مردم میسدل شد . از آغاز سال ۱۹۷۹ ، ۱۵۰۰ هزار روحانی و ملا که اکثرشان از میان توده های مردم برخاسته بودند در کشور وجود داشت . آنها در مساجد به تبلیغ میان مردم بی بضاعت شهر نشین و دهقانان می پرداختند و مبارزان و مجاهدین در راه پیکار مقدس علیه استبداد و امپریالیسم را در گروههای

1 - " The New Republic ", January 13, 1979, P. 8.

مختلف سازمان می دادند . در کتاب " ایران ، حلقه ضعیف " گفته شده است " در مساجد شینامه و رساله و نوشته های دیگر میان مردم پخش میکردند . آنجا مردم را بقرآنها بزرگ اسلام فرا میخواندند و وسیعای شهدای اسلام را در برابرشان زند میگردند ، آتش خشم مردم تند تر میشد و فرزندشان را سخ تر میگردید . . . آزادی در آغاز زکرافقط در مساجد وجود داشت و از آنجا به کوچه ها و اریزشد " (صفحه ۵۹) . باید یادآور شویم که در همین مساجد سخنان آیت الله خمینی که در مهاجرت بصره میرد از طریق نوارهای ضبط صوت بگوش مردم رسانده میشد .

با آنکه نویسندگان کتاب روحانیون شیعه رانیریوی سازمان دهنده انقلاب میدانند ، اما معتقد نیستند که انقلاب کاریک نیروی پیشتازیا طبقه ای بوده است که پیش از دیگران ازوضع خود ناراضی بوده است ، آنان انقلاب را حاصل کار تمام مردم میدانند . مولفین کتاب " ایران عصیانگر " مینویسند وحدت مردم در واقع وحدتی بود ازهرآنچه " خیر و خوب " است و عزم داشت برهرآنچه " بد و شر " است غلبه کند ، (صفحه ۲۵۹) . در عین حال آنان بمنقش مهم پرولتاریای صنعتی بویژه کارگران نفت آبادان اعتراف نموده و مینویسند در حقیقت " حرکت قاطع و تعیین کننده کارگران بود که شاه را مات کرد (صفحه ۲۰۵-۲۰۶) ، زیرا اعتصاب عمومی سراسر کشور پیشتر آمد انقلاب بود وظی ۹ ماه اقتصاد کشور را فلج کرد . نویسندگان همچنین اشتراک توده ای زنان در مبارزه برای سرنگونی دیکتاتوری سلطنتی را از عوامل مهم پیروزی انقلاب بشمار میآورند (رجوع کنید به صفحه ۲۱۵) .

در انقلاب کارگران ، دهقانان ، دانشجویان ، روشنفکران مترقی ، " بازار " ، لومین هسا و بورژوازی ملی شرکت جستند و البته هر یک از این گروههای اجتماعی هدفی را تحقیق میکردند . ولی یک هدف را همه مقدم بر هدفهای دیگر میدانستند و آن مبارزه علیه شاه و اعمال زور و تحمیل امپریالیستی بود . فیلسوف فرانسوی میشل فوکو که خود از شاهان عینی رویدادهای فوریه بود در گفتگویی با مولفین کتاب " انقلاب بنام خدا " بدین مناسبت چنین می اندیشد که " مذ هب در این میان به چمنقش ایفاء کرده است ؟ آیا نقش ایدئولوژی متحد کننده ای که امکان داد تضادها پوشیده بمانند و وحدت تعدد س منافع مختلف تا مین گردد نبوده است ؟ " (صفحه ۲۳۰) .

حزب توده ایران با درک این نکته که انقلاب مردم علیه رنگ مذ هبی آن جنبه ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی یعنی خصلت دموکراتیک دارد از مشی آیت الله خمینی پشتیبانی کرده و میکند ، زیرا برنامه آن که عبارتست از مبارزه با امپریالیسم ، الخای رژیم استبدادی و ایجاد جمهوری توده ای و تحقق دگرگونیهای بنیادی بسود مردم و غیره از همان آغاز با مواد اساسی برنامه انقلاب اسلامی مطابقت داشت . اگر برای نویسندگان کتاب " ایران . حلقه ضعیف " شعارهای مذ هبی انقلاب فقط شکل بیان خواستههای اجتماعی مردم است ، مولفان در کتاب دیگر به علت رنگ مذ هبی انقلاب ، بدین گرایش دارند که در انقلاب ایران معنائی بفرنج و رازی پنهان بینند . بطور مثال در کتاب " ایران عصیانگر " گفته شده است که خمینی " در برابر دیدگان حیرت زده مردم جهان ثابت کرد که مذ هب هنوز میتواند کوه را از جای برکند " (صفحه ۲۸۷) . نویسندگان کتاب " انقلاب بنام خدا " در این انقلاب بمبارزه طلبیدن ماتریالیسم را می بینند . این اندیشه با اصرار و ابرام در سخنان برخی از رهبران کنونی ایران هم تاکید میشود .

ولی ، در انقلاب ایران هیچ راز و معنائی ، بویژه هیچ مسئله پوشیده و پنهانی وجود ندارد . هیچ ایدئولوژی هرقدر هم دلیق و ظریف باشد ، قادر نیست علاقه و تمایل طبیعی و استوار مردم محضتکش به اثبات و قبول شدن شایستگی و ارج و اعتبار خود ، بمشهود بخشیدن به شرایط صادی

زندگی خویش و دفاع از حقوق و منافع حیاتی خود را سرکوب نماید . مبارزه در راه منافع اجتماعی اقتصاد و دموکراتیک تا اندازه ای برای توده های مردم مهم است که انگیزه های مذهبی در برخورد با این منافع در درجه دوم اهمیت قرار میگیرند . چنین است نظریه مارکسیست ها — لنینیست ها .

در صفحات دو کتاب " ایران عصیانگر " و " انقلاب بنام خدا " انقلاب فوریه سال ۱۹۷۹ اغلب بمنزله انقلابی " بی نظیر " قلمداد میشود . هرگاه اشکال مبارزه ای که مردم برای مبارزه علیه رژیم شاه برگزیدند در نظر گرفته شود (مانند راه پیمایی های چندین صد هزار نفره مداوم اعتراض آمیز ، سرپیچی از اجرای دستورات ارگانهای دولتی ، شرکت توده ای زنان و نوجوانان و دانش آموزان در مبارزات) میتوان با چنین خلقتی برای انقلاب ایران موافقت کرد . ولی ، این انقلاب علیرغم تمام ویژگی های آن که مشروط به خصوصیات و واقعیات جامعه ایران است ، مقدم بر هر چیزی با نگر جنبش ضد امپریالیستی است که در حال حاضر دامنه بسیار گسترده ای پیدا کرده است . این جنبش بحق در یک سلسله از انقلابهای آزادیبخش ملی و دموکراتیک پیروز منتهی سالهای ۷۰ در آفریقا ، آسیا و آمریکا لاتین مقام ویژه ای دارد . در انقلاب ایران هم قانونمندی های عام پروسه انقلاب جهانی تأیید گردید . کتاب " ایران . حلقه ضعیف " با تمام مضمونش خوانندگان را به این نتیجه میرساند .

این کاملاً طبیعی است که در آثاری که مورد بررسی قرار دادیم اهمیت بین المللی انقلاب ایران هم مورد توجه قرار گرفته است . بطور مثال در کتاب " ایران عصیانگر " گفته شده است :
 " انقلاب ایران صومشقی و نمونه ای برای توده های عربی زبان و مسلمان است (صفحه ۲۸۷) .
 در ضمن این را نیز باید گفت که نویسندگان علاوه بر تمام مسائل لازم دیدند و با وظیفه خود دانستند که بمغرب هشدار بدهند : " این درس را نباید فراموش کرد ! " (همانجا) .
 ولی ، اولاً تأثیر انقلاب را نباید فقط به کشورهای مسلمان محدود کرد . ثانیاً ، بدیهی است که این هشدار باشکمی به امپریالیسم نخواهد کرد . مردم جهان در راه استقلال خود علییه امپریالیسم و استعمار نو با استفاده از شیوه های گوناگون مبارزه میکنند . تصور نمیرود آنچه در فوریه سال ۱۹۷۹ در ایران رویداد بهمین شکل در کشور دیگری خواه اسلامی و خواه غیر اسلامی تکرار کرد . ولی در این تردیدی نیست که مردمی که هنوز در زیرستم قرار دارند مسلماً از مقاومت به تعرض و تهاجم مستقیم علیه تمام آنچه " بدوشر " است ، دست خواهند زد : بزرگ را هتاریخ چنین حکم میکند .

مجله 'مسائل بین‌المللی' که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست، انتخاب و ترجمه می‌شود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره‌های ۵ و ۶ (مه - ژوئن) سال ۱۹۸۰، مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' بجاپ رسیده است.

PROBLEMS OF PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world

No 5 , 6 1980

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله
« مسائل صلح و سوسیالیسم » از نمایندگان احزاب
کمونست و کارگری کشورهای زیر ترکیب میشود :
اتحاد شوروی ، اتریش ، اردن ، آرژانتین ، اسپانیا ،
اسرائیل ، جمهوری افریقای جنوبی ، الجزیره ،
السالوادور ، جمهوری دموکراتیک آلمان ، جمهوری
فدرال آلمان ، اندونزی ، اوروگوئه ، ایالات متحده
امریکا ، ایتالیا ، ایران ، ایرلند ، برزیل ، بریتانیای کبیر ،
بلژیک ، بلغارستان ، بلیوی ، پاراگوئه ، پاناما ، پرتغال ،
پرو ، ترکیه ، چکسلواکی ، دانمارک ، جمهوری
دومینیکان ، رومانی ، ژاپن ، سنگال ، سوئد ، سوئیس ،
سودان ، سوریه ، شیلی ، عراق ، فرانسه ، فنلاند ، فیلیپین ،
قبرس ، کانادا ، کلمبیا ، کوبا ، گواتمالا ، لبنان ، لوکر امبورک ،
لهستان ، مجارستان ، مغولستان ، مکزیکو ، ونزوئلا ،
هندوراس ، هندوستان ، یونان .

Sweden

Stockholm

Sparbanken Stockholm

N: o 400 126 50

Dr. J. Takman

Sweden

10028 Stockholm 49

P.O.Box 49034

Dr. J. Takman